بجانِ ادوی توفیق امتزاج بخش جان‌آرا مفرح در مزاج

رسالهٔ غریب و عجالهٔ عجیب حاوی تراکیب بهیهٔ طبیه خلائق احتیاج

ام العلان

تصنیف لطیف واقف رموز حکمت کامل تجربت حق آگاه حکیم امان الله

در مطبع فیض منبع منشی نولکشور واقع کانپور طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر روان حکیمی است جل شانه که غذای ذکر خویش را مادهٔ حیات قلبی و دوای فراموشی نخیر را علت رافع علل و
امراض روحانی گردانیده و گوارا شربتی که کام سعادت اذواق را فرو طبع هدایت را تنقیه تمامتر بخشید شایق
حاذقیست ارفق که دار الشفای ملت مصطفوی را بنا نهاده مریضان کفر و علیلان جهل را ترکیب اقرار و تصدیق
و معجون علم و عمل را صحت ابدی و شفای سرمدی کرامت نموده و سودمند دوائی که زنگ شکستگی فطرت را
برقرار داده قدر حمید و همت بلندی بخشید املای کمال اطبای آل عبا علیهم والثنای جلال حکمای عترت لامیت
که تریاق محبت آن دودمان را مهر نوشدارو اخلاص ایشان را قدرس مستسقیان شراب عمل را به تقاطر سحاب
قناعت سیراب و دلی رغبتان مائدهٔ عمل را باشتعال نائرهٔ سیلان خواهش شاداب گردانیده ایزد توانا
ناتوان دانش و آگهی را نیرودهی کافی و یاری کامل لایزالی داراد که قساوت قلوب را بهین جهد و نعمت علاج نمود
با تفرقه خاطر از معارضی پیدا رند و احساس مال را رهنمایی نمایند بر رای روشن ضمیران این فن پوشیده نماند
که آیین جلاب و قوانین مسهل ارباب احتیاج ملاحظهٔ مزاج و ضعف قوت طبایع و حرارت برودت فصول و سایر
شروطات آن بدستیاری مددی اشنای زبان قلم در روی صحیفه نگردیده و از مکمن ضمیر بمنصهٔ تقریر تحریر بجد س اطبای
سنین علاج نقل نموده و برخی از آن در کتب مبسوطه بسبیل تشتت و پراکندگی در اثنای تاویل و مباحث
تقریبا لباس تذکار پوشیده چون همگی همت والانهمت مرشد کامل آگاه دل پادشاه جم جاه انجم سپاه

تخت نشین اورنگ صاحبقرانی چراغ دودمان گورکانی ظل الله جهان پناه آنکه زبان سبحان افلاک و
کارفرمایان هفت اقلیم مرکز خاک در وصف جلالش بدین مقال مترنم است که جهانگیر شاه ظل خدای
بهست آیینهٔ خدای نمای پادشاه سلطان سلاطین خاقان خواقین شمس افلاک خدیو مرکز خاک مصر سپهر
بی نیازی و مفتاح اراضی نورالدین محمد جهانگیر پادشاه غازی بران مبسوط ست که اهل
فضل و فضال در درگاه ملایک سپاه به تحصیل فضائل اشتغال نموده هریک نور دانش دریافت تصنیفی کنند که بعد
پرتوی ازان دولت پایدار بر روی روزگار بماند لاجرم پرستار عقیدت گزین از هفت پشت خانه زاد ارادت
آیین امان الله مخاطب بخانه زادی فیروز جنگ ابن مهابت خان خان خانان سپه سالار ابن غیور بیگ
غفر الله بمقتضای مزاج دانی در رضای شناسی خدای مجازی و خدایگان حقیقی تقدیم همت جلیس شرط را مصروف
افادهٔ خلایق و افاضهٔ انام نموده بتالیف این فوائد و ترتیب این قواعد که چون بنات النعش پراگنده بود
در سنه ۳۶ ست و ثلثین والف پرداخته مثل عقد پروین مجتمع ساخت و مسمی گردانید به ام العلاج و
مرتب بر مقدمه و شش باب و شصت و سه فصل و خاتمه انار الله بانظار العین افاض الله ابرار العالمین فهرست
کتاب ام العلاج مقدمه در بیان استفراغ و احتباس باب اول در احوال اخلاط و لینت طبیعت و احتباس طبیعت
و تفتیح دادن جلاب و موانع اسهال و وقت اسهال و اسباب سهل و نگاهداشتن قوت و درین باب ده فصل است فصل اول در
احوال اخلاط اربعه و اجمال فصل دوم در لینت طبیعت فصل سوم در احتباس طبیعت یعنی قبض طبیعت و بیان سبب فصل چهارم
در فصل نضج قانون کلی در دادن جلاب فصل پنجم در موانع اسهال فصل ششم در بیان اوقات مسهل فصل هفتم در اسبابی
که بجهت آن دادن جلاب واجب میشود فصل هشتم در تدبیری که پیش از جلاب و بعد از جلاب نگاه دارند فصل نهم در نگاهداشتن
قوت کسی که مسهل باو دهند فصل دهم در کسانیکه بدیشان مسهل قوی نتوان داد و در کسانیکه بدیشان مسهل قوی توان داد
باب دوم در منضجات اخلاط و ادویهٔ مفرده مسهله اخلاط و ملین بطن و مخرج ثقل و ادویه مسدده و داروها که بهیچ طریق
غلط را اسهال نکند و بهیچ طریق اسهال نکنند و درین باب پانزده فصل است فصل اول در منضجات منضج عبارت
از آنست که معتدل بسازد قوام و اخلاط را فصل دوم در منضج خون محترق فصل سوم در منضج صفرا
فصل چهارم در منضج بلغم فصل پنجم در منضج سودا فصل ششم در ادویه مفرده مسهل صفرا
فصل هفتم در ادویه مسهل مره سودا فصل هشتم در ادویه مفرده مسهل بلغم فصل نهم در احوال ماده
مائیه ماء الصفر فصل دهم در ادویه مفرده که مسهل اکثر اخلاط باشد فصل یازدهم در ادویه مفرده ملین بطن

سنه ۱۰۳۶ھ
الساکن و ثلثون و الف
شاهجهان
۳۰
۱۱ھ

فصل چهاردهم در شرابهای مسهل فصل پانزدهم در اقراص مسهل فصل شانزدهم
در تدبیر شافهای مسهل فصل هفدهم در تدبیر حقنهای مسهل فصل هیژدهم در طلاهای مسهل فصل نوزدهم
در ادویهٔ مسهله اسرار اطبا فصل بیستم در تدبیر ساختن ماء الجبن خاتمه در لطافت مسائل مسهل غلط اطبا

بطریق کلی مقدمه در بیان استفراغ واحتباس استفراغ عبارت از بیرون مواد و فضول بدن ست
واحتباس عبارت از ماندن مواد ست در بدن استفراغ بهفت قسم ست اولا انواع آن اینست اول
قی کردن دوم خون بیرون کردن واین نیز شش وجه بود اول فصد دوم حجامت سوم افگندن علق
چهارم شرط زدن پنجم در ادرار طمث ششم نفاس ششم رعاف سوم راندن شکم واین نیز شش وجه است
اول خوردن دوا مسهل دوم طلی سوم شیاف نهادن چهارم حقنه کردن پنجم طلا بر شکم کردن ششم
گرفتن چیزی در دست چهارم راندن بول که ادرار آن را گویند واین نیز بر چهار وجه است اول بخوردن
چیزی مدر دوم باحتقان سوم بطلان چیزی بر حواشی آن چهارم استعمال چیزی در راه احلیل گذاشتن
و چکانیدن پنجم آوردن عرق وآن نیز بر چهار وجه است اول بخوردن چیزی دوم داشتن [illegible] سوم
ریاضت خفیف چهارم گرم پوشیدن تن واین هر پنج قسم استفراغ بر دو قسم ست بیان طبعی غیر طبعی
بر دو نوع ست ضروری در جمیع اوقات مثل بول و براز و عرق و مخاطی و طمث و نفاس [illegible]
نفاذ و ضروری در بعضی اوقات مسهل جماع و غیر ضروری مثل حمام و غیر طبعی مثل اسهال و رعاف و
ادرار بول و عرق و طمث که بافراط بود و از طبیعی گذشته و وجه احتیاج باحتیاج ظاهرست که بدن را
چاره نیست از نگهداشتن جدا و بدل ما یتحلل میدهد و هوس حدث و احتیاج باستفراغ اینست که ماکولات و مشروبات
بالتمام جزو بدن نمی شود بلکه از هر غذای و مشروبی فضله واجب الدفع در بدن میماند که بر دفعه طبیعت
قادرست بطریق براز و بول و عرق و طمث و بخارات غیر محسوس دفع مینماید و بعد از آن قلیل ست که
بعضی طبیعت بر دفع آن قادر نیست چون در بدن بماند بکمیت و کیفیت ضرر رساند و سبب تپهای عفنی
و اورام شده و ثقل بدن شود و در این هنگام طبیعت محتاج میشود و بعده فضول مجتمع را [illegible] اثری [illegible] این
ظاهر شود دفع کند خصوصا در بدن جاجتی که ریاضت و تعب نمایند و از خوردن غذاهای [illegible] را
نگاهدارند پس تا چهار ست که تفقد احوال این نمایند اگر فضول این بر وجه میعاد دفع میشود معلوم ست که قی
در قوی مجازی نیست اگر از حال طبیعی برگشته باشد سبب آن معلوم نمایند و بازاله آن مشغول شود و جانب توسط

مرضی دارد اگر ببیند که طبیعت محتبس شده و براز بقدر عادت نیامده مبادرت بمالشت بر دفع آن و همین
در باب اول و دیگر فصول **باب اول** در احوال خلطها و لینت طبیعت و احتباس طبیعت و نضایج دادن
جلاب و موانع اسهال و اسباب مسهل و نگاهداشتن قوت و دران ده فصل ست **فصل اول** در احوال
خلطها از روی اجمال **فصل دوم** در لینت طبیعت **فصل سوم** در احتباس طبیعت و سبب آن
فصل چهارم در نضایج قانون کلی در دادن جلاب **فصل پنجم** در اسهال موانعات **فصل ششم**
در بیان اوقات مسهل **فصل هفتم** در اسباب که بجهت آن دادن جلاب واجب شود **فصل هشتم** در تدبیرهای
که پیش از جلاب و بعد از جلاب بعد از جلاب نگاه دارند **فصل نهم** در نگاهداشتن قوت کسی که مسهل یا [illegible] **فصل دهم**
اندر کسانیکه بدیشان مسهل قوی نتوان داد و اندر کسانیکه بدیشان مسهل قوی توان داد **فصل اول**
واجب است بر طبیب که اول بداند که خلط چیست و چیست میان خلط طبیعی و غیر طبیعی بچه طریق فرق توان کرد
و باید دانست که خلط رطوبتی ست اندر تن مردم روان و جایگاه طبیعی او رگهاست و اندامها که
میان اوشان تهی باشد چون معده و سپرز و زهره و این خلطها از غذا خیزد و بعضی از خلطها نیک باشند
و بعضی بد آنچه نیک باشد نیست که اندر تن مردم افزاید و طبیعت مادون حاذق در وقت حاجت باحتیاج صرف
نماید و آنکه بد باشد آنست که بدین کار نشاید و این اخلاط ست که تن را ازین پاک کردن واجب است
بداروهای مسهل و جمله خلطهای اصلی چهار گونه باشد خون و بلغم و سودا و صفرا و این اخلاط در بدن ضروریست
مخفی نماند که هر چند خون خلطی نیست که آنرا بادویه مسهله توان اخراج باید کرد لیکن شمه از احوال خون که شریف ترین
ست از اخلاط درین مختصر بطریق اجمال بیان نموده میآید چون طبیعت گرم و تر است و هر خوردنی که خورده شود آن وقت
غذا [illegible] که خون شود و خون یا طبیعی باشد و غیر طبیعی اما طبیعی آن باشد که در سطبری و تنکی معتدل باشد
و شیرین و [illegible] بوی بود و چنین خون از جگر معتدل خیزد از غذای معتدل اما منفعت خون آنست که
تن را پرورش نماید و از حرارت غریزی و قوتهای طبیعی حیوانی را یاری دهد تا هر قوت کار خویش تمام کند لیکن چون
غیر طبیعی دو گونه یکی آن باشد که مزاج او بگردد و تباه شود چنانچه گرم و تر شود یا سرد و تر آنکه چیزی با او
بیامیزد دوم آنکه صفرا یا سودا [illegible] یا بلغم [illegible] با وی بیامیزد و آن را تباه کند بدین سبب بوی و رنگ و
مزه او دیگر گردد بلغم بر دو قسم است طبیعی و غیر طبیعی اما بلغم طبیعی غذای ست خام که حرارت غریزی و
قوت طبیعی آن را تمام بگوارنده باشد و این نوع بلغم را چون حرارت اصلی و قوت هاضمه قوی تر گردد

ونگذارد و غذا سازد از بهر آنکه چون خام ست با پخته رنگ او سفید باشد و سطبرتر از خون باشد و هیچ مزه ندارد
و طبع او بقیاس چون صفرا سرد باشد آفریدگار تبارک و تعالی بلغم را جایگاه خاصه پدید نکرد چنانچه صفرا و
سودا را اندر تن همه مردم پراگنده گذشت همچون از بهر آنکه بلغم طبیعی همیان خون ست و تن را حاجتها بدان
ضروری بسیارست یکی آنکه هرگاه سببی افتد که غذا با نداهها دیرتر رسد نزدیک هر اندامی چیزی حاصل از آن
باشد که حرارت اصلی و قوت هاضمه هر اندامی راست روی بدان آرند و آنرا تمام بپزند و بگوارند و غذا گردد و
حاجتها مذکور در سودا و صفرا نیست و حاجتهای بلغم از آن بیشترست که درین مختصر بگنجد بنا بر آن اکتفا بهمین یک حاجت
نمود باید دانست که گاه حرارت گیرنده کمتر باشد و قوت هاضمه سخت ضعیف بلغم بسیار تولد کند خاصه اگر غذاهای
سرد و تر بخورد و بلغم نا طبیعی چهار گونه بود یکی سخت تنک ست که آنرا مائی گویند و دیگر سطبرست که آنرا مخاطی
گویند سوم چون آبگینه گداخته است آنرا زجاجی گویند چهارم سطبرتر از همه است آنرا جصی گویند و جصی از بهر آن شود که
اندر بندگاها دیر بماند و آنچه لطیف ست از وی نضج شود باقی جصی بماند و مزه هر یک بلغمی دیگر گردد اما آنچه
تنک ترست شیرین باشد اگر حرارتی اندک با ورسد آنرا بجوشاند ترش شود همچنانکه آب میوها شیرین از حرارت
بجوشد و ترش شود که حرارت قویتر اندر وی کار کند و چیزی سوخته با وی بیامیزد و آنرا شور کند و آنچه سطبر باشد
سطبری او خامی ست اگر سببی بر ماندن سطبر شود و صفرا سوخته با وی بیامیزد و درون کار کند مزه آن
تلخ باشد و اگر سودا با وی آمیزد مزه آن ترش بود و عفص باشد که دهانرا فراهم کند و اگر همچنان خالص بماند سرد
از همه انواع باشد خلط صفرا نیز هر گونه ثنائی ست یعنی بر دو وجه است طبیعی و غیر طبیعی اما طبیعی خلطی ست تند و گرم
و سبکتر از خون از بهر آنکه وی کفک خون ست و رنگ خاصه او زردست طبع او گرم و خشک ست و مزه او تلخ ست
و تولد او اندر جگرست چون از جگر بیرون آید بعضی از وی با خون اندر رگها بگذرد بجهت دو مصلحت یکی آنکه اگرچه
خون غلیظ روانست صفرا از و روانتر ست و اندر تن مردم گذرهای باریک بسیارست پاره صفرا با وی
آمیزد و در مجاری دقیق برود با خون و سبب تری بدان گذرهای تنگ و رگهای باریک نفوذ تواند کرد و بعد از آنکه
خون را از آن مجاری گذرانید بحرکت رجع القهقری باز آید که بیدرقه خلط بعروق رفته برگشته بکبد میاید
دوم آنکه باندامی که اعتدال او ست که بهره تمام تر باید از صفرا با خون آمیخته غذای او شود چون
شش که بیماری آن را ریه گویند فائده دیگر از صفرا آنکه او را خزینه ایست با جگر پیوسته و آن زهره است
تا اندران خزانه خلط مذکور جمع شود از بهر دو کار یکی آنکه زهره اندامی است که غذای او صفرا اندک باشد

تا نشت این عضوها غذای خویش باندک خون که با وی آمیخته باشد بنیابد دوم آنکه تا همگی صفرا با خون اندر
همه تن پراگنده شود اگر بر فتنی اندامها بباید که غذای آن صفرا باشد از اعتدال بیرون شدی همیشه مردمان را دهان
تلخ بودی و تنها معلول بعلت یرقان شدی دیگر آنکه این صفرا که در زهره گرد شود از وی مرودها فرود می آید
روده ها را از بلغمها سطبر از خلطها میشود و تیزی آن عقلها مقعد را خبر رسید تا مردم بحاجت برخیزند و بباید دانست
که تولد این خلط بیشتر اندر وقت خشم و اندر فصل تابستان خاصه مردم جوان را که کارها با رنج کنند و مداومت با چیزهای
گرم خشک نمایند در خون و این صفرا تا چندانی بود که پاره با خون اندر رگها بگذرد و باندامها برسد و آنچه بماند
اندر زهره شود و از آن بروده های فرود آید طبیعی بود و هر چه کمتر یا بیشتر باشد از این سبب بیماری شود و غیر طبیعی است
چنین باشد اندر گرمی و خشکی از اندازه بیرون نشود یا چیزی با وی آمیزد و طبیعی باشد اما صفرا با طبیعی یک حال
او آنست که با رطوبتی بیامیزد و رنگ او از زردی باز بپس نزاید حرارت او نیز کمتر بود و هر گاه که از خون تمام
جدا نشده باشد سرخ او سرخ باشد و طبیبان آنرا احمر گویند و این بمذهب بعضی غیر طبیعی نباشد و بدان گرمی نبود
که صفرا خالص باشد و هر گاه که بلغم سطبر با وی آمیزد هم حرارت او کمتر بود و هم سطبر بود و مثل زرده خایه مرغ و
طبیبان آن را محیه گویند نوعی از صفر است که تولد او اندر معده های گرم باشد و در لون سبز بود و بسا
کند تا طبیبان آنرا کراثی گویند و از صفرا کراثی بیماری تولد کنند از بهر آنکه طبیب آن را زود از معده دفع کند
بقی یا باسهال و باشد که این کراثی تا گونه دیگر از صفرا بیامیزد و بسوزد و برنگ و طبع زنگار شود و طبیبان
آنرا زنگاری خوانند و بدترین انواع صفرا این باشد و طبع زهر بود و کشنده است و باشد که نوعی از صفرا
بسوزد و سطبر و سیاه بود آنرا صفراء سوداوی گویند و لون سیاه باشد و در ولیش و نیز و ترش و ملس گردد آن
نگردد و زمین را بجوشاند و هر جایی که بگذرد و بسوزد و مجروح شود و باز همه بتر زنگاری ازین تیره و تیز تر باشد
حال این و حال زنگاری همچون چوبی باشد که بسوزد و انگشت کند هر گاه که چوب نیم سوخته شود هنوز و هنوز اندکی
تری با وی مانده باشد انگشت شود و چون تمام سوخته شود و هیچ تری در وی نماند خاکستر شود و برنگ سپید
و صفرا زنگاری همچنین از سیاهی اندر گذاشته باشد تا برنگ زنگاری باز آید و این غایت از سوختگی باشد
لاجرم علاج پذیر نباشد بهیچ وجه خلط رابع سوداست آن نیز بر دو گونه است طبیعی و غیر طبیعی درد خون است
و بدین سبب سطبر تر و گران تر از وست و طبع او مثل طبع زمین است سرد و خشک و رنگ او سیاه است و مزه
او آمیخته است از شیرینی و ترشی و فراهم گشتگی و تولد او اندر جگر باشد و چون از جگر بیرون آید پاره

ازوی با خون اندر رگها برود و از بهر دو مصلحت یکی آنکه بهره بعضی اندامها از ویست که اعتدال آن اندامها آنست که غذای آنها خون بیاید که باشد که بهر تمام از سودا باید آمیخته بود و آن استخوان هست و دوم تا خون بوی گرد هرگاه که باندامها رسد و غذا گردد و در نهاد بینا و اندامها بجای کار بد چنانچه برصحیح است که هستی مختصر خاک اندر هر تینی از بهر آنست تا این پایدار باشد چه سودا طبع زمین دارد دیگر باید دانست که هم چنانچه صفرا را خزانه ایست که اندروی گرد آید و سودا را نیز خزانه ایست برابر جگر نهاده و آن سپرز است تا اندروی گرد آید از بهر آنکه سپرز اندامی هست که غذای او سودا باید که باشد تا این اندامها غذای خویش نماید و دیگر آنکه همه سودا با خون اندر همه تن آمیخته نشود و فائده دیگر آنکه مقداری سودا از سپرز بمعده شود از راهی که میان سپرز و دست تا سر معده را قوی کند و بخار دوا از و غذا پدید آید بتقدیر و تدبیر آفریدگار جل و علی و این سودا اگر آن قدر باشد که خون را قوی کند و با خون برود و اندامها از وی نصیب خویش برگیرند و پاره بسپرز برآید و آنچه که کار او هست بکند طبیعی باشد و هرچند از این اندازه افزون تر یا کمتر باشد و غیر طبیعی بود و بیماری خیزد و تولد سودا بیشتر اندر فصل خریف باشد و در سن کهولت که این سودا از غذاهای سرد و خشک خیزد خاصه که کارها عنف سخت با رنج کند

فصل دوم از باب اول در لینت طبیعت هر روز مراتب طبیعی بر از دو سه است که فصل غذای لیلی و نهاری دفع گردد و بسبب عادت متغیر شود و بعضی باشد که روز یک نوبت زیاده نرود چون طبیعت نرمی پیدا کند و روان گردد و ضعف بدن و خشکی اعضا پیدا شود و چون متمادی شود بدق و تشنج و گداز میکند و هلاک کند و سبب ضعف ماسکه باشد و یا خوردن غذای نرم مزلق یا دفع مواد یا سده ماساریقا علاج مشغول باید شد و رسیدن منضجات قابض مثل بکار دارند و در زلقی حابسات و قابضات بعمل آرند و ادویه قابضه بنشیند سیلیح جبن مشوی کشک سیب بامرود بشرط آنکه با اطعام بخورند و الا طین کنند زعرور حماض الاترج شاه بلوط ریب قوا که تخم حماض تخم خرفه بر ور بریان مثل این نیز رقطونا تخم ریحان خشخاش انار دانه سماق ریواس صندل تخم گل سرخ بیخ پسته و انهور د کردیا کنار سنجد انیسون گل مختوم گل ارمنی بذر البنج فوبج بزرشک جاورس بیان کرده قناع الوده بیض سلوق سماق عقص بزرکتان بریان هلیله زرد و سیاه و کابلی بریان کمون کرمانی بریان هلیا تشیرصمغ بریان کعک انکتمات لحوم مثل طیر مشوی لیط کیک تیهو و جهت اسهال مراد حضوصا که اما سر کرد پخته باشند سنبل هندی مدربول حابس شکم ست سندروس سویق شعیر بریان کابلی سید عصاره لقبلته الحمقا توت حامض خشک خاکستر چوب انجیر کزمازج حب الرمان دم الارنب دم الابل ربجل الغراب پخته بیک رب به شربت

سیب مقشر ونجره نبق را مکمخ خرنوب خضرم بلوط با قاقیا بریان کرده با آن حبزان کشمیری پخته سویق سیب سویق
نبق کمثری مطبوخا گوشت ارنب با قیه خضرمیه حماضیه رمانیه سفرجلیه مصلیه عدسیه جوز سرو نبق کاورس انجرد م الاخوین
ورق زرد مصطکی کندر نشاسته بارتنگ طراثیث اقاقیا انجبار انفحه فرحش شید لسان الحمل تخم کشوث بریان
تخم کراث بریان طین شاموش طین اصفر وامثال آنها وچون احتیاج زیاده شود سفوفات قابض مثل
سفوف خرنوب وسفوف انار دانه وسفوف طین مختوم دهند

فصل سوم از باب اول

در احتباس طبیعت است یا ضعف واقع بود یا قوت ماسکه یا هاضمه ضعف ها بیشتر آنست که ضعف هاضمه سبب
لین طبیعت شود یا سده ضیق مجاری امعا بالزوجت غلیظ ماده یا فرط تحلیل ویبوست ثفل یا عدم احتباس احتیاج
دفع ثفل همچنانکه در قولنج میباشد یا دفع طبیعت مواد بدن را از مجاری دیگر امثال این حالات همچنانکه فرج ادمعده
وجگر ورود یا گرم شود تنشیف رطوبات کند وفضله بر دفع عاجزی گردد یا غذا کمتر از عادت خورد تفحص این
اسباب باید نمود یا ازاله سبب مشغول شوند اگر سبب آن قوت ماسکه باشد وغذا های قابض شود یا دوا های چرب
بنجرد آب ویالوده وحلواهای وروغن کنجد داشته باشد تلیین طبیعت نماید ودر غذا های اسفناخ وچقندر
داخل کند وتمرهندی ترش سازند تا میسر شود از اغذیه نرم تجاوز ننماید واگر با اینها طبیعت نرم نشود ترنجبین بنفشه
وگلقند وتمرهندی وآلوبخارا وشیرخشت وترنجبین شکم نرم نماید وضعف هاضمه مقویات معده مثل نوشدارو
وجوارشات تقویت کند ومقویات بر معده طلا کنند وآویختن حجر یشم بر محاذات معده در تقویت معده وهضم
دخل تمام دارد واگر از سبب لزوجت خلط وغلظ شده باشد سکنجبین با مقویات وملطفات ومقطعات ازاله
نمایند واگر طبیعت سرد باشد شیره خشکرانه داخل غذا نمایند وبسفایج در نخود آبا ندازند وعسل وزنجبیل
پرورده مناسب است واگر احتیاج زیاده شود شیاف خیارشنبر یا شیافی که از نمک سنگ وگل خطمی و
صابون وشکر ساخته باشند بردارند واگر از ان احتیاج زیاده شود حقنه نرم که روده را از ثفل پاک سازد
آب سبوس وآب برگ چقندر وروغن کنجد وشکر سرخ وترنجبین ونمک ترتیب نمایند واگر بلغم بسیار باشد آبکامه
وبوره ارمنی داخل کنند اگر تمام بدن فضول باشد لایق آنست که خلط غالب دفع کنند واگر خون باشد اکحل
بگشایند واگر سن وزمان ووقت مساعدت نمایند والا حجامت کنند از صدغین وساقین که قائم مقام
فصد است واگر صفرا غالب باشد آب انارین قند وآب تمرهندی وترنجبین با آب آلو زرد وسکنجبین
وآب سرد تلیین کنند واگر خلط سودا باشد سکنجبین افتیمونی ورب شاهتره مناسب است واگر بلغمی باشد

ایارہ فیقرا بعسل سرشتہ در صفت یکبار بکار برند تنقیہ معدہ و رودہ و دماغ و عصب ایاک سازد و رطوبتہای معدہ را
زایل گرداند شربتی چہار درم ست ترید و مغز خشک دانہ کوفتہ سفیدست صفت ایارہ کہ معدہ و رودہا و عصاب
را پاک از مواد سازد و بادہا بشکند و سدہ و جگر و سپرز بکشاید و شہوت غذا پدید آورد و ذہن پاک و صاف
کند و جوانی و صحت نگاہدارد و بلغم دفع کند صفتہ تخم کرفس و انیسون از ہریک چہار درم رازیانہ نانخواہ اصل السوس
تراشیدہ و افسنتین از ہریک سہ درم مصطکی سنبل و دارچینی از ہریک دو درم صبر سقوطری سی درم ادویہ کوفتہ
بحریرہ بیختہ و شربتی از دو درم تا سہ درم است اگر صفرا غالب باشد با سکنجبین خورد و اگر بلغم غالب باشد با عسل
و اگر سودا غالب باشد پنج درم افتیمون اقریطی داخل آب بالنگو یا پودینہ نہری بخورد و اگر بواسیر داشتہ باشد
مقل ازرق دو دانگ داخل کند یا سہ دانگ داخل سازد و یا مطبوخ مناسب بخورد صاحب کامل گوید این دوا
جلیل النفع و عظیم القدر است اگر بروجہ لایق استعمال کنند **فصل چہارم از باب اول** در نضایح قانون کلی
در دادن جلاب آنست کہ بجہت ہر عضو یکہ میدہند واجبست کہ مراعات العضو و قوت آن اخراج سودا از ان
بہر طریق کہ باشد و تبدیل مزاج بعد از ان مزاج العضو و آوردن مزاج اصلی بہر تدبیر یکہ باشد و اصلی یا خارجی
بگذارند کہ العضو زبون نشود و بر وی شکستگی نرسد دیگر آنکہ در امراض غیر محققہ مثل تپ و اورام اگر تواند قصد بر دوا او صد
کند بلکہ بر دوای غذائی و الا آنچہ مناسب وقت و فصل و مزاج و سن و عادت و تجربہ باشد بعمل آرد و ہمیشہ از زیادہ حذر العلیا
خواہد تا کار بہ ہلاکت برسد **قال ابقراط** شارب الدواء لا ینقطع اسہالہ مالم یعطش یعنی گفتہ ابقراط نوشیدن دوا
اسہال بر اقطع بیشود و اشتہا بشود تا تشنہ گردد **فصل پنجم از باب اول** در موانعات مسہل و آن نزد
اطبا چہار دہ است ضعف قوت امتلا بخون کودکی و پیری گرمای سخت گرم و سرمای سخت سرد
ضعف دل و ضعف معدہ کہ گوشتی ورم عضلہا شکم ہزال و تندرستی و پاکی تن ضعف رودہا اسیع و آن
کسی بود کہ بجای ہیچ شا گوید بدانکہ مسہل از کودکان دور دارند زیرا کہ مسہل ایشان را از نشو و نما
بکمال باز دارد و ہمچنین از پیران ضعف قوت ایشان و در ممتلی الدم جہت عدم نفع مطلوب و دم کشادن
خون آوردن و از اہل تعب جہت حدوث تپ و اصحاب سدہ قبل از نفع جہت حدوث غشی و
پیچیدن امعا و درد سر و گشتگی و سستی اعضا و از اصحاب و جمیع قبل از تسکین و از گرم سرما
واسع العروق جہت صعوبت حبس دارد ضعف القلب جہت وقوع غشی و از ضعف المعدہ جہت عدم قبول
دوا و وقوع غشیان و غشی از ضعف الاحشا جہت صعوبت حبس و از لاغر و از اہل حس جہت بیم دق و اصحاب

اعراض نفسانی مفرط بجهت تحلیل روح حیوانی و از مردم فربه بجهت عسر اجابت و بیم سده و از کسیکه اورا
لسع گزنید جهت اعضا و دماغ و از محتبس الطبع و قاتل اسهال و زرب تنحنح و ضعف الامعا مانع باشند و
حکمای یونان تابع ایشان هیچ استفراغ قوی در مدت چهل روز که نسبت و قبل از طلوع شعرای یمانی و بیست روز
بعد از آن که در هندوستان از یازدهم تیرماه بنت و پنجم امرداد است بواسطه گرمی هوا جائز نداشته اند اما
حکمای هند دران وقت هم مسهل میدهند اما در بعضی اوقات اگر باستفراغ قبل از فصد احتیاج افتد بلکه بعینی
رخصت بوده گفته اند اگر با خون اخلاط گرم فاضل بود فصد را مقدم دارند و اگر اخلاط سرد فاضل بود
مسهل را بر فصد مقدم کنند بدانکه مسهل دادن روی طوبت بدن را کم میکند شبی روز بی شخصی مسهل خورده باشد
انگشت تری در دست او نرم شود و آسان برآید باین جهت است که لاغر و ضعیف القوت در گرما و
شتر پاهای گرم مسهل نمیدهند **فصل ششم از باب اول** در بیان اوقات مسهل بدانکه بهترین وقت
جلاب دادن اصحاب را وقت بهار و پاییز است بهار بواسطه آنکه خلط بحرکت آمده خود مهیا شده
در اندک التفاتی بآسانی دفع میتوان کرد و مانع شود از حدوث امراض بهاری که بواسطه حرارت لطیف
ماده را بحرکت می آرد مثل تبها و خناق و اورام و بثور اما فصد اولی است از جلاب دادن بواسطه آنکه بهار
مناسب روح است و روح مناسب خون و دران هوا بغیر از خون خلطی دیگر بحرکت می آید الا لطیف و چون بعد از
بهار تابستانست و آن نیز محلل است پس جلاب بهار ضعف میباشد و پاییز است جلاب بسیار مناسب بود
بواسطه اکل اقسام فواکه مواد فاسد بهم رسیده و بعد از آن پاییز زمستان است بواسطه کثرت سرما که حرارت متوجه
اندرون میشود اقسام اطعمه غلیظ خوردنی میشود و بدل ما یتحلل مع شی زائد حاصل میشود و جلاب نیز واقع امراض
بهار میشود اما در امراض هر وقت که ضرور میشود بحسب ماده چنانچه در ماده صفرای محیه و سودای
محترق بعمل جائز نیست بل دافع آن واجب است و همچنین بلغم مالح و خلط سودا که جهت تمادی ایام
زیادتی سن بهم میرساند جهت آنکه کشیده میباشد خصوصا آنکه دران ادنی نضجی یافته شود دفع باید کرد از بهر
آنکه از دیاد در احراق بهم رسیده ما بقی را نیز محترق میسازد و بواسطه آن غلظ و کثافت گشته میکند پس آنچه مستعد
دفع شود و در حال دفع کنند و ازین جهت است که اطبا نضج سودا را با بحر تشبیه کرده اند **فصل
هفتم از باب اول** در اسبابی که بجهت آن واجب شود دادن جلاب پیش از آن ده چیز است اول آنکه
علامات امتلا ظاهر باشد مسهل بدهد بعد از نضج چنانچه پری نبض و سنگینی سر و کمی اشتها از جهت بلغم

که در معده باشد و اگر علامت امتلا نبود و علامت غلط در و ظاهر بود هیچ وجه مسهل ندهد آنجا بمقویات
و تحلیل ضعیف علاج کند دوم قوت باید که اول طبیب بیند که بیمار قوت دارد یا نه اگر قوت دارد بدو
جلاب بدهد و اگر ضعف دارد مقویات بکار آرد و علامات قوت و ضعیف در و ظاهر است سوم سن یعنی آنکه
در سن طفولیت و شیخوخیت مسهل منع است بواسطه آنکه اگر طفل را مسهل دهند از بالیدن نشو و نما باز ماند
و در سن شیخ و هرم باعث ضعف و فنا رطوبت و حرارت غریزی گردد آنچه مسهل بدو نتواند داد طفل کم سن است
و شیخ فانی یعنی پیر فرتوت و اگر ضرور شود تلیین بکار برد یا بطلاها علاج کند چهارم مزاج باید که طبیب
اول مزاج بیمار بداند تا موافق آن مسهل بدهد چنانچه اگر مزاج گرم باشد چیزهای سرد و در شیخ و شخص مسهل بکار برد یا
اگر مسهل گرم باشد مصلح سرد داخل کند و همچنین در سرشت مزاج دیگر حاجت تفصیل نیست بر حدس حکیم و
طبیب ظاهر است پنجم سحنه و آن عبارت از بشره است بدانکه اگر بشره ضعیف و بی گوشت و لاغر نماید طبیب
مسهل ندهد و اگر ضرر کلی برسد بلکه آنکه بیماری آنکس سخت باشد و بواسطه بشره آن سحنه کشیده باشد آنجا هیچ
و در سحنه که بعکس این باشد جلاب بدهد ششم امراض بدانکه طبیب را باید که واقف بر امراض مزاج باشد تا بعکس آن
جلاب بدهد و اگر بیماری آن قوی باشد و در ابتدا بود آنجا مسهل ندهد و بگذارد که قوت او فرود آید و بیمار در انحطاط
آید آنگاه مسهل و جلاب بدهد یعنی مخالف مزاج بیمار بدهد و موافق قوت بیماری دهد و اگر جلاب قوی دهد و بیمار
قوت نداشته باشد ضرر آن کلی است و همچنین در هنگام بیماری ضعیف و دوای قوی نتوان داد و اگر بیماری قوی باشد
جلاب ضعیف بدهد فایده معتد به ظاهر نشود یا تکرار حاجت شود یا ضرر او بیشتر از نفع باشد هفتم
فصل باید که در فصل گرم گرم و در فصل سرد سرد ندهد مگر ضرور شود هشتم عادت یعنی کسی را که خوردن جلاب
عادت دارد و جلاب دهد و اگر کسی جلاب هرگز نخورده باشد احتیاط باید کرد نهم کار و صناعت چنانچه در
آهنگر که همیشه در پیش آتش می باشد و اکثر رطوبت او به تحلیل رفته باشد او را مسهل نتوان داد و اگر ضرور شود
تلیین کافیست و همچنین حمامی که همیشه رطوبات او به تحلیل میرود او را احتیاج بجلاب نیست دهم بلدی باید که
طبیب در بلدی که حرارت بسیار باشد در آنجا مسهل ندهد و همچنین در بلدی که سردی بسیار باشد در آنجا
نیز ندهند و مسهل ندهد و اگر ضرور شود برای او جای گرم پیدا سازد و در آنجا مسهل بدهد چنانچه از این دو بیت
ظاهر است قطعه آن امور عشر مانع شرب مسهل شد پسند + کردم آنرا مجمله در یک بیت بصحیح خود عدد + امتلا و قوت و
سن و مزاج و سحنه است + با زمان امراض است و فصل و عادت و کار و بلد + فصل هشتم از باب اول

اندر تدبیرهای که پیش از جلاب و بعد از جلاب بکار دارند بباید دانست که پیش از دارو پرهیز باید کرد و طعام و
شراب ردی الکیموس نباید خورد و هرچه معده و جگر و روده‌ها را ضعیف کند و زیان دارد پرهیز لازم دانند و از رود
و از گرسنگی و از رنج و از جماع و هرچه قوت را ضعیف کند یا حال تن را بگرداند از آن دور باید بود و چیزها باید خورد
که سده را بگشاید و خلط را صاف کند و اندر مجاری تنگ راه تواند گذشت و ثقل خشک را دفع کند و اگرچه خفته باشد و
آن ساعت که دارو خورد باید که طعام تمام گواریده باشد و از معده گذشته و جگر تهی شده باشد و هرگاه که مردم
ضعیف ترکیب ضعیف معده و گرم مزاج را گرم یعنی بداروهای مسهل احتیاج افتد او را پیش از دارو بیک ساعت
شربت گلاب یا آب انار شیرین و ترش تا ئی شکر یا چیزی لطیف بباید خورد و پس دارو خورد و هرگاه که دارو
خورده باشد معده و لب و قدمها را گرم باید داشت چندانکه طبع مردم از نفرت دارو ساکن شود پس اندک اندک
حرکت میباید یعنی حرکت میباید کرد تا دارو کار خود کند و در حب جهت حل کردن آب گرم باید خورد و در
مطبوخ آب هیچ و چیز نشاید خورد از بهر آنکه طبع را مطبوخ رقیق کند و قوت آن را بشکند و بعد از خوردن دارو حرکت
نکند و ساکن باید بود چندانکه دارو در حرکت آید و در داروهای ضعیف هیچ وجه من الوجوه حرکت نکند تا دارو استفراغ
تمام نکند هیچ طعامی و شرابی نشاید خورد و دیگر آنکه معده گرم باشد و صفرا در معده بیشتر باشد پرهیز بسیار
کرده باشد و یا از تاخیر طعام و شراب مضرت تمیز رسیده باشد پس از آنکه دارو بکار آید اندک پاره نان اندر شراب انگوری
ترکرده بخورد تا هم قوت مردم بجای بماند و قوت دارو هم شکسته نشود و آنکه دارو خواهد خورد در طعام و شراب پیا
نکند اما رفتن اندر گرمابه چند روز پیش از دارو اخلاط را لطیف کند و ساخته اسهال گرداند و پیش از آن ساعت
که دارو خورد اگر اندر گرمابه رود و بیرون آید جلاب باشد چون بیرون آید چندان صبر کند که اثر گرمابه و عرق آمدن نسبت
گرمابه زائل شود دارو خورد پس از دارو در گرمابه برود و در زمستان که جامی دارو خورد و آنجا را گرم دارد و هر که
دارو تن را پاک نکند سه روز تا چهار روز پیوسته اندر گرمابه میباید رفت تا باقی فضله را که اندر نواحی پوست باشد
پاک کند و چون دارو خورده باد و قراقر تولد کند و اجابت نشود چیزی قابض چون بهی و شراب انار و گلشکر باید تا
اندک خورد تا معده را قوت دهد پیش از مسهل سه روز نضج کند و صواب آید تا سر و پیش گشتن باز دارد و خواب
خوردن داروها بیرون آید خویشتن را از رنجها و آنچه ضعف آرد و هم و غم و دلگیری و غضب نگاه دارد و جماع
بدتر از همه حالهاست و از حرکت‌های قوی و آنچه ضعف آرد و عرق آرد و از شراب و مستی خود را نگاه دارد و
غذاهای سبک و لطیف اندو بکار دارد که موافق مزاج باشد و بسیار نباید خورد و هیچ چیز سرد کرده

باید خورد و از پس دارو رفق و مدارا و آسایش باید کرد و هرگاه مردم بسلامت از دارو فارغ شود و اگر بر طوبت تخم
حب الرشاد یا تخم کتان مقدار دو درم اندر شربت گرم بخورد چنانچه اسپغول با شکر میخورند اگر مزاج رطوبتی سرد که
غلبه دارد حب الرشاد با روغن زیت چرب کرده در شربت بخورند و اگر دارو خوار محرور و صفراوی باشد اسپغول
اندر شربت بدهد و اگر تشنگی غلبه کند اسپغول را با روغن گل یا روغن بنفشه چرب کرده در شربت بدهد و اگر مزاج
معتدل باشد بعوض اسپغول تخم شاهسفرم کند و مردم معتدل و خشک مزاج را کشکاب بعد از دارو سخت
نفع باشد و بواسطه آنکه کشکاب اختیار از بقیه دارو که مانده باشد بشوید و خشکی دارو را تدارک کند و اگر
اندکی از دارو در معده مانده باشد و بوی دارو از آروغ ظاهر شود و جلاب شکر بدهند و اگر دارو تشنج
بکند گل ارمنی اندر آب انار شیرین بدهند و همچنین اسپغول بریان با تخم شاهسفرم بریان کرده و شراب
خوردن پس از دارو پسندیده نیست و هم تولد تپ باشد و اگر از اندامها رگی دارو از عرق و غیره ظاهر شود
بدن را اگر مابه طلیه خوشبوی بشوید مثل سعد و پوست ترنج کوفته بمالد و اگر از گرمابه لذت یابد دلیل استفاست
و اگر لذت نیابد تا سه روز بدید شود و روز دیگر آید که ضرر دارو و دلیل یعنی تلبیت و چون حب سودا بدهد و همچنین
مطبوخ دفع سودا بدهد و همچنین در حب بلغم و افع بلغم چشانیده دافع بلغم بدهد فصل نهم از باب اول در
نگاهداشتن قوت کسیکه مسهل باو بدهند باید دانست که اخلاطی استفراغ آن میکنند اندک است یا بسیار اگر
خلط بسیار باشد و قوت ضعیف باشد هیچ حال داروی قوی که تن را بیکبار پاک کند نشاید داد لیکن استفراغ آن
بداروهای سبک و لطیف باید خورد و بار دفعات باید کرد و در میان هر دو استفراغ غذا لطیف باید خورد تا قوت بیفزاید
و عوض خلطی شود که باستفراغ اول کم شده باشد و هرگاه که قوت قوی باشد و خلط بد اندک باشد یکبار
استفراغ باید کرد بداروهای که موافق آن باشد و هرگاه قوت قوی باشد و خلط بد باشد بسیار بداروهای
قوی بتدریج مراتب استفراغ باید کرد و هرگاه که قوت قوی باشد و خلط اندک و سفوف و شراب یا بطبیخ
لطیف استفراغ کند فصل دهم از باب اول اندر کسانیکه بدیشان مسهل قوی نتوان داد و بآنها
که مسهل قوی توان داد سه فرقه اند یکی مردم خشک مزاج که ایشان را داروی نرم و لطیف باید داد چون
فلوس خیار شنبر و ترنجبین و شیرخشت و شراب آلو دوم مردمانی که در شهرهای گرم باشند بواسطه آنکه فضول ایشان
بواسطه گرمی هوا تحلیل میرود سوم کسی را که دارو خوردن عادت باشد و بآنها مسهل قوی توان داد و
سه طائفه اند یکی از مردم شهرهای سرد و سیر دوم آنکه مردمی که آب ایستاده خورده باشد بواسطه آنکه در ایشان

غلاظ غلیظ و امراضی که از خلط غلیظ اول میکنند بهم میرسد سوم خود او تداوی ان چیز باب دوم در منضجات

اخلاط و ادویه مفرده مسهله اخلاط و بیان آنکه منضج اثقل و ادویه مسهله و مسهلات

و داروهایی که بچه طریق خلط را مهیا کنند و بچه طریق اسهال میکنند و این باب

پانزده فصل اند فصل اول از باب دوم در منضجات منضج عبارت از آنست که معتدل میسازد قوام اخلاط را و مهیا میسازد جهت دفع یا رقیق میکند خلط را یا غلیظ میکند رقیق را و منضج مهیا نضج را و آن شامل تنجیین و رسیدن است یا حصرم پس معلوم شد که نضج عبارت است از مهیا شدن مواد فاسد جهت دفع و هضم عبارت غذا است که بدن شود و بدن محتاج است باین هر دو جهت ضرورت استفراغ و احتباس بواسطه آنکه از هضم بدل ما یتحلل میرسد و از نضج اخراج فضول طبیعت که از جهت شد بانضج میشود و لی نضج هرگز مسهل نمیدهد بواسطه آنکه اول آنچه نضج یافته آنرا و حرکت آرد و لی آنچه نضج نیافته دفع کردن ضرر او بیشتر از نفع باشد دوم آنکه هر چه لطیف باشد دفع کند و آنچه کثیف باشد آنرا منجمد کند و ضرر از آن بمعده و تشنیع میشود و اخلاط بر چهار گونه است هر یک را منضجی جداگانه است چون نضج دادند از قاروره و تشخیص نضج معلوم شود و در حال مناسب آن اخلاط مسهل باید داد و پیش از نضج احتراز واجب است جهت اخطار کثیر که لازم است الا در علتی که مهیج باشد چنانچه مواد در آن انتظار نضج با خطر است مثل حمره و اورام حلق و قولنج صفراوی پس آنجا بی نضج دفع واجب میشود و اگر دو خلط یا بیشتر در بدن زیاده میشود منضج مرکب میدهند و همچنین مسهل مثل آنکه اگر خون و صفرا جمع باشد اول فصد کنند پس منضج صفرا دهند و دفع نمایند بدانکه مراتب نضج مختلف می باشد بحسب کیفیت اخلاط و بحسب علامات زوال مرض یا بواسطه طبیعت خلط یا چیزی دیگر که بران عارض شده چنانچه ماده لطیف در حال نضج مهیا باشد و کثیف بر عکس آنست خلط که بسیار آن دیر نضج یابد و کمتر آن بالعکس یا بحسب قوت طبیعت یا بحسب ضعف آن جهت آنکه چون وقت قوی باشد در حال نضج مهیا بود و جهت تقویت و چیزی که آن [illegible] ماده در وقتی که ضعف باشد دیر نضج می پذیرد آنجا لازم است که قوت را قوی کند بچیزهای مناسب تا نضج ماده کند [illegible] جهت دیر نضج میشود یا بحسب هوا و فصول که در ربیع در حال نضج مهیا بود جهت [illegible] بالعکس و در هوا گرم جهت تحلیل قوت منع کرده اند از مسهل دادن در آنجا ترس [illegible] مهیا باشد در آنجا ترس اختناق روح است و بکثرت حرارت کیفیت سمی بهم میرساند [illegible] منع کرده اند جهت طغیان ماده از نضج قبول و دفع لیکن اگر محتاج شوند اول تدبیر

ان کند پس منضج و مسهل دهند و تدبیر او آنست که در زمستان در خانه گرم بیاید نشست و خود را گرم باید نگاه داشت
و جلاب را وقتی که آفتاب برآید و بلند شود باید خورد و در تابستان در خانه سرد آب پاشیده باشد و جای خشک وقت
صبح باید خورد و یا بسبب عوارض نفسانی چون غموم و هموم و مالوم و مثل اینها مانع نضج اند جهت آنکه طبیعت
مشغول اینهاست و درین هنگام مضرت بیشتر از منفعت متصور است مگر آنکه مضطر شوند پس منضجات و مسهلات
و مفرحات و مقویات بیشتر دهند یا بسبب عادت که آن سرد مانع است چنانکه تریاقی که افیون خاید بعض آن
مانع از نضج مگر ضرورت شود پس پیش خوردن ترک یا کرده و مسهل اسهال ورزند و دیر بر خورند و در ایام منضج منضجات
یا مثل آن اختیار نمایند و یا افیون چون افیون مانع از نضج است او و منضجه قویه بدهند و از چینی و اگر تریاکی
باید بسیار باشند آنچه در منضجات افیون داخل کنند چون زعفران و جند بیدستر و مصطکی و مشک ضابطه
شناختن در شناختن بول نضج در بول این طریق است که بول در صفرا رنگ اترجی بهم رساند و در بلغم
بول رنگین میشود و در سودا کمودت و سیاهی بهم رسد و در رسوب این طریق است که چون اندک نضج در ماده
پیدا شود و در بول رسوب بهم رسد و چون طافی متفرق باشد نضج کمتر باشد و چون رسوب مجتمع شود
نضج خوب شده باشد و اگر مجتمع شود و در رسوب شود نهایت نضج بهم رسیده باشد در حال در شناختن نبض
مسهل باید داد نضج نبض چنان توان یافت که اگر اول نضج نبض صلب باشد و نرم شود یا بعکس و اگر پر
باشد خالی نماید و بالعکس اگر ضعیف باشد قوی شود و چون خلط چهار است منضج هر یک در فصلی بیان شود
فصل دوم از باب دوم در منضج خون محرق یا غلیظ حام مرطب هر روز یا یک روز در میان بروند
واین جوشانده که منضج خون فاسد است بدهند صفت آن عناب بست دانه بنفشه دو مثقال تخم کاسنی
تخم خشخاش از هر یک دو مثقال اجاص ۵ دانه تمر هندی پنجدرم جوشانیده با پنج مثقال شکر شیرین نموده
یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه عرق بید یا عرق نیلوفر بدهند و غذا آنچه کیفیت خون محرق را
زیاده نکند بدهند مثل زرشک و اجاص خاص منضج خونست اگر مانع از حموضات باشد عناب اتحاد اصل
کرده باشند عناب یا اجاص خاص منضج خونست چون سرفه و اسفیداج یا ماشه بدهند و چون سه روز بگذرد نضج
و نبض ظاهر شود پس فصد کنند و بعد از اصلاح دفعه ماده نمایند بعد ازین در غذا فروج داخل نمایند تا قوت
قوی شود و دل ماکول بهم رسد فصل سوم از باب دوم در منضج صفرا تخم کاسنی نیلوفر
پرسیاوشان آلو سیاه پنج مهک آلو بخارا خطمی بنفشه عناب تمر هندی آلوچه تخم کاسنی کشوت سپستان

امرود لعاب بهیدانه لعاب بنگو شربت نیلوفر شربت بنفشه شربت نارنج رب توت شراب تمر هندی شراب آلو سیاه شراب آلو بالو شراب آلو چه **فصل چهارم از باب دوم در منضج بلغم** بیخ رازیانه تخم رازیانه دارچینی سونیز سنبل زنجبیل گاوزبان بالنگو تخم کرفس بیخ کرفس انیسون بیخ مهک عود الطیب بادرنگبویه بیخ اذخر افسنتین زعفران باسبرج عنب الثعلب جلنجبین گلقند شراب اسطوخودوس ایرسا قردمانا بادآورد جلبه چهار پرسیاوشان اسطوخودوس سکنجبین عنصلی ماء العسل زوفا **فصل پنجم از باب دوم در منضج سودا** بادرنجبویه گاوزبان سپستان بسفایج فستقی بیخ کاسنی قرنفل بیخ رازیانه شاهترج اصل السوس انجیر زرد کشمش افتیمون شربت گاوزبان شربت سپستان شربت نارنج اسطوخودوس لعاب بهدانه سنگ برق خطمی شربت بنفشه **فصل ششم از باب دوم در ادویه مفرده مسهل صفرا** این دوا کسی را دهند که او را اسمر اللون باشد و مهزول صاحب موی و در سن شباب و در فصل تابستان و در مرضها مسهل حرارت کبده و قرانیطس و حصبه و ماشرا و قروح متقشر و علتهای عینی شوصه و وجع عین و صداع حار مر ورا بیشتر از آن دهد و کسانیکه اغذیه ایشان دائم فاسد شود و اینها ببینند از حبس طبیعت و براز ایشان خشک باشد و بول ایشان کم باشد و اکثر غذا های گرم خشک خورده باشند و در امراض متولد از صفرا خصوصا صبر هندی بلوه و شبر لو بید و آن گرم خشک است در درجه دوم مسهل صفرا و بلغم باشد و دماغ را پاک سازد بهترین سقوطری زرد رنگ صاف است شربتی نزد متاخرین از یک مثقال تا یک مثقال و نیم و قدما شش مثقال گفته اند و در وقت شدت حرارت و برودت از آن احتراز کند و آن بالخاصه مولد بواسیر است و مصلح او مصطکی و گل سرخ است و دادن صبر با ماء العسل یک مثقال دفع صفرا کند و بعضی اول شب دهند و برورجات فرمایند و بعضی از طعام بعد دهند جهت دفع صفرا با خلط و غلظ و خاصیت او آنست که پاک میکند معا را و قوت میدهد و جلا میکند و شرکت معده سیر را پاک میکند غشی و تشنگی آرد افسنتین پاک میکند خلط صفرا را از معده و کبد و عروق و طحال میکند و اسهال می آرد و بول نیز براند و آن هفت قسم است بهترین او قنطوسی است و مقوی معده و کبد است و منضج سده و ملطف اخلاط میکند و جلا میدهد و شربت او از مطبوخ یا نقوع از پنج درم تا هفت درم تنها یک مثقال و یا دو درم خریق سیاه هندی کتکی مسهل مره صفرا غلیظ است مثل سقمونیا و میدهند او را در امراض گرم و آنرا مرض مزمن مثل مالیخولیا و صداع و شقیقه و درد چشم و علل سینه که از صفرا باشد و او پاک میکند احشا و رحم و مثانه را و علل کهنه و قصبه ریه و یرقان و خنازیر و بثره غلیه و ماشرا و قروح متقشر و ماده

متغیر شده تمام بدن را دفع میکند شربتش از پنج تا یکمثقال است و سیاه و قوی‌تر از سفید است و او را ابهار العسل
دهند و حکما بحال زیاده از نصف مثقال نمیدهند سقمونیا و او را محموده نیز میگویند گرم و خشک است مسهل صفرا
بدل و جگر بد باشد بدبریاخته خورند یعنی شوی بورت ماید کنند بهترین او را ق صافی انطاکی است شربت
متعارف است و حسین بن حسن تا نیم درم جایز داشته است و شیر خوردن او اول امساک نماید بعد از آن بکشاید و
شاید که نکشاید شربتی از شش جو است تا بیست جو و فقیر شخصی را دیدم که بقدر یک درم محمود به غلطی خورد
باسهال بمرد و او میراند مره صفرا را شیر و از خربق سیاه دو است که با ن خلط کند ادویه مقبضه مقویه چون
عود و عنبر و مصطگی و عصارة الورد و رب السفرجل تخم حنظل میراند مره صفرا را خلط با رطوبت لزج را حکما هند
زمان شربت او را نصف مثقال میدهند و قدما تا یکمثقال داده اند استعمال او آنست که بماء العسل دهند
و او جهت علت دماغ و شبکه او و شقیقه و وجع نخاع و صداع و سکته و تشنج و اگر از رطوبت غلیظ که کهنه شده باشد
و انتصاب النفس حادث شده و مرض از ماده بلغم ربو و سعال مزمن و وجع مفاصل و عرق النسا از ماده غلیظ و علل کلیه و
مثانه را نافع بود و حنظل را بهندی اندرائن گویند غاریقون گرم و خشک است مسهل بلغم و سوداست بقراط گوید
متقوا بدان مشایخ است و دفع مضار جمیع ادویه قتاله کند و حاجت اصلاح ندارد و بهترین او سفید است نا ... شربت
از نیم مثقال تا یکمثقال متعارف است و دو مثقال گفته اند طبری میگوید که جمع نباید کرد میان صبر و غاریقون
و جالینوس مر او را دوای معده ذکر میکند اسهال او مثال حنظل است الا آنکه این ضعیف‌تر است از و فعل نیست
اما ضرر معده ندارد و قدر دو مثقال سحوق این با ماء العسل میداده اند این دو قسم است انثی و ذکر انثی بهتر او
ذکر است عصاره قثاء الحمار او را بهندی کریله جنگلی گویند و الغطرون نیز گویند و هم اسهال میکند مثل
سقمونیا شربت او یک قیراط یا دو حبه با لبن حلیب است که شیر تازه دوشیده است مقدار یک نیم اوقیه بعضی شربت او تا
نصف درم نیز قرار داده اند نوعی از او به دریا است اسهال او نیز مثل سقمونیا است و اندکی شیر با انجیر یا سویق
در حال خورند تا زبان برانگیزد لا یوریدوس و آن حب الهو دانه است و او را ثمره شجره مشوق نیز نامند
اسهال او مثل اسهال سقمونیا است بلکه این شدیدتر و قوی‌تر است شربت او نزد متقدمین از پنج دانه تا
پانزده دانه است و نزد متاخرین بیست پنج حبه اگر معده قوی است حبه و بیست میدهند اگر معده ضعیف است
سحق کرده میدهند ایرسا و آن اصل السوسن آسمان گونی است اسهال او مثل غاریقون است بلکه قوی‌تر است
اسهال این نیز ابیا ده صفرا که احوال ماده صفرا بیشتر بیان خواهد شد تقویت و شربت او تقلیل ...

و مقدار خوردن دو درم ست و گفته اند این خطاست بلکه شربت او نصف درم ست قنطوریون اگر تر و تازه باشد
مسهل مره صفرا و بلغم مخاطی را نافع ست جهت عرق النسا و شربت او دو مثقال ست و قتی که طبیخ او کنند با
سه ربع رطل آب تا یک و نیم بماند با ذریون اسهال مثل اسهال خربق ست شربت طبیخ او دو مثقال است
بسه اوقیه ماء العسل و دو برابر او فستنین و بعضی بسیار اسهال میکند حب نصف مثقال فستنین و دو مثقال
بسفایج فستقی هندی او را کهن کالی گویند و آن گرم ست و مسهل سودا و بلغم ست و بهترین او فستقی است
و چون درم بخورد و آب برند شکم نرم گرداند و قولنج گشاید و شربتی او یک درم یا دو درم ست از منقوع و مطبوخ
با پنج درم تا پنج درم ست او اسهال اخلاط بلغمیه مخاطیه از معده و مفاصل میکند مثل حنظل و حاشا
میکند غثیان را و اگر سحق کند زر پنج او دو مثقال بنوشند با ماء العسل یا با شعیر بهتر باشد زراوند طویل
اگر از دو یک مثقال با ماء العسل بنوشند اسهال کند مثل اسهال حنظل و آن نافع ست جهت اختناق هلیلج اصفر
اسهال مره صفراوی میکند و شربت او در مطبوخ از شش درم تا هشت درم ست و اگر مسحوق او تنها بخورند
شربت او میانه سه درم ست تا پنج درم بالید با روغن بادام و داخل کنند با شکر نافع مزاج حار و صفرا غلظ و رقیق
ست هلیلج اسود اسهال مره صفرا محترقه میکند و مقوی معده و مقعد ست و شربت منقوع و مطبوخ او از پنج درم
تا هفت درم ست اگر تنها سحق کرده بخورند شربت او دو درم تا پنج درم ست بروغن بادام چرب نمایند و بکار برند
بلیله کابلی مسهل صفرا ست اسهال مره سودا میکند بقوت عصره و مقوی معده و بطن ست و نافع بواسیر سودا و
و اعضاء عصبانی را نیز سودا را و شربت او مثل شربت بلیله سیاه ست و بروغن چرب کنند و بکار برند
بربان الحامض و الحلو انارین بعصر صفرا و دو شیر در آن با تخم اثر زیاده واز دو اگر دانه های انار درپوست
بشکنند و شب بگذارند و صباح بفشارند بهتر باشد و اسهال بیشتر کند و شربت او نصف رطل ست با بیست درم
شکر و اکثر از دو هشت اوقیه یا ده درم شکر بکار میبرند و فعل و قریب بلیله اصفر ست ماء البقل الحلو نیار سی آب کنار تیز
و اسهال مره صفراوی که جمع شده باشد در معده و امعا بکند و رفع حرارت میکند شربت او از ثلث رطل با نصف
رطل ست خیارشنبر مثل آله معتدل است بهترین خیارشنبر است که غلیظ و رقیق القشر باشد و مغز او بسیار بهتر است
که عسل او در قطعه بگذارند و در وقت احتیاج بیرون آرند صفرا و بلغم و سودا و اخلاط سوخته دفع کند و معده و روده
را پاک سازد و در استعمال میبرند قولنج را بکشاید و بلغم بسیار بیرون آورد که ترید با مغز اندر این فعل میتوان کرد
و اسهال برفق و آسانی باشد چنانکه بعضی انکه ریق الشیخ را تجویز کرده اند که در وقت باین اسهال نمایند شربتی از ده

[illegible] نافع [illegible] اسهال [illegible]

سه درم ست یا ده درم و در ضعف امعا قابض آورد و بروغن بادام تقدیر اصلاح و درد کند مضرتش دفع شود و تا
رود و نه پیچد و او تسکین نماید و دم تحلیل اورام حاده کند و ملین اخلاط صدر نماید و اگر داخل کرده با آب گرم بخورند ترنجبین
منبتی ست که بر خار شتر در خراسان و بخارا و قزوین می نشیند بهترین او آنست که مانند حب بلند و سفید باشد از
نیشاپور آورند و بدترین او فربهی ست طبع او بحرارت مائل ست صفرا آورد و شربتش دوازده مثقال تا بست
مثقال و ملین او ضعف ست بنفشه خشک سرد و تر ست شکم نرم سازد و صفرا آورد دو مثقال تا سه مثقال در
منقوع و مطبوخ متعارف ست و این را انیسون گویند سه درم تا هفت درم با قند کوفته بخورد و با آب گرم و او
مسهل مره صفرا و تسکین صداع و خوانیق ست و اگر اراده اسهال نباید قلی کند با زاندک سقمونیا و ترید بیامیزند
و اگر اراده اسهال صفرا و بلغم نمایند پس نصف او رب السوس داخل کنند ماء اللبلاب گیاه ست که بر درخت
می پیچد او در روم بسیار ست اسهال مره صفرا میکند و شربت او نصف رطل ست تا هشت درم شکر صاف
کرده بخورند و بجوشانند چه اگر بجوشانند عمل ضعیف شود تمر هندی املی هندی املی سرد و خشک ست اسهال مره
و قمع صفرا میکند و تسکین حدت می نماید و شربت او از آب نصف رطل ست و در منقوع از پنج درم تا پانزده
درم شیر خشت منبتی ست که در خراسان بر بید نشیند مائل باعتدال ست گویند در باطن بدن ترنجبین دارد
و در ظاهر سرد و قوتش زیاده از ترنجبین باشد و شربت او از ده درم ست تا بست درم و بهتر او شیرخشت
که خشت او کلان و سفید باشد و اگر در آب شاهتره تر کند اسهال مره صفرا محترقه کند و دم را از کدورت
صاف نماید و دفع حکه و جرب و شور احتراقات سازد خصوصا منقوع با هلیله زرد تنها. هلیلجات اگر احتراق
بسیار باشد اجاص آلو ست سرد و تر باشد صفرا از و تر بر گیرد و ملین بیشتر دارد و بست عدد در مطبوخ
و نقوع اندازند و شربت مطبوخ او نصف رطل قراصیا آلو بالو ست با پوست بید یا لیس در درجه دوم ملین طبع
و اسهال مره صفرا کند و در بست نفع وارد ماء الجبن آب پنیر و دوغ بود میل بحرارت دارد جهت لونت
یعنی شوربت اسهال مره صفرا کند خصوصا آنچه از شیر بز و گوسپند بود و چون اندکی عسل داخل کنند بهتر بود
هلیله هندی هڑ گویند سرد ست در اول و خشک در دوم اسهال مره صفرا محترقه کند شربت از چهار درم او دوم
درم ست و در مطبوخ آن سه درم یا پنج درم لسان الثور بهندی کاٹھ بپارسی گاو زبان خاصیت او
آنست که اسهال مره صفرا کند چون ارمنی داخل او سازند در لعاب خوشتر شود شربت او از سه درم تا پنج درم
است یا ده درم شکر و یک درم طین ارمنی و اگر خشک او با مثال او شکر با فانیده خوشتر شد ملین طبع

گرم کند واخراج مره محترقه صفرا وسودا نماید کثیرة البرپه سیاه وشان هندی راج هلس شنبل گویند گرم است در
اول خشک در دوم اسهال مره صفرا از معده وامعا نماید مشمش جبلی نیست صمغ او مسهل مره صفرا است چون
بنوشند در دو جرم بهترین آن فارسی بود اسهال مره صفرا میکند ریک غنچه او یکدست بر سر ما برد بلبن العقد
جنس اسهال مرارین میکند وگاهی اطلاق صفرا میکند چون ماده زیاده باید ماء القثاء الخیار آب یا درنگ
وخیار سه رطل ها از هر یک با شکر مسهل است صفرا از معده وامعا برفق ماء البطیخ اکثری آب هندوانه
دو رطل خصوصا با شکر یا ترنجبین یا شیرخشت مسهل صفرا است ماء القرع آب کدو در تنور پخته با شیرخشت
یا ترنجبین با شکر سرخ مسهل مره صفرا وصفرا محترقه است بزر قطونا کوفته دو مثقال با آب سرد بنوشند ملین
طبیعت

فصل هشتم

در ادویه مفرده که اسهال مره وصفرا وسودا کنند ودادن این ادویه مردمانی را
که لون ایشان سیاه باشد وبدن ایشان لاغر وخشک وخون درایشان کم بود ودر سن کهول وصبا حبیب
طبیعی ومزاج دهند که او با غضب یا حده وعقده وعطش باشد سینه او ضیق باشد ودر امراض مزمن سوداوی
نیز دهند چون جذام وسرطان وسائر علل سوداویه افتیمون هندی اکاس بیل گویند گرم وخشک مسهل سودا
است وبلغم نیز آورد ومناسب اصحاب صفرا است چرا که در ایشان کرب یعنی قلق واضطراب وغشیان آورد
بهترین او اقریطی سرخ رنگ است شربتی از جرم او یکدرم یا دو درم است ودر مطبوخ نقوع او دو درم تا چهار
درم گویند از نیم درم تا ده درم است ومثقال تا دو مثقال وبا شیر یا ماء العسل نافع است چون افتیمون مکرب
ومعطش است بدین جهت بروغن چرب میکنند باید که در آخر طبخ داخل کنند درمیان بسته جهت بقاء
قوت او نافع سرطان ومالیخولیا است پودینه بری مسهل مره سودا است شربت او از یک مثقال تا دو
مثقال است با ماء العسل فقاح حاشا مسهل مره سودا است چون از ضعف است با او ملح داخل کنند ویا سرکه در
ملطف زیادتی میکنند فقاح حاشا مثل فقاح حاشا است حجر لاجورد مسهل مره سودا است واز مغسول او یک
مثقال شربت است وقدما غیر مغسول میداده اند واین خطا فاحش است ورق الحنظل آنچه در خشکی روید
قوی تر است از آنکه در کنار آب باشد از ادویه مسهله بارده است ودفع مالیخولیا وصرع وداء الثعلب و
جذام کند وقولنج را تحلیل دهد ومسهل مره سودا است شربت او از دو درم تا چهار درم است واسهال مره بلغم
برفق کند مغص ندارد وزیاده کند طبیب با دوا دوی که مناسب اند بسفائج ومسهل مره سودا است برفق و
کیموس [illegible] را ببرد وصفرا رقیق را نیز اخراج کند ودفع جذام ومالیخولیا نماید واحوال او در فصل صفرا گذشت

اسطوخودوس گرم و خشک و مسهل بلغم سوداست و بدماغ فائده رساند بهترین آن غنچه است شربتش د
دو درم تا سه درم و بعضی او را بار گفته اند و متاخرین معتدل نوشته اند شربتش او با سکنجبین خوبست بالنگو و
گاوزبان و کشوث که شمی اذ افتیمون مسهل سودا باشد هلیله کابلی مسهل سودا و بلغم است و منقی معده و قامع صفرا
و شربت مسحوق از سه درم تا پنج درم است و در مطبوخ از هفت تا ده درم هلیله هندی مثل هلیله کابلی است در فعل و
قوت و شربتش و مثل هلیله کابلی ست در دفع صفرا است حجر الارمنی اسهال او قوی از حجر لاجورد است عاقبت
گرم در اول و خشک در دوم نافع است مر ربع تپهای کهنه و اورام احشاء و شربتش و نصف مثقال است از
عصاره او و در مطبوخ دو درم از جهت اسهال مره سودا سپید هند خسک هندی گوکهر و گویند سرد در اول
و تر در دوم است عصاره او مسهل سودا است شربتش او یک کف نافع جذام و مالیخولیا است فلفل ابیض
هندی تخم سهجنه گویند اخراج سودا کند ملح نمک بود و با نواع است ملح عین و ملح اندرانی و ملح نفطی که سیاه
بود و چون بر آتش نهند سیاهی او زائل شود و مثل اندرانی گردد و ملح سیاه آنست که شیشه او راتج باشد و
جوهر دار بود و ملح هندی آنست که سرخ رنگ بود و جمیع اقسام ملح گرم و خشک باشد اخراج سودا و قطع بلغم و
تجفیف دم کند و شربت دو مثقال است توت اگر پوست او بپزند هشت درم با یک رطل آب بنصفه
بماند صاف کرده بنوشند اسهال سودا کند که عروق الیاقین ثلثی درهم از او با عسل مثله نشاسته بخورند اسهال
سودا کند و نافع بود عسرت النفس و مالیخولیا بود و فرق الذهب الدم از مسهل سوداست اگر او را با هشت که رطل آب
بپزند تا سه رطل بماند و اندرون را و نمک زیاده کنند و بنوشند چون خواهند که اسهال زیاده کنند قرطم که
معصفر باشد و بهندی کسم گویند یا سقائج اضافه نمایند تفتیح معده و حمیات مزمنه و ارتعاش و لعوج مفاصل
و هل یعنی مستی را نافع بود فصل هشتم در ادویه مفرده مسهل بلغم و ابرج و الجماعتی دهند که برودت و رطوبت
بر ایشان غالب بود و در سن شیخوخت و در فصل شتا در امراض استرخاء و سکته و سبح و اورام سبح انسان و
زیادتی مواد در اسن و فم و آنکسانی را که در معده و سینه و امعاء ایشان بلغم باشد و زیادتی که حاجت بترقیم
یعنی خون جاری و حیض باشد و کسانیکه خلط بسیار داشته باشند و فربه شوند و شهوت و خورش طعام کم
شده باشد و صاحب عرق النساء و وجع حقوق یعنی مفاصل نشستگاه و گیمی استسقا می خدام و صرع بلغمی
میعه سائله او را عسل لبنی گویند و بهندی سلارس نامند شربتش او را یک انگشت تا نصف درم است و آن گرم
است و مسهل بلغم و بعضی تا یک مثقال نیز ذکر کرده اند تا یکمثقال علل انیا که بفارسی سنگ گویند عقر قرحا

اونیز مسهل بلغم ست و شربتش و برای متقدمانی دو درم ست و نصف وقتی بگویند حب کرده فرو برند اما
متاخرین شربتش دو درم کم با نرد و نوشته اند قشر اصل قثاء الحمار یعنی پوست کریله صحرائی وقتی که بنوشند نصف
دانگ ازو برای متقدمین و متاخرین مسهل بلغم بقوت بود و فقاح حا نشاده مثقال با شکر مسهل بلغم است
اصل السوس و البنفجه درهم است بفارسی خوباب و انسان گویند شربت یکمثقال و نیم بود با یک مثقال
علک الانباط حب ساخته فرو برند اسهال بلغم تقویت کند حرمع هندی و بی رند بود مسهل بلغم است و جهت او مقشر
کرده بدسند باید. حب الکثیر سفیده بلغم برآید مقل ازرق هندی گوگل گویند مسهل بلغم ست شربتش دو مثقال
یا با العسل شحم حنظل مسهل بلغم لزج و کیموسات لزج ست و منقی راس و عصب مفاصل و فالج و لقوه و
قولنج کاین از بلغم لزج و سوسن بارد او مغص و سحج و تقطع در امعا پیدا کند مصلح او صمغ عربی و کثیرا
مبالغه در سحق او کنند شربتش از یک دانگ تا دو دانگ بود تربد گرم و خشک مسهل بلغم رقیق ست چون
تقویت یابد بلغم غلیظ را دفع کند بهترین او موضع مجوف سفید ست شربتش از یکدرم تا دو درم و چون
در مطبوخ داخل کنند چهار درم ست و مصلح او زنجبیل ست بدین طور بار وغن بنفشه و مقویه او زنجبیل ست
و نفخ [illegible] نماید و منقی دماغ و دفع اوجاع مفاصل و صرع و فالج و نزلات سعال متولد از رطوبات کند و اگر
با هلیله کابلی داخل کنند بهترین دوا صرع ست و آنرا هندی لانبوت گویند غاریقون مسهل بلغم و صفرا و مره سودا
جمیع امراض بلغمیه را نافعست تا وقتی عارض عفونت ورا و شربت او نصف مثقال ست یا دو درم سورنجان
بهندی سنگهاره جنگلی گویند گرم و خشک ست و مسهل بلغم بود و بلغم خام سر را نیز دفع کند و نافع بود در علل نقرس
و وجع مفاصل و او تریاق مفاصل ست با روی ست بعده و سرخ و سیاه او بسیار بد ست و بهترین او سفید
ظاهر و باطن و صلب گیرند و شربتش یکمثقال ست با شکر و زعفران و چون باو داخل سازند شربتش او
نصف مثقال ست یا دو درم و مصلح او کمون و فلفل کرب بود فرفیون ست و آنرا هندی شیر خشت و
شهد و فارسی شیر [illegible] گویند گرم و خشک ست در درجه چهارم خاصه عمل او اسهال [illegible] ست و بلغم
غلیظ لزج از ورکین و ظهر و امعا انا کشیر سحج است مصلح او مقل سحوق و صمغ عربی و [illegible] و عسل و [illegible]
و سلیخه و اسارون [illegible] در شدو یا مجموعه و نهار او صافی خریف [illegible] او ست حب کند او را بدین
بود و شربتش از نصف دانق یا دو دانق ست ما میزج مسهل بلغم ست سکنج قسمی از انگوزه است و
آن حار یابس ست در سوم مسهل بلغم لزج و رطوبات ست و نافع علل مفاصل و عرق النساء و قولنج ریحی

غلیظ که عارض از بلغم باشد بهترین دوا است جهت زیادتی دفع از امعا و ظهر و در رکبین و بهترین او صافی سرخ ظاهر است و سفید باطن و خریف و سم او مرارت و شربت او از یکدرم است یا دو درم لب القرطم مغز تخم معصفر بود مسهل بلغم بود و شربت او ده درم است با فانید سفید و اگر مغز او را در آب گرم بسرشند و بماء العسل یا مرق دجاج بخورند مسهل بلغم لزج غلیظ بود نافع استسقاء لحمی و زقی اما مضر بود به معده زنجبیل گرم است در درجه سوم و خشک در دوم او در اندک رطوبت فضله است یکدرم سحوق او با شکر مسهل بلغم لزج و مره سودا است نه بطریق اسهال ادویه مسهله بل بتحلیل رطوبات از امعا و رجاء غلیظ انزروت یعنی کنجد گرم است در سوم و خشک است در دوم و بر علم بعضی سرد است در اول و این درست نیست و مسهل بلغم غلیظ است بقوت خصوصاً زهره رکبین و مره صفرا را نیز میراند و ادرار و عن با دام چرب کنند جهت دفع اذیتها و کلیج می آرد و شربت از نصف درم تا یکدرم است و اگر احتیاج غلیظا ادویه دیگر شود و هلیله و تربد و صبر و مقل و مثل اینها خلط نمایند قطاف که بهندی ساگ تبعوه گویند خوردن مرق او با عصر ورق او مسهل و منقی است و جمیع در اسهال تنها است دهن قثاء الحمار مقدار دو درم با رقیق شعر الحدا بلغم خام و اخلاط لزج میکند و کل این تکرار میکنند حب السمنه قیمتی از جیره و نجی است که بفارسی نفل خواجه گویند قوت او مثل قوت حب القرطم است و عصر ورق او نیم رطل با این طبیعت سست معتلقه بود مسهل مره صفرا است ایرسا بیخ سوسن آسمانگون است گرم و خشک است در آخر درجه دوم شربت او از یکدرم تا دو درم است یا از مثقال یا دو مثقال و عصاره او بماء العسل مسهل بلغم ضعیف است و بعضی بهترین اند که مسهل با مره صفرا نیست جلقیت بهندی سنگ گویند مسهل بلغم خام و اخلاط غلیظ است علبه بفارسی سمیت و بهندی تبنی اگر طبخ او با پنجدرم قوه که بهندی مجیتهه گویند مسحوق او منحل نوشند مسهل بلغم لزج است العسل العنصل بهندی کانده گویند اگر عصاره او بعسل بخورند اسهال کیموس بلغم غلیظ لزج میکند انجره بفارسی گزنه بهندی اتنگن گرم و خشک است در دوم چون بنوشند بسبب که مسهل کیموس بلغم بود و تخم او بجلا و تلطیف و تحلیل مسهل بلغم است و مسهل بلغم خام بقوت و دهن او نیز مسهل بلغم است شربت از نیم مثقال تا یکمثقال با آب گرم یا بماء العسل و بعضی شربت دو درم نیز قرار داده اند و بعد از وا اندک روغن گل بخورند تا دفع ضرر او کند بوزیدان انفع ادویه است برای دفع بلغم خام و مطلق بلغم لزج است و نافع معده و امعا و قولنج بلغمی و ریحی با طلاق طبیعت و تحلیل ریاح شربت او مثل شربت غاریقون است اشق که کهنه قفیه نیز گویند مصلح ادویه مسهل است مسهل بلغم لزج بخاصیت نافع است سحج و فالج و قولنج را شربت او از نیم مثقال تا دو

مثقال است و استعمال او مفرد و مرکب میکنند شجرة البق سفیدارست اگر از پوست غلیظ این درخت دو
مثقال با آب سرد بنوشند مسهل بلغم است زوفا یابس خشک در سوم مسهل کیموس غلیظ و بلغم است سقمونیا را
محموده گویند مسهل بلغم بالطبع و مسهل صفرا بالخاصیت است و مسهل بلغم فالج و مخاطی است جاوشیر
مسهل غلیظ بلغم است و مسحوق ظاهر بود نافع است جمیع امراض بارده را خواه از اخلاط باشد خواه از ریح غلیظ
مثل فالج و سکته و جدر یعنی بی حسی و صرع و قولنج بلغمی و رعشه و بهترین این جمیع که در وعدت نباشد
و مائل بسرخی و سیاهی بود شربت او از نصف مثقال تا دو مثقال است **فصل نهم** در احوال ماده مائیه
و ماء اصفر بدانکه بواسطه ضعف جگر و عاجزی قوت او از رسانیدن باندامها گذرها بسته گردد و اندامها از جگر
آب خواهند و این را استسقا گویند یعنی آب خواستن و هر آبی که خورده شود از جگر ضعف بران تصرف
نتواند کرد و باندامها نتوان فرستاد و بعضی از جگر باز گردد و آن یکجا گرده آید و بعضی که جگر اندر وی
تصرف نکرده باشند با خون ضعف که هضم ثانی آنرا تمام پخته نباشد باندامها رسد آماس شکم و آماس اندامها
پدید آید از بهر آنکه نه باسهال و نه با درار بول و نه بعرق از تن بیرون شود و این آماس سه گونه باشد یکی را
تبازی(؟) استسقاء زقی گویند و آنچنان باشد که آب در شکم گرده آید و باشد که دستها و پایها بیاماسد دوم را
لحمی گویند و این چنان باشد که آب با ماده بلغمی باندامها رود و همه تن همچون مرده ها گردد آماسیده و نرم
سوم را طبلی گویند و این چنان باشد که باد در شکم گرده آید و شکم برآماسد و گاه باشد که با این باد آب نیز
باشد و آنچه در استسقای زقی جمع شود آنرا ماء اصفر میگویند و آنچه در استسقای لحمی جمع شود آنرا مائیه گویند و از دو
… مسهل ماء اصفر و مائیه صفت آن شاهتره چهار درم افسنتین رومی دو درم غافث دو درم کاسنی تلخ بسته
چون تابیده بجوشانند ماء اصفر فرود آید … شیر انجیر معقود با شکر برابر بکوبد حب ساخته نگاه دارند و بکار برند حب دیگر
… یکدرم شیر انجیر بقدر یک حب شود و ساخته بکار برند ماء اصفر و مائیه فرود آید مسهل مجرب ماء اصفر و مائیه
… سوسن آسمانی … یکدرم تا سه درم با یک اوقیه سکنجبین بنوشند صفت حب لعبت بال النحاس که آب مائیه و ماء اصفر از وی
فرود آرد … و توبال برگ … ریوند … افیون از هر یک برابر حب کنند شربت یکمثقال اگر قوت ضعیف باشد یکدرم
… مفرده مسهل مائیه و ماء اصفر و استعمال این ادویه صاحب استسقاء زقی … که او را شرف حیض باشد و
… بیاید و صاحب قروح که قامع سودا … یعنی … اعضا … نفخ و تهیج و ترهل یعنی
سستی باشد توبال النحاس نیم مثقال و ماء العسل مسهل ماء اصفر بود بیخ زقوم با برگ تنبول خورد بلغم و ماء …

دفع کند بذر الانجره قشر سازند و سحق نمایند و بعسل معجون ساخته فرو برند چنانچه بیان رسید چرا که سازند
شربت او از بیست دانه یا سه دانه است فربیون بمقدار نیم دانگ یا دو دانگ با عسل بنوشند مسهل بلغم و ماء اصفر
بود لب القرطم پنج مثقال از مقشر او با صبر و اندک نمک مسهل بلغم و ماء اصفر بود و این غیر آن گوید این خطای
محض است استعمال او چنانست که در نیم اوقیه گرم تر نمایند و صاف نموده با عسل بنوشند مسهل بلغم لزج بود که
متحلل باشد و کف بسته باشد و مثل سه مطبوخ بود و اشق دو مثقال با ماء العسل بایستی بود و قوی مسهل
یعنی صاحب سپر ربع حب خروع داده ابتدا ما درد و مثقال [illegible] خطا است و او مسهل [illegible]
بمقدار آن از اسهال ماء اصفر و اخلاط غلیظ فرج و سودا فتح سده کبد بود الا آنکه مورث [illegible] است [illegible]
لذا باید بعضی ادویه مفتحه سده و مقویه کبد و اصلاح مضرت او بماء العسل بود و شربت از مطبوخ او از یک مثقال
تا چهار مثقال است از مفرد و ایک درم تا دو درم با عسل مطبوخ او مسهل قثاء الحمار مسهل ماء اصفر بود یا دوشاب
و شربت او از چهار قیراط است با پنج عصاره ثمره قثاء الحمار مثل عصاره جرم پنج او است و شربت او از یک
قیراط تا سه قیراط است با نشاسته و ماء العسل عصارة الباقلا خاصیت او اسهال ماء اصفر لیمو
شربت او از ثلث رطل تا ثلثین رطل است یا ده درم شکر ماء الشاهترج بریان هندبا با مر مثل او
در فعل بود زیرا که مسهل ماء اصفر است و مر نافع ماء اصفر شربت او ضماد الشم هندی السورنجان گویند شربت او
یک مثقال است بخور مریم ایضا مازریون نیز خروع بید انجیر بود که هندی ارند [illegible] است قنطوریون دقیق
[illegible] کما فیطوس حب کرنداند و ساق نبات جامات قبطی و برگ او مثل دست و در خوردن خواه تازه باشد خواه
خشک بجوشند تا جرم جوشانیده آب او بدهند تا بنوشند و [illegible] از جمله مسهل ماء اصفر اند تقویت
کیفیت طویل جهت تکرار گذشت فصل و سیم در ادویه مفرده که مسهل اکثر اخلاط باشد صبر مسهل بلغم و مره
صفرا است و دفع یرقان میکند و منقی دماغ از فضول است و بلغم و منع بخار از معده مینماید و مصلح او مصطکی
نیز او مثقل عسل و شربت او تا دو درم است عصیر بنگ یعنی افشرده برگ قنب نیم رطل شکم میراند و بلغم و صفرا
با مسهل بیرون آرد حب النیل تخم عشق پیچان بنفش است که آنرا هندی کشوه گویند شیخ فرماید که بعضی
نوشته اند که گرم و خشک است در اول حق آن است که گرم و خشک است مائل بدرجه سوم چون تنها استعمال نمایند
مغص و کرب و درد بهتر است که با بلیله محموده دهند و اگر ترید مخلوط سازند بلغم و زرد آب و زرد و سودا [illegible] کنند
شربت او از نیم درم تا یک درم و امیکشد و حب القرع را بهتر است که با بلیله زرد و [illegible] و سنا [illegible] گل سرخ [illegible]

کرده قنطوریون طبخ او مسهل بلغم خام و مره صفرا و شربت طبخ او ده درم و قیه است قثاء الحمار چون عصاره
بیخ او پنج قیراط بخورند مثل کیموسات غلیظ و بلغم و سودا است نافع استسقا و وجع مفاصل و قولنج و فالج و لقوه و
سزاوار آنست که صبر و سوربخان و فوه الصباغین که بهندی مجیٹه گویند و قنطوریون و قیقوم کما فیطوس خلط
کنند باد یا نفعش بیشتر باشد خربق اسود بهندی کٹکی گویند مسهل بلغم و مره سودا است و شربت او از نیم درم
تا یکمثقال خربق ابیض فعل این در اسهال میانه است و تولید قی و شربت خربق اسود است جوز القی
بهندی ... گویند و آن بندق هندیست عصاره مسهل بلغم و سودا است و در مائیه صفرا ... است اسهال
و جهت برص و یرقان و کلف و مثل این امراض را و محلل قولنج است شربت او تا یک قیراط است با اشربه حاره و سکنجبین و
چون فطراسالیون و دوقو و سقمونیا با او داخل کنند فعل قوی میشود شیرنجرا از کشمیر آرند بهندی زنجی گویند
شیر او خشک است در اول چهارم مسهل لزج غلیظ و مره سودا و مره لزج است و آن صفرا بلغم آمیخته است داخل
کنند او را در حبوب کنار مثل حب النجاح ترسن با قلا مصر است چون مقشر کرده کوفته در دیگ انجاس بندند بالین
بطن میکند مسهل صفرا و سودا و بلغم خام و لزج است چون ضماد کنند نیز مسهل بود و بلیح اندرانی و آن نمک سفید
است گرم و خشک است در چهارم مسهل بلغم و سودا و کیموسات غلیظ مختلفه است و قاصه و انحدا است انهد
بورق که بهندی کهار گویند مثل الملح هندی مسهل بلغم از معده سودا بلغم غلیظ ما و صفرا بود و بسیار از تنج و ملتهب
معده است و منع میکند بخار و قی را که صاعد باشد منجات سرد ابخره سودا و سنا ... بهندی ... گویند
حار یابس است در اول مسهل بلغم و مره صفرا و سودا است و چون او عرض میکند در عمق اعضاء بدین جهت
نافع است جهت نقرس و وجع مفاصل که کلیمن باشد از اخلاط بلغم و مره صفرا و شربت او در مطبوخ تا هفت درم
است و مقدار شربت خشک او تا دو درم است مصلح او بنفشه است یا مثل بنفشه فتحوان بقاریا بونه گویند گرم و
خشک است در سوم و چون بنوشند خشک او کوفته با نمک و سکنجبین مسهل بلغم و مره سودا است تا سه درم با ذریون مسهل
بلغم و مره سودا است شربت او از دو درم است خصوصا که مخلوطا سازند تا او مسهل مثل افتیمون بعسل حب سازند
و چون استعمال کنند آن جمیع محلل شود و در اندرون بلکه غلبه خود کرده خارج شود و دست بابراز گویند او اسهال صفرا
و رطوبت بلغم نیز میکند و بجرور در زمان و مکان حار نه دهند و او را به روغن بادام چرب کنند و شربت او از یک دانگ
است تا چهار دانگ شاهتره سرد و خشک است مسهل صفرا و اخلاط سوخته و کرب ندارد و بخلاف افتیمون که
کرب و غم آرد شربت از جرم او سه درم تا هفت درم و از مطبوخ و نقوع از پنج درم تا ده درم و شربتی از آب

سعموره او چهار اوقیه یا هشت اوقیه اوقیه اطباشی هشت مثقال

فصل یازدهم در ادویه مفرده

ملین بطن و مخرج ثقل بدون بفارسی بارجوبه گویند چون جوشانیده بخورند ملین شکم باشد فجل ترب ست چون بعد از طعام بخورند و نوشیدن آب طبیخ او ملین بطن و مقی بود کرنب و می بفارسی کرم گویند مسهل بود چون پخته او در آب تشل است کرنب نبطی لبن الضان شیر میش بود ملین ست شرمق بهندی ساگ بتهوه گویند ملین ست پخته و خام او شکر خصوصا شکر سرخ ملین طبیعت تخم کدو ملین ست کلا و شربا نخاله سبوس گندم ست و شبوای که بهندی خربزه گویند ملین ست سبز تر آبله ملین و معتدل ست انجیر با ر مسهل و تلیین ست و انجیر خشک قوت یعنی کوفته یا نطرون یعنی بوره و قرطم مسهل بود و سلق چقندر ست طبیخ او مسهل بود و علیا پخته یعنی شتر ملین ست و باقشر جالیس بلوچیا خطمی گویند بری و بستانی ملین ست اسفاناخ مثل سرد و دوم با ماء العسل مطلق بطن و مخرج بلغم ست تخم خرفه خام مدر بول و مسهل ست تخم خیرجیر بستانی که قسمی از شرشف ست مثل تخم خیر ست حلبه بهندی میتهی گویند طبیخ او با عسل ملین بطن و منقی امعا ست از فضول و بیه لوز حلو که بادام شیرین باشد و مانند او ملین اند انگوزه تازه مسهل ست کرسنه بزبان هندی مهر نوشیدن آب فیق مسحوق او با ماء العسل منقی و ملین امعا ست روغن نیلوفر خوردن او از سه درم تا یکدرم ست و همچنین روغن سوسن تر او مسهل ضعف اند بخور مریم مسهل بخوردن و ملین ست بمالیدن بر ناف و عصاره زراوند طویل ملین شکم ست صمغ سیب مثل اشنه بهندی چهیر گویند محرک بدن ست ببرکه کراث و آن گندنا ست بهترین ملین ست و بیخ جالیس قنچکشت بهندی سنبهالو گویند سه درم او آب برگ او نوشیدن با آب گرم منقی امعا ست بیعه ملکه بهندی سلارس گویند دو مثقال یا ده اوقیه آب گرم ملین بطن ست شیر تازه بیک اوقیه با عسل امعا بالا را غسل میدهد آب طبیخ ساق یکدرم غاریقون ملین بطن ست حمول عصاره بخور مریم ملین ست و مثل ست حمول جمیع مرارها خصوصا صاحب البیان ترنجبین ملین ست احتقان سلق مخرج اخلاط بلغم ست قثاء الحمار احتقان بعصاره و بماء العسل رفع خلط از ظهر نماید بدین جهت نافع وجع ظهر ست بیدرنه حنظلی مسحوق با عسل ملین ست حرف تخم تره تیزک مثل طبیخ بذر کتان که بهندی السی گویند و حلبه با عسل ملین بطن ست بوره و ملح العجین که نمک خمیر ست و کمون که زیره نیز گویند و ورق سداب تخم ترتیب هر یک از اینها که شیاف سازند با ماء العسل ملین بطن ست و صابون مثل ایشان ست نیلوفر قوی تر ست در اسهال از بنفشه و دو سه قطره از یتوعات یعنی درخت شیر دار مسهل میگوید

فصل دوازدهم در ادویه مفرده مسهله ملینه

اذیت ابهام سپستان بهندی لسوڑه گویند و معتدل است طبع را نرم گرداند و ضرر مسهلات از اعضا باز دارد
از ین جهت است که اندر جلاب ها داخل کنند نیز اکثر بزبان هندی اجمود گویند برساند قوت ادویه بمثانه
و دفع اذیت میتابید از ادویه مسهل از بیخ و لب کثیرا که بهندی کتیرا گویند و صمغ که بهندی گوند گویند ناریه
یعنی پیچیدگی دفع اذیت دوای مسهل میتابید مقل که بهندی گوگل گویند مانع عائله ضرر دوای مسهل
حاره است مانند سقمونیا و حنظل از بیخ تا نخواه نافع است پیچش شکمی که از ادویه مسهله بهم رسیده باشد
صفر کا قوت بریان کرده بعض دوای مسهل کند چون با دوا دهند مدد رساند تمک جمیع انواع افتیمون ست
با سهال تنقیه و تقطیع ماده خصوصا سودا و رطوبات لزجه را صبر بهترین آن سقوطری است چون با دواها
مسهل آمیزند دفع ضرر از معده نماید زوفا یابس مامیرست تخم خیارین تخم خطمی ابوعلس دفع اذیت از دوا حقنه
کنند چون همراه آن باشد طبرخون دفع حس از زبان نماید با دوای مسهل الشبوق توان نوشند و دفع قذیان
شود ورق عناب سحق زبان اسود چتی که بعد خائیدن او چون شکر بخایند هیچ مزه نیابند و دقیق شعیر
آن آرد جو است که قوت ادویه مسهله نماید چون معجین سازند یا نقوعات چند بید سنبر بفارسی آسن بحگان گویند
چون مقدار ربع درم بخورد باطلیف و مسهلات سازند اخلاط را حیث فی دفع دوا چون همراه او داخل بود یاری
دهد نیز دفع ماده و ملاطفت نماید فصل سیزدهم اندر آنکه دارو ها که خلط را استفراغ کند چگونه بخویشتن کشد و
چگونه ازاله آن کند بدانکه دارو مسهل یا دارو قی که بمعده اندر آید جرم دارو و جوهر و اندرین بکشتر پراکنده
نمیشود به موضع خلط نمیرسد لیکن طبیعت قوت دارو را اندرین بکستر و بموضع خلط رساند تا آنرا بکشد و
از خون جدا کند و هم بدان طریق که از معده و جگر رفته است یا بموضع میرسیده باشد و اخلاط را با خود
اندر رگها میگیرد تا با جگر باز آید و از جگر بدان رگ که اورا باب گویند بیرون آید و بر روده اثنا عشری برود
حاکم باز آید هرگاه که اینجا رسد قوت دافع اندر حرکت آید و آنرا فرو شود دفع کند و کم اتفاق افتد که
بمعده بر آید هرگاه که بمعده بر آید بطریق قی دفع شود و سبب آنکه بمعده بر نیاید این است که جرم داروی مسهل رود
از معده بیرون شود و بر روده ها فرود آید و طبیعت جهد نماید تا دفع میکند و اگر دارو هنوز در معده باقی مانده باشد
و قوت ها قویه دارد خلط را سوی خویش کشد آنرا نزدیک دفع کند یعنی تنقیه تمام و تمام تندرست اگر معده قوی باشد
و اگر ضعیف بود بهر طریق دفع کند و بدان باید که قوت دافع اندر کمین نشسته است تا هرگاه که قوت دارد خلط
را بدان موضع باز دارد از کمین بیرون آید و آنرا که از بهر دفع خلط و ثقل ساخته اند دفع کند هرگاه که خلط

اندرون دماغ و حنجره و قصبهٔ شش باشند بقوت دارو آنرا بمعده فرو کشند و قوت ماده آنرا بطریق مادهٔ اسهال
دفع کنند و آنچه خلط میجنباند قوت دارو است مثلاً حنظل بکوبد بمعده وقتیکه آن متفرق شود بعضو و راه از و رسیده باشد
و چون تواند که بکین خلط را بجنباند پس قوت دارو می باید نه جرم دارو و قوت دارو و دارو را با عضا رسیدن حاجت
اخلاط است که برو دچنانچه ضماد آن از بیرون مینمایند نفع و راندرون میکنند و ازینجا معلوم که قوت دارو است
که باندرون میرسد نه جرم دارو **فصل چهاردهم** در ذکر آنکه هر کدام از ادویه بچه طریق اسهال میکنند
اولاً باید دانست که جمیع ادویه مسهله بیک طریق اسهال نمیکنند بلکه بعضی بعضی سهالی دارند مثل بلیلج
و گل سرخ و بعضی بجاذبه مثل نمک و حاویات و بعضی بحدت مثل فرفیون و بعضی بلزوجت دارند مثل
لبلاب و آلو و بعضی بقوت جاذبه که ذاهب الطبع یا در خلق کرده مثل محموده که مسهل صفرا است و بعضی دارو
را پاک کنند چون تربد و بعضی خلط را از معده آرند چون سکبینج و بعضی از پیوند ها و مفاصل پاک سازند چون سورنجان
و بعضی از سینه و شش خلط را پاک سازند چون غاریقون و بعضی از عصب ها چون شحم حنظل و بعضی از جگر چون بادر نجبویه
و بعضی از سپرز چون حجر و شیر و بعضی از دماغ چون خیرو و اسطوخودوس و بعضی خلط غلیظ را تقطیع و ترقیق کرداند
چون از سینه و شش باشند چند بیدستر و فراسیون و ایرسا و زوفا خشک و حاشا و عنصل و بعضی با خلاط
غلیظ را رقیق گرداند چون صمغ عربی و کتیرا و نشاسته **فصل پانزدهم** در تدبیر بعضی ادویهٔ مسهله صفت
مشوی ساختن محموده و بعضی بریان کردن وآن چنان است که بیارند سیب یا به و اگر اینها نباشد شلغم و کدو و مثل
اینها نیز جایز است میان آن خالی ساخته و محموده پر کنند و سر آن سوراخ از خمیر پاک بگیرند و بر بالا از خمیر
گرفته در آتش خاکستر می بگذارند تا خوب پخته شود و چون از محموده بر طرف شود و در سستی دیدی که محموده پخته باشد
آن را معجون سازند یا گاهی با عسل خیارشنبر آمیخته آن نیز مسهل لطیف بود و طریق برآوردن عسل خیارشنبر آنست
که او را بسیار خیارشنبر پیچیده در خاکستر گرم بگذارند که اندک آتش داشته باشد پس بیرون آورده مدبر سازند و صفت
آنچنان است که روغن بادام در دوا حل سازند و طریق تدبیر تربد آنست که تربد و صمغ یعنی سفید صحیح
یعنی صمغ دار مجوف باشد آن را تراشیده بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده نیز سوده بکار برند طریق غسل
لاجورد بگیرند سنگ لاجورد خوب مسایه کنند چنانچه غبار گردد پس بگیرند مصطکی و نیم حبه روغن زیت با آتش
نرم بقوام آرند و نشان قوام آنست که چون قطره آب سرد چکانند متلاشی نشود و مثل حب بسته شود پس
لاجورد مغسول را با آن معجون کنند و با آب آنرا بشویند و بدست بمالند و سه آب زدن بگیرند اول دوم سوم

آسیا و اول اعلی است و دوم اوسط و سوم ادنی و اگر خواهند روغن از سندروس بگیرند بگیرند سندروس [illegible]
روغن کتان بطریق روغن مصطکی پخته بکار برند و آب سما بگذارند با لاجورد ته نشین شود و آهسته آهسته آن
آب را دور کنند و لاجورد که ته نشین شده باشد و بنظر اعلی شود خشک گردد و سوده بکار برند طریق شستن [illegible] آنرا باید گرفت
و چون بهای او دو را باید کرد و باید بسایند و آب انداخته جوشانند و بدستها و دن باید بسایند و باز دیگر
صاف و بر باید کرد و آنچه ثقل که در آب در بیرون مانده باشد باید انداخت و آن آب صاف کرده را باید گذاشت که صاف شود
و آنها را از بالا دور باید کرد و اگر احتیاج شود دیگر باره در آب جوشان باید انداخت و باره سرد کرده آب دور
باید کرد و ثقل پاک را در سایه خشک کرده در ظرف شیشه باید کرد و بکار برند طریق سوختن ابریشم باید که ابریشم [illegible]
قطع کنند مثل غبار شود در ته بالا سفالی گذارند و در آن تنگر گذارند تا که بریان شود و بجای برسد که قابل سائیدن
شده باشد باید که بسایند و در سحق عمل کنند طریق مقراض کردن ابریشم آنست او را بسیار باریک مقراض
کنند و از پارچه بگذرانند چنانچه مثل غبار شود و این ابریشم محرق است و طریق جوشانیدن بهتر در قوت
[illegible] ابریشم محرق است طریق جوشانیدن ابریشم [illegible] خشت سرد مزاج ابریشم سرخ و زرد مانند
جهت گرم مزاج ابریشم سفید بجوشانند و آب چنانچه بقوام ماء العسل آید و آنرا جهت فربهی تجویز کنند و اگر خواهند
برای تقویت [illegible] سازند [illegible] طریق تدبیر یاقوت [illegible] که بگیرند یاقوت تازه [illegible]
و [illegible] سرکه تازه کنند تا [illegible] در سایه خشک کنند و اگر
تعجیل بود در آفتاب [illegible] بکار برند [illegible] ریزه کرباس را در سرکه دو وزن برابر سرکه باشد بجوشانند
بجوشانند چون بیرون آورده در سایه خشک کنند و بکار برند باب سوم در طریق پختن جلاب و منضجات [illegible]
[illegible] طریق صاف کردن و دادن جلاب اخلاط ثلاثه و در آن [illegible] فصل اول
از باب سوم در طریق پختن جلاب خوردن اول بشهار را نیکو شسته در دیگ کنند و باید که دیگ
سنگین و گلی باشد و چون [illegible] خورده بعد از آن تخمها را در دیگ کنند چون [illegible] جوش بر پاید آتش
نرم مثل چراغ [illegible] کنند و آب بسیار [illegible] پیاله میانه کنند تا یک پیاله بماند بعد از آن صاف
کرده [illegible] در روز [illegible] پیاله [illegible] تا دو پیاله آید و بیش از خوردن با لعاب [illegible] مثل
[illegible] شود [illegible] توانند [illegible] اگر بعد از ساعتی
کنند [illegible] دو پیاله [illegible] پیاله اول ساعتی صبر کنند چون غذا هضم کردن طرف شود و دیگر بخورد

بعد از ان آب و شربت بخورد و خود را از آب نگاه دارد و اگر تشنگی غلبه کند آب بمضمضه کند و اگر عنّاب باشد
اندک گلاب یا عرق بید مشک میل کند و بعد از روز بحمام رود و اگر ناچار شود از حمام بیرون آید و مکث نکند

فصل دوم در بیان پرهیز در وقت خوردن جلاب و بعد از جلاب بدانکه در خوردن از ماکولات غیر آنچه
مناسب باشد و آنچه جلاب تعیین کرده باشند بخورند فواکه جمیع ممنوع است الا جهت تغیر ذائقه مثل سیب
بهی و امرود و شاهتوت مناسب است و شربت نبات و قند جائز است با تخم ریحان و گلاب که آخر روز بخورند
و بعضی مثل بادام قندی و دارچینی قندی و رازیانه قندی و هیل قندی و قرنفل قندی و غیره بقدر حاجت بعد
از ان خوردن و قصد در اول جلاب صبح سه روز تا پنجم روز قیمه شوربا میل دوم بعد از ان نخود آب تا ناشتا
از یک طعام دیگر نشود و برای بعضی بزرگان که چاشت نیز خواهند پنج شش عرق گرفته مناسب حال میداده ام
در روز مسهل پرهیز بتنها و شیر خشت با عرقها اکتفا نموده ام در وقت مسهل چون تشنگی روز بیشتر عرق [illegible]
داده ام و در جلابها از جماع پرهیز کنند و از اعراض نفسانی چون غضب و غم و هم احتراز نماید و فکر بسیار نکند و
حرکت بسیار مضر بود و خود را از هوا نگاه دارد و پرهیز بعد از مسهل سه طریق است اول سه روز بعد از تمام
مسهل پرهیز واجب این ایام قریب مسهل گویند و این سه روز از اعراض نفسانی چون غضب و غم خود را نگاه دارد
و جماع کنند و چیزیکه ملائم مزاج باشد بخورد و بواسطه آنکه بدن پاک شده و اشتها غالب شده است و
طبیعت بدل ما یتحلل میطلبد و این وقت پرهیز واجب تر از میان جلاب باید چرا که این وقت را تشبیه بشیار زده
یعنی قلبه رانده شده آب داده تشبیه کرده اند هر تخم درین وقت جای گیرد محکم شود و در حال [illegible]
قوی درد و حواس ماندگی شده و اذیتی که وقت بسیار بهم میرساند و بعد از ان تدارک دشوار میشود و
مراعات متوسط سی روزه باشد که یکماه است و بعضی سه هفته قرار داده اند بسبب یکی [illegible]
درین ایام چیزها لطیف خوب مناسب مزاج و ملاطفت خورند تا بدل ما یتحلل برسد و اعراض نفسانی کمتر
[illegible] چهلم درست که عالم آنرا یک چله گویند چرا که مرضی که در چهلم عود کند آنرا بعضی چله نکس گویند
و بقیه آن مرض میباید چون از چهلم بگذرد و مرض دیگر پیدا شود و بدین سبب احتراز از خوردن بعضی چیزها
تا چهلم ضروری دارند **فصل سوم** در تبدیرات ذائقه و جلابها و غیره که مانع متلی گشتن شود و هر کس که در
خوردن [illegible] و اگر اشتها داشته باشد بخوردن برگ عناب یا طبرزد ذائقه را تبدیل کنند و تحسین گرفتن قدری [illegible]
قوابه و گل سرشو و پیاز سرکه باید [illegible] و پسته و بادام و فندق سور کرده حاضر داشتن [illegible] کرده در پی

دانستن و سر لیسیر که پرورده نکو کردن و جهت قی و غثیان بازوها را سخت ببندند تا مواد بسبب الم متوجه
اطراف شود و بعد از بستن و وا بر فم معده ببندند یا بسته را بگشایند تا عمل کند دوا و چون ریف شل و دارچینی و غیره کشیدنی
شربت جلاب و شاه سبدران تحدیر حس کند **فصل چهارم** در اغذیه مناسب اخلاط اربعه غذا که موافق و موسوم
زرشکیه مرتبه انار یه و حاصه اسفناخ با لیمو و زیره باج موافق صفراوی شوربا ماش آش جو قلیه شیر باد ام
و کشنیز تازه و اسفناخ و عناب و این هر چهار چیز را در شوربا ماش هم بتوان انداخت و آش لیمون و
آش زرشک غذای بلغمی نخود آب شیر خشکه نه قیمه شوربا نخود آب یکوشت قرقاول دراج و گرم مرغ و ادویه
حار یکوشت غذای سودایی موافق شود از زیره باج نخود آب شیر خشکه مرق و ملک برنگ یا شیر برنج یا نان و سفناج
مرق گوشتها چرب با چاشنی قند و لیمون و سفناخ و آن غذاییت بغایت مناسب در اکثر احوال و جمیع
اوقات و جمیع امزجه و جمیع اسنان و معتدل المزاج را هیچ طعامی موافق تر از و نیست الواسطه آنکه سخن ظاهر
سنجیدن است نه سر و ظاهر انه تر بید و این غذا اصحا موافق است و بگرمی ما طب سخن اول او موافقت جهت دموی
و صفراوی و اصحا صفت آنچنانست که از گوشت نخود و اندک بپزند و در عرف اطبا این را شوربا ج گویند و هیچ
دارو گرم و پیاز و غیره چاشنی داخل آن نمیکنند و آنرا بطریق قلیه بپزند آش جو و آنچنانست که اول جو را
جو از پوست باز کنند و باب بجوشانند و آن آب را بریزند تا سه یا چهار مرتبه چنین کنند و بار چهارم که آب کنند چندان
بپزند که جو ها شگافته شوند و لعاب از و ظاهر شود و این طعامیست مبارک جهت دموی و صفراوی و سوداوی
و اگر خواهند باین گوشت خروس بچه یا مرغ یا حلوان داخل کنند و اگر [illegible] سازند آب لیمون یا تمر
در آن اندازند و گاه کدو و اسفاناخ در روغن بادام نیز داخل کنند نخود آب و آنرا [illegible] گوشت می پزند و
یا گوشت بره و آنچنانست که اگر خواهند بی گوشت بپزند نخود را بجوشانند در روغن بادام و نمک داخل
کنند و اندک پیاز و زیره و قرنفل اضافه نمایند و در مرغ جوان فربه اندازند و حلوان [illegible] روغن
اضافه سازند نخود با پوست داخل کنند و دارچینی و زعفران اضافه نمایند قیمه شوربا طعامیست که گوشت
نازک حیوان را قیمه کرده بجوشانند نمک و روغن و ادویه حار چون قرنفل و دارچینی و فلفل و زیره داخل کنند و پاره
برنج و اسفاناخ و گاه دو سه پارچه کدو اضافه نمایند و این موافق امراض بلغمی است زرشکیه و آن آش زرشک
است و آن طعامیست که نافع جهت صفراوی و دموی و جگر گرم را نافع است و مقوی معده حار است و روش
پختن او آنست که زرشک را در دیگ سنگین بجوشانند و سفال داغ کنند چنانچه هفت مثقال

زرشک را گرم کرده در و اندازند تا ترشی او برود و در وبرنج اندک انداخته وگاه روغن بادام وگاه روغن
گاو داخل میکنند و اندک قند داده چاشنی گرفته بکار برند آش تمر نرم میکند شکم را و صفرا را میراند و نافع است جهت
تبهای صفراوی که دران قبض باشد آن را بقدر چاشنی داده و روغن بادام داخل کرده میدهند و آنجا که
تب بسیار باشد روغن داخل نمیکنند وگاه جهت قوت خروس بچه و حلوان را اضافه مینمایند زیرباج
طعامیست جهت سوداوی و دفع سوداست و اصل او مرغ فربه است و نخود و پیاز و زیره و زعفران و
هر که قند مناسب چاشنی گرفته بکار برند و این در استسقای تپ سه و مالیخولیا و ابیلپسیا منافع باشد و
گاه اندک گلاب داخل آن میکنند و آن طعامیست قلیل الغذا شبطی العفن و با بسیار نفع میکند و برای بلغمی
نیز بسیار نافع و این نیز طعام مثل سکنجبین در اشربه است مطنجه و آن طعام است که جهت سوداوی نافع است
و روش پختن او آنست که گوشت را پرچه پرچه کنند و اول در آب بجوشانند پس در روغن بریان کنند و اندک
پیاز و زیره و دارچینی داخل نمایند و بکار برند برای اصحاب که جلاب بدهند بهتر از نخود آب و قلیه شوربا
طعامی نیست **فصل ششم** طریق دادن جلاب مجالست که در ایام بهار صبح بنوشند و در تابستان چهار
گهڑی شب مانده و در خریف سه چهار گهڑی روز برآمده و در زمستان یک پهر روز برآمده و در دفع هر خلطی
که خواهند و این کلیه است طعام میان روز بخورند و آخر روز شربت و اگر محتاج غذا شوند شوربا تنها بنوشند
یا انار بخورند و مثل او و بهیچ وجه شب چیزی نخورند و آب بر بالا جلاب و منضج نخورند اول مرتبه چهار ساعت
و اگر محتاج آب شوند آب را سرد کرده نخورند الا در صفراوی که بنابر ضرورت حارست و این وقتیکه نوشیده شود
جلاب از روز منضج است اما روزیکه حارات تاثیر دارد یا حب یا ایارج خورده باشد آن روز هیچ وجه من الوجوه
آب نخورند که ضرر بسیار دارد آن تندرست چون تشنگی غالب بود دلیل نقی معده از آزار باشد آب سرد بنوشد
در زمان بالیند و اگر دارو در حرکت نیاید بسیار حرکت نباید کرد یا حارات گرم تجریع کنند و اگر گلاب گرم بنوشند
بهتر است یاری دهد در دفع بدانکه نشان دادن جلاب در اصحاب هر گاه اندرین هر دو تندرست بپیچیدن
اعضا و پشت و کمر درد و زانو پدید آید بباید دانست که او را بدارو مسهل حاجت و اخلاط امتلا کرده باشد
وارد و اندر زمستان مسهل روزی باید خورد که باد جنوب بوزد و هوا خوش آید و اندر تابستان آخر شب و وقتی
باید خورد که باد شمال آید جلاب که در صفرا دهند اقلش چهار روز و اکثر آن هفت روز و یا در از چهارده روز میکنند
و در بلغم اقلش پانزده روز و اکثر آن بیست و یک روز گاهی چهل روز میکنند و در سوداء اقلش چهل روز

میکنند تا به سه ماه و اکثر آن شش ماه نیز میکشد **فصل ششم** در طریق دادن جلاب صفراوی روز
اول بنفشه تخم کاسنی رازیانه پوست بیخ رازیانه از هر کدام ده مثقال زرشک منقی پنج مثقال عناب بیست دانه
سپستان سی دانه جوشانیده صاف نموده با قند بنوشند غذا برنج و نخود یا جوزه مرغ و زیره و دارچینی آخر روز
قند سفید عرق بید مشک عرق کاسنی تخم شربتی یا آن تخم است مثل تخم ریحان اما بقدر نصف تخم ریحان شود یا بالنگو
که مقبول است بنوشند روز دوم بنفشه تخم کاسنی بیخ کاسنی رازیانه بیخ رازیانه بیخ مهک که آنرا به هندی [illegible] گویند
تخم کشوث که به هندی اکاس بیل یا مند منقی زرشک عناب سپستان جوشانیده صاف کرده با قند گل حل نموده
بنوشند غذای شربت آخر روز به دستور قرار روز سوم شاهتره آلو سیاه تمر هندی سه جزو اضافه بر روز دوم نموده جوشانیده
صاف کرده با ترنجبین بیاشامند غذا و شربت آخر روز به دستور گلاب زیاده سازند روز چهارم سنا مکی
پنج مثقال گل سرخ هلیله پلیله از هر یک مثقال این چهار دوا را هم اجزای روز دوم افزوده جوشانیده و اگر هوا
گرم باشد خیسانیده صاف نموده تا ده مثقال ترنجبین ده مثقال شیرخشت حل نموده بیاشامند شربت قند
ده مثقال عرق بید مشک گلاب و تخم شربتی آخر روز بنوشند غذا به دستور و در پنج روز تا ظهر طعام و شربت
نخورند و صبر کنند و اگر عمل خوب کرد که بدن پاک شد احتیاج مسهل ندارد و اگر تمام دفع نشد و خلط باقی ماند
سه روز دیگر از نسخه بالا که در روز اول و دوم و سوم نوشیده شده بدهند با اجزا و حدت آنچه طبیب اندازه
سازد که مناسب لائق داند و اگر در بدن خلط غلیظ و فاسد باشد روز هشتم این حب بدهند محموده یک دانگ
غاریقون دو دانگ صبر سقوطری نیم مثقال پوست هلیله زرد یک دانگ گل سرخ مثل رازیانه یک دانگ کوفته
بیخته با آب رازیانه تازه یا گلاب حب سازند سحر فرو برند و از عقب خیار شنبر و زلال این جلاب و مسهل بنوشند
بنفشه سنا مکی گل سرخ کاسنی رازیانه شاهتره پوست هلیله زرد و تخم کشوث بیخ مهک آلو سیاه تمر هندی زرشک شمس
ده ان خوبانی عناب سپستان جوشانیده صاف کرده با ترنجبین شیرخشت بیاشامند و ظهر طعام و شربت
نخورند و شربت آخر روز غذا به قرار و اگر احتیاج حب نباشد نیز دارد و بدهند چه سرکم تر از حب است صفت
آن غاریقون دو دانگ محموده یک دانگ با جلاب بود در یک قاشق اول آمیخته بنوشند **فصل هفتم** در
طریق دادن جلاب بلغم روز اول بنفشه رازیانه تخم کاسنی گاوزبان شاهتره پوست بیخ رازیانه عناب بادیان
سپستان سی دانه جوشانیده صاف کرده با قند بیاشامند غذا نخود آب گوشت جوان مرغ یا گوشت بعلی
از گوسفند یکساله است با زیره و دارچینی و زعفران آخر روز قند سفید گلاب عرق رازیانه تخم بالنگو بنوشند

روز دوم انیسون و آن بادیان رومی ست بیخ کرفس بروز اول اضافه نموده جوشانیده صاف کرده با گلقند
ده مثقال بنوشند غذا و شربت هر روز بدستور اینک گلاب اضافه نمایند روز سوم اسطوخودوس تخم کرفس هر روز
دو درم افزوده جوشانیده صاف نموده با گلقند ده مثقال و عسل آنچه و مثقال گلقند آنست که در تموز آفتاب
ترتیب یافته باشد نه در آتش بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور روز چهارم بسفایج فستقی قنطوریون
دقیق منقی هر یک و مثقال بروز سوم افزوده بجوشانند و صاف نمایند با ترنجبین حل کرده بیاشامند
روز پنجم با دارو روز چهارم گل سرخ بلیله کابلی از هر یک و مثقال جوشانیده صاف نموده با گلقند عسل حل
کرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور روز ششم بنفشه تخم کاسنی رازیانه گاوزبان بالنگو اسطوخودوس
بسفایج فستقی پوست بلیله کابلی انیسون تخم کرفس از هر یک و مثقال گل سرخ سه مثقال عناب هفت دانه
دانه سپستان سی دانه آخر روز بدستور روز هفتم بستارکی بنفشه گل سرخ تخم کاسنی رازیانه گاوزبان بالنگو افتیمون
از هر یک و مثقال افتیمون در کتان بسته بسفایج فستقی پوست بلیله کابلی انیسون تخم کرفس افسنتین از
هر یک و مثقال عناب بیست دانه سپستان سی دانه جوشانیده صاف نموده با ترنجبین ده مثقال و شیر خشت
ده مثقال حل کرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور اما بعد از ظهر بخورند بدانکه روزی بیمار را
ورا اثر روز بادیان بدهند که بالتحاصنا دیان باهم بلغم جمع شود و همچنین کاسنی جمع نتوان کرد اسطوخودوس
اورام بیچ برسانند روز هشتم روز استراحت بود شربت بالنگو هفت مثقال شربت انار
عرق رازیانه دو مثقال گلاب بیست مثقال تخم شربتی و مثقال بیاشامند غذا بدستور روز نهم تخم کاسنی و مثقال
رازیانه و مثقال گاوزبان بالنگو شاهتره انیسون قنطوریون دقیق مویز منقی هر یک و مثقال عناب بیست دانه
سپستان سی دانه جوشانیده صاف نمایند گلقند عسل حل کرده بنوشانند غذا و شربت آخر روز بدستور روز دهم
دو مثقال بسفایج فستقی پوست بیخ کرفس هر یک و مثقال برآن اضافه نمایند جوشانیده صاف نموده با گلقند
عسل و مثقال حل کرده بنوشند غذا و شربت آخر روز بدستور روز یازدهم حب بدهند از تخم دو یکدانگ غاریقون
دو دانگ تخم بدیم مثقال مصطگی یک و نیم دانگ رازیانه یکدانگ گل سرخ و مقل و انیسون از هر یک یکدام
کوفته و بیخته با آب رازیانه تازه حب سازند و آخر شب فرو برند و بخواب نروند و از عقب آن جلاب از سنا مکی
پنج مثقال بنفشه دو مثقال گل سرخ سه مثقال پوست بیخ کرفس و مثقال تخم کاسنی رازیانه بالنگو شاهتره
اسطوخودوس بسفایج فستقی هر یک و مثقال افتیمون سه مثقال در کتان بسته تخم کرفس پوست بیخ کرفس

هر یک دو مثقال عناب بست دانه سپستان سی دانه جوشانیده صاف نمایند با ترنجبین ده مثقال شیرخشت
ده مثقال حل کرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور اما تا ظهر هیچ طعام و شربتی نخورند و اگر دیر عمل کند
روغن گل سرخ روغن بابونه زهرهٔ گاو نیم گرم بر شکم او بمالند و از آب جرب نخود آب یک پیاله نیم گرم بنوشند
و شیافی از بورهٔ ارمنی و صابون از هر یک یکمثقال شکر سرخ شش مثقال سنا مکی دو مثقال نمک گل سرخ
خطمی گل بنفشه از هر یک یکمثقال کوفته بیخته شیاف سازند و استعمال کنند و شیاف خیار شنبر و اگر
احتیاج سبب نباشد بیشتر دارو بدهند صفت آن غاریقون نیم مثقال تربد نیم مثقال محموده یکدانگ با جلاب
مذکور بیاشامند و در بیاء اول بالقی دفع شود **فصل ششم** در طریق دادن جلاب و دار روز اول بنفشه تخم کاسنی
رازیانه گاوزبان بالنگو شاهتره تخم کشوث منقی از هر یک دو مثقال عناب بیست دانه سپستان سی دانه جوشانیده
صاف نموده با قند سفید ده مثقال بیاشامند غذا نخود آب با گوشت جوان مرغ با زیره و زعفران و حلیله در دار
آخر روز قند سفید عرق بید مشک ده مثقال گلاب ده مثقال و تخم بالنگو دو مثقال بنوشند و روز دوم پوست
بیخ رازیانه اضافه نموده بجوشانند و صاف نموده با گلقند حل کرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور
روز سوم اسطوخودوس دو مثقال پوست بیخ کرفس دو مثقال اضافه نموده بجوشانند و صاف نموده با خمیره
بنفشه اصل حل کرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور روز چهارم اسطوخودوس بسفایج فستقی هلیله کابلی
تخم کشوث منقی هر یک دو مثقال اضافه نموده جوشانیده صاف کرده با گلقند حل ساخته بیاشامند غذا و
شربت آخر روز بدستور اما در آخر آن شیر خشک دانه که بهندی گوکهرو گویند اضافه کنند روز پنجم قنطوریون دو مثقال
اضافه نموده با خمیره بنفشه دو مثقال گلقند ده مثقال حل کرده بنوشند و غذا و شربت آخر روز بدستور روز ششم
افتیمون و ترکتان لیسه سه مثقال اضافه نموده بجوشانند و بطریق روزهای دیگر عمل آرند در روز هفتم اگر در قاروره
نضجی باشد ابتدا تلیین بدهند سنا مکی اسطوخودوس دو مثقال بسفایج فستقی دو مثقال پوست هلیله کابلی
تخم کرفس دو مثقال پوست بیخ کرفس سه مثقال و فتیق افتیمون سه مثقال ترکتان لیسه گل سرخ در روز اول
اضافه نموده بجوشانند و صاف نموده با ترنجبین ده مثقال شیرخشت ده مثقال حل نموده بیاشامند
غذا و شربت آخر روز بدستور سر دارو محموده یکدانگ غاریقون دو دانگ نافع است بران اضافه نمایند
روز هشتم استراحت کنند شربت بالنگو و شربت انار عذب عرق بید مشک گلاب و تخم بالنگو از هر یک
دو مثقال بیاشامند آخر روز غذا بدستور روز نهم اسطوخودوس بسفایج فستقی دو مثقال پوست بیخ کرفس

و مثقال منقی ده مثقال بر وزاول اضافه نموده با گلقند عسل ده مثقال بیاشامند غذا و شربت آخر روز
بدستور روز دوم اسطوخودوس بسفایج فستقی پوست بیخ کرفس هر یکی دو مثقال افتیمون چهار مثقال
ترکمان بسته پوست هلیله کابلی دو مثقال قنطوریون دو مثقال دقیق بر وزاول اضافه نموده بجوشانند و
صاف نموده با خمیره بنفشه ده مثقال بیاشامند و شربت آخر روز بهمان ترتیب منضج بدهند تا نضج تمام
در قاروره پیدا شود و بعد از آن حب هلیله بدهند برین صفت صبر سقوطری نیم مثقال غاریقون دو دانگ محموده
یک دانگ تربد نیم مثقال شحم حنظل نیم دانگ لاجورد دو دانگ مصطکی دو دانگ انیسون یک دانگ گل سرخ یک دانگ
فلفل یک دانگ کتیرا نیم دانگ کوفته بیخته حب سازند وقت نیم شب بخورند و اگر هوا مائل بگرمی شده باشد
و وقت معتدل بود سحر بخورند و از پی او جلاب از سنا مکی پنج مثقال گل سرخ سه مثقال بنفشه دو مثقال
رازیانه دو مثقال گاوزبان دو مثقال بالنگو دو مثقال اسطوخودوس دو مثقال بسفایج فستقی دو مثقال
پوست هلیله کابلی دو مثقال افتیمون سه مثقال ترکمان بسته منقی ده مثقال عناب سپستان بیست دانه
بجوشانند و صاف نموده با ترنجبین و شیرخشت ده مثقال بگلاب حل نموده بیاشامند غذا و شربت آخر
روز بدستور چون عمل دیر کنند روغنها بمالند و شیافت عمل نمایند **باب چهارم** در آنکه اسهال را کی باز
باید داشت تدارک و علاج حالها بدهد که در استفراغ پدید آید و اندر باز داشتن اسهال چون افراط کند و
علاج داروهای مسهل که کار بکنند دران چهار فصل است **فصل اول** در آنکه اسهال را کی باز باید داشت
بدانکه هرگاه که دارو تمام استفراغ کرده و تشنگی پدید آید وقت باز داشتن اسهال آید و هرگاه که تشنگی پدید نیاید
اگرچه دارو کار بسیار کند هنوز نباید ترسید و باز نباید داشت و بباید دانست که تشنگی از پس دارو پدید آید
همه راست استفراغ نباشد ولیکن بعضی را سبب گرمی و خشکی معده و جگر باشد تا بعضی را سبب
گرمی و تری دارو و بعضی را سبب حرکت خلط صفراوی پس هر کجا که تشنگی پدید آید این اسباب را نگاه
باید داشت که تشنگی سخت شود و اسهال باندازه شده باشد واجب بود تدبیر باز داشتن آن و بدانکه گاه
دارو خلط را که بدو تعلق استفراغ تمام کرده و استفراغ خلط دیگر آغاز کرده در حال باز باید داشت مثلا اگر
دارو از برای استفراغ صفرا خورده است استفراغ صفرا کرده و اسهال بلغم آغاز گیرد باز باید داشت که او خطا
میکند و اگر بعد از آنکه صفرا و بلغم براند وگاه بسوار سد افراط از حد گذشته باشد و چون کار باسهال خون رسد
خطرناک بود و نباید داشت که هرگاه دارو خورده شود تعلق با او استفراغ خلطی دارد بحسب آن خلط را ببایدء

واگر هنوز وقت دارو مانده باشد خلطی دیگر را که نیک تر است بجنبانند و استفراغ کردن گیرد و مثلا اگر دارو
باشد که باستفراغ سودا تعلق دارد نخست استفراغ سودا کنند پس استفراغ سودا پس استفراغ بلغم پس
استفراغ خون اگرچه خون از بلغم و سودا رقیق تر است آفریدگار تبارک و تعالی اندر تن مردم این قوت نهاده است
که خون را نگاه دارد و دیر از و ندهد از بهر آنکه حاجت بدان بیشتر است غذا راستی است و تن بدان برپاست و هرگاه
که دارو قوت طبیعت را ضعیف کند و بروی قهر کند خون از وی بستاند کاری با خطر باشد بدین سبب
نگاه داشتن قوت اندر استفراغ با هم تر از دو استفراغ باید داشت از بهر آنکه هرگاه که باستفراغ حاجت آید و
قوت ضعیف شده باشد مضرت ضعیفی قوت بیش از مضرت آن خلط باشد که استفراغ آن می‌کنند هرگاه که
ضعف پدید آید اندر حال استفراغ باز باید داشت اگرچه هنوز از خلط بسیار مانده باشد و هرگاه که ضعیف نباشد
تن سده و استفراغ تمام باید کرد **فصل دوم** اندر تدارک استفراغ و علاج حالها که در استفراغ پدید آید هرگاه که
مسهل استفراغ تمام کند و از پس آن فواق پدید آید اسپغول در روغن گل و آب سرد بر تن زنند و بر بندند و
اطراف هر دو بال [illegible] بندند و دارو های عطسه آرند و بینی بندند و هرگاه که سوزش حرارت پدید آید لعاب
اسپغول بیالایند با روغن بادام و یا روغن مغز تخم کدو بهم بزنند و هر ساعت بخورانند هرگاه که از خوردن
داروی مسهل تشنگی [illegible] هم بدین لعابها مذکوره و روغنها و مسکه [illegible] تازه هر کدام که باشد تسکین کنند
پیش از آنکه چیزی کنند از این لعابها و روغنها که خورده باشد و اندکی سرکه با آب سرد آمیخته بخورانند و بویانند چیزی از خوشبویات
هرگاه که از خوردن داروی مسهل پدید آید رب آبی و سیب بخورانند و با آب سرد غسل کنند و آب سرد [illegible] از خوردن
داروی مسهل سوزش و یا ضعف و تشنگی پدید آید روغن گاو و مسکه و لعابها و روغنها و گلاب سرد کرده و
کشکاب یا روغن بادام و صمغ عربی را بر بالای سفال بریان کرده و صلابه نموده و شربتها که باشد
هر کدام باشد باید داد و آشامیدن آب انار و شوربای مرغ [illegible] سودا را و افراط [illegible] اگر کشکاب و روغن گل
صمغ عربی و گل ارمنی باز توان داشت و صندل و گلاب و کافور بوئیدن باید و هرگاه که پس از داروی مسهل
[illegible] شربت انگوری با شیر تازه بیامیزند چنانکه شیر [illegible] باشد و بخورانند تا مضرت دارو زائل شود
و بیمار [illegible] پیش [illegible] که از دارو [illegible] باز قرار و چون مسهل بخورند و خیال کنند [illegible]
پیش [illegible] باشد هم کشیدن معده و سستی پدید آید [illegible] نرم [illegible] شکم فرود آرند و اشتغال [illegible]
[illegible] آب خوردن معده را قوت گرداند و دارو را در عمل آرد و یاری دهد و بسیار بود که چیزی [illegible]

چون آبی و سیب بهی بدین معده را قوت دهد و پیش نشین باز دارد و دوا را القی معده مائل سازد و بعمل وا دارد
جالینوس میگوید که شخصی اسقمونیا خورد تا نزده ساعت استفراغ نکرد و سبب اورا اندر معده خویش دریافت
که گویا باهم میکشند و می فشانند گوئیا و زرد شد فرمود که تا میوه قابض بهی و در حال آن خست اسهال شد و استفراغ
نباید کرد و سبب آن بود که دارو در قعر معده مانده بود خلط را با آنجا میکشید و میوه قابض قعر معده را بقوت
کرد و فراهم آورد و بعصر راند دوا را و فرو سازد و هرگاه این تدابیر نافع نیاید و مدد و پیدا نشود و چشمها بیرون
خیزد و دوار و حرکت کسبی بالا کند و بیقراری شود و چیزی بر نیاید و دوا اعضا را که خشکی پدید آید البته فصد باید کرد
و اگر این اعراض نباشد و دوا از رو قوی بود نیز فصد لازم باشد و اگر پیدا از مدت روز باشد زیرا که اخلاط [illegible] کرده آید
حرکت بهم آن بود که بر عضوی ریزد و سبب ایش بدرد یا آماس شود و با عضای رئیسه ضرر رساند و در
غیر مسهل هم تعدیل مزاج کافی بود و احتیاج تغیر بایه فصد نباشد مگر آنکه حمی شود که آن هنگام فصد لازم
بود و اگر دارو از معده بدین طریق فرو نرود و نشل بر آمدن کند تقیه معده را پاک باید کرد و چون دارو دیر
در آید تحصیص وس جهادها یا ماء العسل گرم خورند یا شکات آب در معده گذشتن دارو از معده بهشت که هیچ کرانه
نکنند و تا هیچ سوزش دل نباشد و از آن رنج که دارو ندهد و اگر قی و اسهال [illegible] دوا فتیج کلام را منع نباید کرد
[illegible] که از افراط یکی همی باشد و اگر پیدا از اسهال خوق پدید آید و چون آمدن گیرد یا زهر حیوانی چهار چوب
و روغن گاو نافع آید و بالجمله روغن گاو و مسکه و لبنیات در باز داشتن مضرت حدت دارو و منع عمل عظیم نافع آید
هم [illegible] بردن و هم مالیدن شکم و دست و پای و در دفع سوزش و با بشند و ضعف و تشنگی این [illegible] شربها و لعابها
[illegible] روغن چرب کرده و صمغ عربی بروغن چرب نموده و آب بهی [illegible] انار و زرشک و سماق و
شوربای مرغ چرب فربه و تجرع آب سرد و نشستن در آن آب سبب است فصل سوم اندر باز داشتن
افراط اسهال که از دارو می کار نیفتد از دو می قی افراط اسهال که از داروی کار نیفتد دارو قی افراط کند
دستها را از بن بغل مع پایها را از بن ران بطنابها یا بنوار باریک بپیچید و آغاز پیچیدن بغل از بن
ران باید کرد و باید پیچید پیچید فرود آوردن تا سر دست و سر قدم و تریاق فاروق یا فلونیا دادن
اگر ممکن باشد دیگر پایها باید برد تا عرق کند و یا آب گرم در زیر دامن آرد و باید نهاد و خاصه سوی پشت و پارچه
دو تا کرده بر سر گرفت و سر از جیب بیرون کرده تا بخارات آید و اندر گیرد و عرق سازد هرگاه که عرق افراط کند شربت
سیب و شراب آبی و شراب انار و یا طباشیر باید داد و آب بهی و آب مورد نیز اندر انهار باید مالید خاصه

اندر یست و گلاب و کافور و صندل بوئیدن بباید ضماد اسهال صفت آن است جو ای جو آب مورد
کنار طباشیر عزتوت شامی ضماد ساخته بر معده نهد سخت صواب باشد و هوای خانه معتدل کند از بهر آنکه هوای
گرم تحلیل کند و ضعف آرد و هوای سرد اخلاط را باندرون تن بازگرداند اسهال زیادت کند و لقمه چند
نان اندر آب انار ترش تر کنند و بدهند و پیش از آن اندکی کاک و آن قسمتی از نان ست سوده اندر شراب انگوری
تر کنند و قاشقی چند از آن بخورد و صواب باشد و سبت جو یعنی آرد جو با اندکی تخم خشخاش سوده سخت نیک باشد
و شیر تازه جوشانیده چندانکه تختی آب تا کی او کمتر شود و سفوف دارو بواسطه آنکه او قوت بستگی دارد و را بازدارد و سوزش را
بنشاند لیکن اگر حرارتی با فراط کند تولد شیر نشاید داد هر گاه مزاج سخت گرم باشد اسپغول وصمغ عربی بریان کرده
و گل ارمنی بروغن گل چرب نموده به سرشته یا به سیب یا شراب سیب یا شراب امرود بدهند و اندر باز داشتن تیزی از
روده ها مسکه و روغن گاو سخت نافع باشد و اندر حصر که به روده رسد غذای از چند روشن و آن گندم صحرائی است
که در روم بیشتر و بدهند با و دادن نافع بود و چون اندکی پیش آید سماق داخل کنند و نان اندر شراب قابض
یعنی شراب سخت و دوای نافع است و از میوه ها آب غوره مناسب بود و آب سرد هم تجویز رود و اگر اسهال با و
با بیند اطریفل و اطریفل که مذکور شده بر بندند و این داروها بکار برند و گاه فلونیان و تریاق اسطین و
ترمس عشادان مرکب نیست و دادن ضماد قابض بر معده مالیدن و حب الرشاد بریان کرده سه درم در دوغ
گاو جوشانیده چندانکه سطبر شود و دادن محرور و غیر محرور را آنچه درست مناسب آید و آنچه در خون بر آمدن
مناسب بود نافع بود و تعریق یعنی عرق کردن آب گرم بافراط خوردن و بوئیدن عطرهای خشک و معتدل هم نیکو
آید و افراط اسهال حب السلاطین خوردن بلا و چرب مجرب است یا ماست تیز نافع بود جالینوس گوید مردی را
سقمونیا دادند استفراغ تمام کرد بعد از درد و سوزش و درد در روده ها او پدید آمد و هر گاه تقاضا کرد
ثفل بسیار بیرون آمدی چون در حال او نیک نظر کردم و تفحص بواجبی نمودم که قولنجی بود و هر نوع دواها
مسهل خورده بود و روده ها او ضعیف شده چون سقمونیا خورده روده از حد خراشیده شده و فضلها که اندر
تن او بود و چون روده ها ضعف و سوف یافته بود ندری و به انجا نهادند و هر گاه فضلات جمع شدی روده ها را
بر نیجانیدی و دفع شدی نفر نمودم با مصدای او را از خندروس و باروان ساختند سخته کمتر شد بیل از آن سماق نیز
فرمودم تا روده ها را قوی کند و نان اندر شراب قابض خوردن فرمودم از میوه ها زعرور آبی میدادم اندر مدتی
اندک از آن رنج بکلی خلاص یافت بدانکه بسیار دوا بود که چون فعل خود تمام بابید و اگر دوا فعل خود

تمام نکند هنوز عمل خواب تشنگی پیدا نشده باشد نباید پرسید و منع اسهال نکند مگر آنکه دوا باسهال
مفرط بیارد و در بستن آن مضطر شوند صد دوا ربا دوغ گاو و یا دوغ شیر حیوانی با دوغ گاو مجربست و تشنگی
باباست **فصل چهارم** در علاج آنکه دارو ها کار نکند هرگاه دارو کار نکند ناف پیچیدن گیرد و سر گشتگی و صداع
و تلبسه و خویشتن باریدن آید و هرگاه که این حالتها پیدا آید در حال حقنه باید کرد و تا شیاف نیز بکار برد تا استفراغ
کند و دو مثقال مصطکی سوده با آب گرم بخورند تا فم معده را قوت دهد و دارو را دفع نماید و بسیار باشد که چیزی
قابض چون سیب آبی تا فم معده را قوت دهد و دارو را دفع نماید هرگاه که تدبیرها سود نکند و عرق جسم
استفراغ بهم رسانند و داروی حرکت سوی بالا کند و چیزی بر نیاید چنانکه در حال فصد باید کرد علاجی نیست و
اگر داروی هیچ اثر نکند البته فصد باید کرد و اگر بعد از دو روز باشد صواب بود و از بهر آنکه بیم آن باشد که اخلاط
حرکت کنند و بعضوی از اعضاء رئیسه بریزد و بسیار بود که دارو مسهل پیدا اندر کار آید شربتی که دارو را رقیق
کند چون اخلاط را ماء العسل یا آب گرم نمک انداخته دستور کرده دهند تا دارو را اندر کار آرد و هرگاه این
علاج اثر نبخشد تدبیر حقنه و شیاف کنند و هرگاه مسهل از معده فرود آید و این تدبیرها سود ندهد و در بعضی جاها
پدید آید بیرقی باید کرد چنانکه ممکن گردد تا معده از دارو پاک شود و از پس قی جلاب و آب سرد باید خورد
مراد از جلاب درین محل شربت سکری و قند است و گلاب **باب پنجم** در آنکه داروی مسهل بلغم چگونه دهند و
همچون دادن جلاب بکودکان و پیران و کیف خواران چون افیونی و بنگی و شرابی و دادن جلاب
بمردم زخمی و آنها که تپ ارند و دادن جلاب بحوامل در آن شش فصل است **فصل اول** دارو مسهل که از
بهر بلغم دهند رب هلیله رب تربد بسیار و طریق ساختن رب هلیله کوفته خیسانیده کنند و با آب تر کنند و در آفتاب
دارند و بجنبانند آنرا هر روز تا بیشتر او حل شود پس آن آب را بیرون آورده تصفیه کنند و از گرد نگاه داشته
و در آفتاب خشک کنند تا آن چیزی شود مانند صبر اندکی از وی کار بسیار کند بمقدار شربت آن از دو درم تا سه
درم و گاه از سقمونیا مدد یار کنند قویتر باشد و هم بدین طریق از تربد رب سازند و قوت او نزدیک بقوت
سقمونیا شود با فانید سرشته بدهند اسهال قوی کند و مروه از و بیاید و این سخن از محمد ذکریا است که بتابو
میگوید که من از تخم حنظل رب کردم هم بدین طریق با مقرباد ام و کتیرا و شکر سرشتم و بدادم کراهیت قی آورد و
بنود اسهال بلغم تقویت میکرد و چشم و سر را سود داشت و از افتیمون و بسفایج نیز بدین طریق رب سازند و اندر عهد ما
اینها را بر تقیه توان کرد هیچ عدد آنرا چون خواهند بخورند او دوید را یا سیده تناول نمایند و اگر اندکی

سقمونیا در آب کاسنی حل کنند استفراغ کند لیکن پس سوده نباشد مگر ضرورت شود و بکار دارد و گاهی بجلاب یعنی
قند سقمونیا را دهند بدانکه اهل تنعم و کسانی را که از دارو گریزان بود علاج دواها بغذا باید کرد و بکم خوردن
و بطلای بشیافها اسهال باید کرد و بغذا و دارو خوردن که کراهیت داشته باشد سداب پودنه و کرفس به و
گل خراسانی هر کدام که باشد بسیر کرده و گلاب چکانیده همی بویند و اگر از پیش از گشتن این نباشد بازوها به بندد
و چیزی قابض چون آبی با گل سوری و حب انار در جلاب گلاب آرد که قوام او سخت باشد بپچید فرو برد و همچنین
با عسل اگر محرور باشد رایت دهند و آنچنان باشد که روغن ترش در جای خشک نهند در یکشب بامداد آب ترد
صافی بر سر او آمده باشد و غلیظ بسته شده آن را بست او تسکین حرارت کند و اگر بشیر خورده شود
طبع اجابت کند اگر اندکی سقمونیا اندروی حل کنند و اگر سقمونیا اندر آب آلو خشک یا در آب تمر هندی یا در
شراب آلو یا در آب انار و یا در جلاب حل کنند روا باشد صفت داروی که کراهت ندارد آلو بیارند و یک
سیب اندر جلاب نهند که در وی سقمونیا موافق شربت حدس طبیب حل کرده باشد بامداد آن جلاب بخورند و آن
آلو تر دانه دانه بکار دارند طبع اجابت کند و هیچ کراهت طعم از وی نداشته باشد صفت داروی دیگر آبی ترش که کراهت
ندارد به تر بر تیم گرفته یک شربت اندر صد دانه بجوشانند چون به پنجاه رسد اندک سقمونیا در وی حل کنند و شکر در وی
افگنند تا شیرین شود و لیس آبی یا سیب پاره کرده اندر وی نهند یکشب بامداد آبی بشنیده قند زده بخورد صفرا و
رطوبت لختی استفراغ کند آب انار شیرین یا ترش را که با شحم او را کوفته باشند افشرده و شکر در وی اندکی حل کنند
مسهل لطیف است لیکن کسی را که اندر حلق و سینه درشتی باشد نشاید مسهلی لطیف که تب را گرم نکند و قوت
را ساقط نکند صفت آن سقمونیا یکدرم مغز تخم خیار مغز تخم کدو از هر یک پنجدرم رب السوس یکدرم و نیم همین
کرد تخم ترنجبین است دواء قبیه سقمونیا با مغز تخمها یکجا سوده و آبی ترش صافی در وی ترنجبین کنند حبها کنند و را
بنو شکر و با آتش نرم بجوشانند و تقوام علی شود و همچنان سقمونیان در وی حل کنند و بستر شدند این جمله دوازده
شربت سایکی و شش شربت معتدل باشد صفت حب المسهل که اندر تبهای خونی و صفراوی توان داد گل سرخ
پنجدرم کتیرا رب السوس نشاسته از هر یکی یکدرم تربد ده درم صندل سفید دو درم و نیم کافور باندازه حرارت
و اندرین جمله شیرین نیمدرم و کمترین دانگی سقمونیا مشوی حل کنند شربتی یکدرم حب که اندر تبهای
صفراوی توان داد گل سرخ طباشیر از هر یکی نیمدرم عصاره زرشک یکدرم سقمونیا مشوی دانگی
صندل سفید دانگی کافور اگر حاجت باشد بیشتر بشتری و کمترین چو با آب کاسنی حب کنند جمله یک شربت

باشد گوارش عود که مسهل ست صفت آن ربِ سیب سه درم تربد یکدرم و نیم سقمونیا مشوی نیم درم مصطگی
نیم درم عود خام نیم درم جمله بسه شربت باشد طبع نرم کند و معده را قوت دهد ناطف مسهل و آن حلوائیست صفت
آن ترنگبین گداخته و پالوده بقوام آورده نیم من سقمونیا مشوی یکمثقال اندر یابند آتش نرم ناطف کنند و سفیده
بیضه مرغ نیز افگنند چنانچه رسم ست مقدار یک اوقیه شیرینی نیک باشد دیگر ترنگبین بگلاب و آب
آبی گذارند و اگر ترشی خواهند بآب غوره گذارند مطبوخی مسهل خداوند نزله را سود دارد بنفشه خشک پنجدرم
بیخ سوسن تراشیده نیکوفته ده درم در یکمن آب تر کنند یک شب پس بآتش نرم بجوشانند تا نیمه آید
بست درم ترنگبین در وی حل کنند و بپالایند یک شربت باشد صفت که تندرستی از بهر نگاهداشتن
تندرستی بر وقتی که شاید نگاهدارد صفت آن صمغ حب الخضر که آنرا علک البطم گویند از صمغ مقدار یکدرم
یا دو درم و بامقدار دو دانگ یا چهار دانگ یا چهار دانگ سقمونیا بیامیزند بخورند طبع اجابت کند مسهل
تندرست که تندرستی نگاهدارد مغز تخم معصفر چهار درم انیسون نیم درم مغز بادام چهار درم بکوبند و
با انگبین بسرشند مسهل مصطگی لطیف صفت آن مصطگی یکمثقال شکر دو مثقال هر دو را برابر بسایند وقت
خواب بآب سرد بخورند و بخسپند طبع نرم کند و معده را سود دارد دیگر پیش از طعام ده دانه انجیر خشک
بخورند طبع نرم کند معده سود دارد و محمد بن زکریا گوید جاب نیم شست پیش از طعام بخورند طبع نرم کند
و آشامیدن روغن تُفل خشک اخراج کند **فصل دوم** در دادن جلاب کودکان و پیران بدانکه داروی کار
چنانکه بکودکان نتوان داد همچنین به پیران نیز نمیتوان داد لیکن اگر معده بدان محتاج شود و ضرر نکرد و شربتهای
ملین دهند و اگر بدان کار تمام نشود شربتهای مسهل که قوی نباشد بدهند حب مسهل که قوی نباشد اما ایارجات
مناسب ست در کودکان اول اگر توانند شیاف و قبل طبع را نرم کنند و همچنین در پیران و گاه بطلاها مسهل
علاج کنند بهترین در پیران علاج حقنه است بواسطه آنکه ضعف و بیهوشی نمی آرد و کودکان با شیرخشت و
ترنجبین و خیارشنبر مناسب است و همچنین در پیران و در اطفال ریوند چینی و غاریقون مناسبت تمام دارد و
از مرکبات جهت کودکان قرص طباشیر نرم و خمیره بنفشه و معجون بنفشه و لعوق بنفشه و لعوق خیارشنبر
مناسب است و در پیران ایارجات چون ایارج جالینوس و ایارج فیقرا و دواء المسک تلخ و ایارج
روفس مناسب بود اما شربت کمتر دهد و برای پیران بهترین دارو انجیر است که بقدر طعم کوفته بخوردن دهند
فصل سوم در جلاب دادن کسانیکه عادت بخوردن کیف دارند چون افیون و شراب و بنگ

اگر محتاج شوند در بنگی و شرابی را خوردن بنگ بوقت دیگر اندازند و آن بنگ را با روغن بادام چرب
کرده بخورند و یا روغن گاو تا یبوست و قبض او را دفع کند و در شراب آب یا عرق بید مشک یا گلاب آمیخته
ممزوج نموده بخورند در بلغمی و سوداوی خود شراب تنها برایشان منضج است و در شراب معتاد و شراب را کم کنند و اگر
کم کردن ممکن نباشد بهتر آنکه در ایام منضج میان وزن یک پیاله که بوزن یک رطل باشد بنوشند و همچنین میان
سبب این در شراب انگوری است اما اگر عرق باشد یا شراب انگوری بیامیزند و عرق را با گلاب یا آب نرم کنند
و اگر دائم الخمر باشند بقدری که تواند کم کند اما در افیون اگر شخص افیون یکبار میخورد و آنجا بسیار سهل و آسان
است و همچنین در آنکه یا شکیه دو بار میخورند بواسطه آنکه وقت اگردانند و در آنکه افیون سه بار میخورند بسیار مشکل است
مگر آنکه بجهت تقسیم علاج کنند و در افیون مصلحات منضجات داخل کنند یا مقویات قلب و معده مثل زعفران و تخم
کرفس و ریوند چینی و مصطگی و قرنفل مثل این ترکیب فلونیا که مسهل در کتاب قرابادین بحیی مذکور است و در
کتاب دیگر نا دیده شد آن فلونیا مسهل بدهند چون مسهل مثل دواء المسک است تلخ ایارج اشد و جهها
بخورد وقت افیون بگردانند چند آنکه ضعف آرد بلکه همچنین که سه چهار ساعت برآید افیون بخورد تا ضعف نیارد
و بسه چهار دفع مواد نماید و برای نرمی شکم افیون بهتر از ده دانه انجیر است که دو قاشق عسل را شربت کرده
در آن بخیسانیده باشند **فصل چهارم** در دادن جلاب بهردی که زخمی باشد اگر زخم در سر باشد و حاجت
مسهل بود هیچ علاجی بهتر او را از حقنه لینت شیاف نیست و اگر زخم در شکم و پشت باشد آنجا مسهل دادن سخت
دشوار است مگر محتاج سخت باشد و ضرور شود آنجا جز ملینات علاج نیست و علاج آنکه باید که مسهل باشد بسیار
است و اگر زخم در اعضای اسافل باشد و از مسهلات نرم جویند و آنجا ترس نمی باشد و در وقتیکه مسهل زخمی
دهند از مقویات دل و دماغ و جگر البته غافل نباشد و اگر در آن وزد ارو یا روغن بر زخم سالند متعود دارند یا روغن
دارو داخل کنند و بر فاده محکم نبندند و بهترین ان اطعمه الطف است و کمتر از معتاد خورده باشند که اخلاط در آنجا
تبدیل یا تحلیل کند و ست خرج شود و حاجت مسهل نباشد **فصل پنجم** در دادن جلاب بهردی که تب
دارد اگر به عزم کردن شکم و دادن جلاب محتاج شوند روز بحران را پیدا کنند و هیچ وجه روز بحران
را مسهل و ملین ندهند و غیر روز بحران هم رتبها مناسب طبیعت بنفشه و قرص بنفشه ملین و جوشانده و خیسانده
بنفشه و ترپهلا با تمر جوشانیده که دافع بلغم باشد غیر روز بحران بدهند و در آن روزها که مسهل ندهند روز
چهارم و گاه سوم بود و هفتم و یازدهم و چهاردهم و هفدهم و بیستم و یکم تا چهل روز بحران پیدا کنند چون امراض

از چهل روز گذشت هر وقتی که طبیب خواهد و مناسب حدس خود داند ملین و مسهل بدهد مسهلی و ملینی که
در تپها مناسب است شیرخشت و ترنجبین و گلقند و خمیره بنفشه و شربت بنفشه و قرص بنفشه و جوشانده
کسناء مکی و دران باشد گل سرخ مناسب است و مسهلات و ملینات آن منضجات داخل کنند و در غب
خالص و غیر غب خالص و اثر هیچ شربتی بهتر از آب انار مستحکم نیست و گاه در آب کشک که آب جو
باشد مجموعه داخل میکنند و در تپهای بلغمی تربد و زنجبیل و حب سکبینج بسیار مناسب است و در تپ سوداوی
هیچ چیز بهتر از سناء مکی و افیمون و لاجورد نیست و در جوشانده مسهل صفرا چون تخم کاسنی و بادیان و گل سرخ
و هلیلجات مناسب بود و در تپ سوداوی دواء المسک تلخ بسیار مناسب بود و در تپ دموی بعد از
فصد مسهل ها بدهند بهتر از آب تربد و شیرخشت نیست اگر ضرور شود یک نسخه مجموعه مشتمل شود دران داخل کرده بدهند
و شیاف از صابون و موم و شکر سرخ سازند و اگر خواهد قوی تر شود سناء مکی داخل کنند و در شیاف
روغن گل سرخ و شکم او بمالند **فصل ششم** در دادن جلاب بحامل که در اوائل طبیعت محتاج مسهل شود و
اول چیزهای نرم و ملین بدهند مثل بنفشه و شربت بنفشه و خمیره بنفشه و معجون بنفشه و اگر زیاده ازین محتاج
شود هیچ چیز مناسب تر از فلوس خیارشنبر نیست که ضرر ندارد و باسانی و بی پیچش شکم را فرود آرد و در ادویه
حوامل البته مویز داخل کنند که با خاصیت نفع دارد و مسهل است بهر وجه ملین بحامله مناسبت تام دارد و
مرضعها حب بیز نافع است **باب ششم** در قانون ترکیب ادویه مسهله و مقدار شربت مرکبات آن بر
هشت فصل است **فصل اول** در قانون ترکیب ادویه مسهله در مقدار شربت آن چون حاجت بسوی اطبا
بدوای مرکب بجهت آن بود که مرض و ماده که رفع و دفع آن مطلوب است بحولی بوده باشد که دوای
مفردی در آن وقت یافته نشود که تدارک آن توانند نمود ناچار آن دوا را بدیگر مرکب سازند تا مطلوب
بحصول پیوندد و ترکیب آنست که از هر کدام از آن ادویه شربت تمام گیرند و تخلیط سازند همین عدد ادویه
بکار برند مثلاً دوا مرکب از صبر و حنظل و غاریقون گردند بدین صفت صبر دو درم سقمونیا یک درم حنظل نیم درم
غاریقون یک درم که مجموعه چهار و نیم درم شد که یعنی المخرج ربع باشد یک درم و هشتم حصه درم است مقدار
شربت او دیا آنکه ربع شربت مفرده مذکوره که مطلوب است بگیرند بدین طریق صبر نیم درم سقمونیا ربع درم
حنظل هشتم حصه غاریقون درم مصلحات در هم کرده آماده سازند یا حب کنند و بدین شربت است که گفته
بقراط و جالینوس که حمام پیش از دوا مسهل احب است بیک روز تا دو روز یا به سه روز هم بواسطه

آنکه میگذارد خلط را و نرم میکند و نضج میسازد و صلابت را و تحلیل میکند خلط را و معتدل میسازد بدن را
بدفع خلط و خروج آن خلط باسانی چنانچه جاری میشود از ان مسهل آنکه یک روزه دارو و دار آتش نماید
طرخون را یا ورق عناب جهت تخدیر و ورق با شرف وتج در دهن دارد و کسی که ترسد از رایحهٔ آن ببندد
منخرین را تا بوی خوش بوید وقت تناول کسیکه ترسد از قی ببندد اطراف را و اقا بضات مقوی معده
و کبد کاکرمان ریباس و التفاح والسفرجل فائده جهت یاری مسهل آب گرم بخورد و قدریکه حل کند
حب را با آب بدو و چون لعابات و مرق چون مسهل کار کند آنها را اندک گرم خورند تا کار کنند و چون
مسهل خورد پیچش شکم باشد پس آب بخورند و قدحی جید سرد و غذا بعد اسهال فی لذیذ جید الجوهر
حسن الکیموس چون چوزه مرغ کنم بخورد از معتاد جهت آنکه اعضا غالب است جذب میکند بقوت مثل غذا
زیاده از معتاد قی شود اگر بقدر میل بخورد بر معده گران میشود و در بنصورت جاذب باد شود و بسته و آن
امری صعب خطرست بعد جلا طعام را شکم سیر نخورند و چون کسی مسهل خورده و اسهال دافع نشد اگر ممکن
ست سکنجبین قبل بهتر و الا حرکت دهند با کل توالیض مثل سفرجل یا بحقنه نرم یا شیاف مسهله مثل جمیع
مسهلین در یکروز خطرست چون کسی مسهل خورده چه اگر کسی را مسهلی داد و عمل نکرد در همه روز خواه که مسهل
دیگر دهد یا هم بلاکست و این کلیه است **فصل دوم** در شرائط و مراعات ترکیب مسهله باید که در ترکیب مسهلات
مراعات تقویت دل و فم معده و جگر کنند بمیا جلین منضجات و مقویات و آنچه قوی بود مصلحات او نیز داخل کنند
تا سختی قوت آن بشکنند و استعمال مسهل در وقتی باید که هضم طعام شده باشد و اشتهار طعام نگیرنشده تا
قوت بشکنند و طبع کلی بتدبیر مشغول شود و مردم ضعیف ترکیب ضعیف معده و گرم مزاج را چون مسهل
احتیاج افتد یکساعت قبل از مسهل غذا لطیف خشک مسکن صفرا باید خورد چون کشک آب با انارین
و بعد از مسهل طعام نمکدار کمتر خورند معده و نشستگاه را گرم دارند موجب جذب رها شود دیگر آنجا که معده گرم باشد و
تاب بیاورد آنگاه غذای لطیف مسکن عطش از مرقها مناسب جایز نیست قبل ازین دوا هیچ نباید خورد مگر وقتی که
مایوس نشوند و قطع عمل کنند از شراب اگر مطلوب بود مختار اند و آب سرد گاهی تقویت دهد چنانچه از ترتیب کلی مکرر
چون نزلب تجرع و هر نوبتی و مجلسی اجابت کنند و گاهی بکنند احتیاج تسکین مفرده بود چاره نباشد یا جلاب یا بخورد
و تجرع آب گرم مسهل را یاری دهد و جهت تشنگی عرق بید مشک کملین ست داد نافع آید و چون آب مسهل را قوت
دیاری دهد و قوت ملین را بشکنند و بعد از مسهل روی حمام هم باید رفت تا بعرق باقی فضلات دفع شود و اگر

حمام لازمت یابد و یابسه پدید آید علامت عدم نقاهت بود و بعد از حصول تنقیهٔ طعامی و شرابی که دران
حدتی و حراقتی و طعمی سخت غالب باشد از شیرینی و تلخی و شوری و تلخی نخورند و آنچه سخت سرد و تر کننده باشد
هم نخورند و آنچه بخاصیت صیفی در درجهٔ سوم و چهارم باشند تلخی نخورند و آنچه سرد کننده و شیرین نخورند و تنقیه
نمایند مقوی معده بعد از هضم که معتاد آن باشد **فصل سوم** در آمیختن داروهای مسهل و آنچه مقصود تنقیه است که بکار
باید داشت اول آمیختن داروی خوشبوی مقوی دل با داروی مسهل تا دفع مضرت دارو کند که مسهل را آن را بکار باید یا دارو
مسهل بوده داخل نکند بواسطه آنکه مسهل را باز دارد سوم آنکه داروی مسهل سخت شیرین بسیار ندارد از بهر آنکه طبیعت آنرا
بسبب شیرینی غذا خود سازد چهارم آنکه داروها با یکدیگر آمیزند و مسهل که یکی قوی باشد و دوم ضعیف بیامیزند
بواسطه آنکه دارو قوت دارد و ضعیف را بشکند تا آنکه داروی تر قوی کار خود را تمام کند و قدرتی ضعیفی برود
عمل در آید و سخت دراز کشد و ضعف پیدا شود پنجم داروی مسهل را با داروی که قوت او زیاده کند داخل سکنند
چنانچه با تربد زنجبیل اضافه نمایند ششم داروی موافق را با داروها معصر ترکیب نکنند بواسطه آنکه داروی قابض
بعض هلیله راه تنگ میکنند و تحریق خون یا خلط را بتعزاند هفتم آنکه بواسطه دارو بکار برند تا ضرر باز دارد و هشتم
داروها که اندر مطبوخ گداخته شود و تلف نماید بمقدار شربت آن داروی باید داد چون تمام نهند و جسمها و داروی که آن را
ثقل باشد بوزن او مضاعف کنند چنانچه شربت هلیله دو درم است در مطبوخ شش درم میکنند مثلا تربد اگر در حب کنیم
نیم درم باید کرد و اگر در مطبوخ کنند دو درم باید کرد نهم آنکه هر دارو اگر ترکیب خواهند کرد با چهار وزن او از خاصیت
او که تنها باید نهند کمتر باید داد مثلا ترکیبی که از تربد و غاریقون هلیله و صبر ترکیب کنند و اگر تربد تنها بود دغایت و
دو درم است و هلیله چهار درم و غاریقون یک مثقال و صبر ترکیب کنند و اگر تربد دو درم چون ترکیب کنند
هلیله یک درم تربد چهار دانگ غاریقون نیم درم صبر چهار دانگ داروها بدین قیاس تا از همه یک شربت معتدل
ساخته شود **فصل چهارم** در ذکر معاجین کلیه طریق ساختن آنست که چون از چند دارو بسیاری از
هر یکی شربتی تمام باید گرفت و در هم آمیخت چنانچه ترکیبی که از سه داروی مسهل ترکیب کرده باشند هر عدد
او ثلث درم باشد باید داد علی هذا القیاس همین عدد عبارت است از نیم درم چنانچه در نصف و سه را
ثلث و چهار را ربع و پنج را خمس و شش را سدس و هفت را سبع و هشت را ثمن و نه را تسع و ده را عشر
معجون ترمس خداوند نقرس و اوجاع مفاصل و اوجاع کلیه و معده و قروح امعا را سود دارد و بادها
بشکند و خداوند استسقا و یرقان را سود دارد را سود دارد و اوجاع نقرس و مفاصل مخصوص است

یج ولقوه و قولنج بلغمی و ریح و تشنج و استرخاء اعصاب را سود دارد و فضلها که در گرده و مثانه بود فرود آرد
و بگشاید و مسهل قویست اخلاطش غاریقون و اسارون قردمانا تخم سداب فرفیون قوه که بهندی
مجیٹھ گویند زرنباد خشک از هر یک یک اوقیه قنطوریون دقیق هشت اوقیه حنظیانا رومی شش اوقیه انیسا
تخم کرفس از هر یک دو اوقیه سلیخه قسط از هر یک سه اوقیه زراوند طویل و اصل عرطنیثا از هر یک دو اوقیه
نانخواه و دارفلفل از هر یک دو اوقیه سنبل الطیب پودنه کوهی فطراسالیون کمادریوس اسقوردیون از هر یک
شش اوقیه همه را بکوبند و بیزند و با انگبین مصفا بسرشند و در ایام ربیع بکار برند شربت از هر یک مثقال هشت
ده درم دواء المسک طبیخ رطوبت معده را ببرد و آماس حنجره و تنگی نفس و خفقان سوداوی را
سود دارد و مسهل میانه است اخلاطش افسنتین رومی صبر سقوطری از هر یک هشت درم ریوند چینی
هشت درم نانخواه زعفران تخم کرفس از هر یک چهار درم جند بیدستر یک درم و نیم مشک یک درم با عسل بسرشند
معجون فلاسفه قولنج را بگشاید اخلاطش تربد [illegible] فج هندی دارفلفل دراز پیپل زنجبیل بلیله کابلی
دارفلفل از هر یک یک مثقال تخم کرفس سنبل زعفران مصطکی از هر یک نیم مثقال تربد ده مثقال سقمونیا ده
مثقال با انگبین مصفا بسرشند شربت دو درم معجون سکبینج همه انواع صعب را بگشاید و باطل کند مسهل
قویست اخلاطش سکبینج جند بیدستر تخم کرفس سقمونیا نیم جزو سقمونیا را بروغن بادام بسایند و سکبینج را در
انگبین حل کنند و سقمونیا سوده مذکوره را با آن بسایند در هاون تا هموار شود و بیش دارو با خشک
بداروها بسرشند شربت از سه درم است تا سه مثقال معجون لوزی صفرا و بلغم اسهال کند
بگیرند سقمونیا ده درم مغز تخم معصفر ده درم بادام شیرین پنج درم شکر طبرزد بیست و پنج درم
زعفران یک درم شربت یک مثقال معجون افعی معده ها را سود دارد و علتهای [illegible]
را پاک کند آواز صافی سازد و ادرار بول کند خداوند درد سپرز را سود دارد مسهل ضعیف
است اخلاطش مویز دانه بیرون کرده بیست و پنج درم زعفران سلیخه سنبل و ایرسا دارچینی دارشیشعان از هر یک یک درم
قصب الذریره فقاح الاذخر علک البطم مقل ازرق از هر یک دو درم و نیم مر چهار درم انگبین مصفا
درم مقل را بشراب صافی مصطکی که قسمی از شراب مثلث است حل کنند و مویز دانه بیرون کرده بکوبند و همه
بسرشند شربت از جهت سینه و علت [illegible] یکدرم با شربت و وفاء از جهت معده و جگر و سپرز با آب گرم و در بعضی
نسخه ها دارشیشعان نیست و علک البطم چهار درم است و انگبین از جهت دفع مضرت ها با شراب گرم و اسفند

باماء العسل معجون فیقرا از دهار روی گل و نمک انگشت و مانند آن ببرد و خداوند داد سرا سود و دهد و
مسهل قویست اخلاط را ایارج فیقرا دوازده درم هلیله کابلی بلیله آمله از هر یک دو درم ملح نفطی دو درم بادیان
مصطکی بسیار شیند شربت سه درم تا چهار درم ملح بود معجون نجاح مسهل سودا و اخلاط غلیظ باشد مسهل میانه
است صفت آن هلیله سیاه بلیله آمله از هر یک دو دام اسطوخودوس ترید از هر یک پنجدرم بکوبند و بعسل بسرشند
شربتی پنج مثقال معجون ترید قولنج بگشاید و درد پشت و بادها را مفید بود مسهل قویست سقمونیا
یک مثقال ترید ده مثقال خربوا قاقله زنجبیل دارچینی قرنفل تار مشک قرنفل فافل از هر یک درمی شکر
ده مثقال مجموعه بکوبند بعسل بسرشند شربتی پنجدرم باشد معجون مسهل قویست ترید بست درم بنفشه
ده درم نمک هندی هفت درم رازیانه و انیسون مصطکی هر یک دو درم و نیم رب السوس هفت درم
روغن بادام بست درم ادویه را بکوبند و به عسل فانید بسرشند شربتی پنجدرم معجون سورنجان
نقرس و مفاصل عرق النسا را مفید است مسهل میانه است صفت آن سورنجان سفید شش درم
بوزیدان ماهیزهرج پوست بیخ کبر زیره کرمانی شیطرج هر یک دو درم پوست هلیله زرد هفت درم کرفس
رازیانه ورق حنا فلفل سفید نمک هندی صعتر هر یک درمی و نیم ورق گل گشنیز خشک محمود زنجبیل هر یک
سه درم ترید پنجدرم روغن بادام هفت درم عسل صد و پنجاه درم شربتی از هر یک یکدرم تا پنج درم باشد
فصل پنجم در ذکر حبوبات مسهل بدانکه چون ماده در دماغ باشد اگر برای آن حب سازند باید که حب
بزرگ بسازند تا دیر در معده بماند و اگر ماده در بند و گشاده اطراف باشد حب کوچک سازند تا زود
حل شود و باطراف برسد حب لوند مسهل صفراست مسهل ضعیف صفت آن سقمونیا دو دانگ لوند نیم
مثقال گل سرخ یکدانگ بنفشه یکدانگ صبر ده دانگ مصطکی یکدانگ رازیانه یکدانگ کوفته بیخته بعرق
بید حب سازند و عرق از بید مشک بگیرند و آن خوشبو مقوی قلب و مسکن حرارت است و از بید چنین بگیرند که برگهای
تازه از آن برمی آید و آن مسهل مثل نهار باشد و آخر البشیر از کنت بید میگویند آن دافع صفرا و تبهاست
و سحر بخورند و بر بالای او مطبوخ فواکه بنوشند مسهل قویست حب شبیار که دافع و مسهل بلغم بود
صبر سقوطری یکدرم ترید نیم درم ریوند چینی دو دانگ سقمونیا یک و نیم دانگ غاریقون دو دانگ شحم
حنظل یکدانگ مقل ازرق یکدانگ گل سرخ یکدانگ زنجبیل رازیانه یکدانگ کوفته بیخته بآب رازیانه
سرشته حب سازند و بعد از عشا بنوشند و بخوابند و صبح مطبوخ ترید بنوشند مسهل قویست حب لاجورد

مسہل سودا بود لاجورد مغسول یکدرم صبر سقوطری یکدرم غاریقون نیمدرم ملح ہندی نیم مثقال ربوند چینی
نیم مثقال سقمونیا مشوی دو دانگ شحم حنظل نیمدرم ہلیلہ سیاہ دو دانگ مصطگی یکدانگ زنجبیل
یکدانگ بنفشہ یکدانگ مقل ازرق یکدانگ کوفتہ بیختہ بآب شاہترہ معجون کنند و بنوشند
سحر را بآب رازیانہ نیم گرم و شکر و صبح بر بالای آن مطبوخ افتیمون بنوشند جہت بدرقہ حب شبیطرج
مسہل قویست اوجاع مفاصل و لقوہ و فالج را مفید بود و طمث بگشاید تربد دہ درم صبر سقوطری بیست
درم زنجبیل خردل سفید شبیطرج ہر یک دو درم فلفل دراز فلفل عاقرقرحا ہر یک درمی فانیذ چہار درم بکوبند
و بآب کنند تا بسرشند شربتی سہ درم باشد حب ایارج مسہل قویست تنقیہ دماغ کند از بلغم و اخلاط
غلیظ و صرع و سکتہ و سبل و غشا را مفید بود صفت آن ایارج فیقرا تربد حب النیل ہر یک درمی غاریقون
انیسون ہر یک نیمدرم شحم حنظل نمک ہندی ہر یک دانگی و نیم بکوبند و بآب رازیانہ بسرشند این
یک شربت باشد حب ایارہ علت سر و معدہ را مفید بود ایارہ فیقرا شش درم ہلیلہ زرد چہار
درم نمک ہندی دو درم و نیم بکوبند و بآب کرفس بسرشند شربتی دو نیمدرم باشد حب فہب
مسہل قوی ست اوجاع مادہ را و امراض دماغ و ظلمت عین را نافع بود صبر سقوطری ہشت درم پوست
ہلیلہ زرد دہ درم گل سرخ پنجدرم کتیرا مصطگی سقمونیا زعفران ہر یک سہ درم بکوبند و بآب قرع بسرشند
شربتی دو درم باشد حب شبیار نوع دیگر حب سقوطری سہ درم تربد مصطگی پوست ہلیلہ زرد ورق گل
ہر یک درمی بکوبند و بآب بسرشند شربتی یک مثقال بود حب صبر مسہل قویست اوجاع نقرس و مفاصل
و فالج و لقوہ را مفید بود و تنقیہ دماغ کند از بلغم صبر سقوطری مثقال تربد یکدرم حب النیل غاریقون
انیسون ہر یک نیمدرم شحم حنظل ملح ہندی ہر یک دانگی و نیم مقل صمغ کتیرا ہر یک دانگی بآب کرفس
بسیار زند حب اسطوخودوس صرع و مالیخولیا و امراض بلغمی و سوداوی را مفید بود ہلیلہ زرد کابلی ہر یک
پنجدرم تربد سفید صبر سقوطری شش درم اسطوخودوس افتیمون بسفایج غاریقون ہر یک سہ درم شحم حنظل
یکدرم مقل پودنہ ہر یک درمے بکوبند و بآب بسرشند و حب سازند شربتی سہ درم باشد حب اصطمخیقون
مسہل قوی ست صداع بارد را مفید بود و تنقیہ دماغ کند از بلغم ہلیلہ کابلی شش درم آملہ افسنتین
غاریقون سقمونیا ہر یک سہ درم افتیمون پنج درم ایارہ فیقرا و تربد ہر یک ہفت درم قرنفل
یک درم تخم کرفس اسارون انیسون دو درم بکوبند و بہ عسل بسرشند شربتی یک مثقال باشد

حب افتیمون مسهل سودا بود قوی ست افتیمون دو درم غاریقون تربد خراشیده بروغن بادام
چرب کرده اسطوخودوس بسفایج هر یک درمی بکوبند و با آب بادیانه بسرشند و این شربتی باشد حب قاویه
مسهل ضعیف ست قولنج بگشاید و بادها بشکند و طبیعت نرم کند زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل دارفلفل
نارمشک مصطکی هر یک درمی و نیم سقمونیا سه درم مجموع بکوبند و بشکر بسرشند و حب سازند بمقدار نخود و
شربتی از ان وقتی اسهال کند حب تخشوی مسهل قویست اسهال صفرا و بلغم باسانی کند افتیمون هلیله زرد
از هر یک دو درم سقمونیا نمک هندی از هر یک یکدرم زعفران نیم درم صبر دو درم حب کنند شربت دو
درم و نیم حب المنتن یعنی بوی دهنده مسهل قویست ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل قنطوریون باریک
عصاره قثاء الحمار از هر یک پنج درم فرفیون ده درم جندبیدستر میل حلتیت سکبینج جاوشیر شیطرج خاکسیر
خردل از هر یک یک درم صمغها را با آب کرفس حل کنند و داروها بسرشند و حب کنند شربت سه درم
حب نفط خداوند لقوه و نقرس و قولنج و بیماریهای بلغمی را سود دارد و بادها بشکند مسهل قویست ایارج
هلیله زرد شحم حنظل بابونه بیره هزارا سفند جندبیدستر انزروت مقل اشق سکبینج جاوشیر صمغ سداب نفط سفید
از هر یک پنج درم صمغها را بنفط حل کنند شربت دو درم با آب گرم حب فرفیون مسهل قویست
خداوند استرخا و فالج را سود دارد و رطوبتهای خام که با عصبها فرود آمده باشد بیرون آرد بگیرند غاریقون
شحم حنظل فرفیون سکبینج مقل از هر یک یکدرم صبر دو درم حب سکبینج مسهل قوی ست خداوند درد
زانو و درد ورک و بهین گاه را سود دارد بگیرند تخم کرفس هزارا سفند از هر یک یکدرم سکبینج مقل
از هر یک یک درم ایارج فیقرا دو درم شحم حنظل غاریقون از هر یک یک درم شربتی از ان دو درم
حب نیل مسهل ضعیف ست قولنج را زود بگشاید حب النیل چهار و نیم درم تربد پنج درم تخم کرفس
انیسون از هر یک سه درم شربتی سه درم حب غاریقون مسهل قوی ست سده ها بگشاید خداوند
استسقا و بیماریهای جگر را سود دارد بگیرند افتیمون صبر از هر یک شش درم غاریقون چهار درم سقمونیا
سه درم فطراسالیون انیسون سالیوس تخم کرفس و قوا از هر یک دو درم شربت از دو درم تا سه درم
حب مقل مسهل ضعیف ست خداوند بواسیر و شقاق را طبع نرم کند و محرور را الموافق بود بگیرند هلیله کابلی
بیست درم مقل ده درم کتیرا پنج درم انجیر سی عدد انجیر را با آب بشویند و بپزند تا آب بنجیر شود و انجیر بکوبند
بپالایند مقل و کتیرا در آن حل کنند و بدان بسرشند حب کنند شربت هشت درم حب اصلی

مسهل قوی است هر آماسی و خنازیر نوعیکه باشد ببرد بگیرند سنبل سلیخه بسباسه اسارون مصطکی
دارچینی زعفران از هر یک یکدرم صبر شاه تره [illegible] درم [illegible] شحم حنظل از هر یک پنجدرم ملح نفطی دو درم
حب کنند چنانکه رسم است شربت یک دو درم و نیم باشد **حب ابن الحارث** پنهانی بلغمی ابرو و بهبود و
بلغمی ابرو و مرض سفید و سیاه آزموده اند لیکن شربت آن کنند است بگیرند بلیله سیاه هلیله زرد صبر
انزروت مقل سکبینج شحم حنظل از هر یک پنجدرم خردل سفر پارسی شونیز زیره کرمانی [illegible] سنگ [illegible]
از هر یک یکجد مقل و سکبینج را در آب حل کنند باقیات [illegible]
بسته و حبها کنند بحجم [illegible] یک مثقال بخورند [illegible] ایارج [illegible] اسقاط
لحی را سودا و صبر دوازده درم اسطوخودوس شش درم سقمونیا چهار درم سنبل سلیخه ترید مصطکی از هر یک [illegible] درم
یکدرم غاریقون سه درم حماما نیم درم شربت سه درم

فصل ششم در نقوعات مسهل [illegible]

که شب دویه را بخیسانند باین طریق که در سه روز بکوب کنند و بیجها را دقیق نمایند [illegible] تمام بگذارند صبح
مالیده و صاف نموده شربتی مثل ترنجبین یا شیرخشت دران حل کرده یا نه صاف نموده بیاشامند
نقوع که صفرا و تپها را دفع نماید بگیرند تمر هندی یک اوقیه مویز منقی یک اوقیه سنا مکی نصف اوقیه
بخیسانند همه را در یک و نیم رطل آب صاف نموده دو اوقیه شکر دران حل کنند یا نه صاف نموده
بیاشامند **نقوع** صداع سودا و بیرا مفید بود افسنتین ده درم [illegible] بکوبند و با سه
رطل آب گرم در ظرفی و روز در آفتاب نهند و شب جائی گرم بعد از سه روز صاف کنند بیست درم
یا ده درم روغن بادام [illegible] **نقوع** دیگر مسهل ضعیف است مسهل صفرا بود و صداع گرم را
مفید بود پوست هلیله زرد ده درم آلوی سیاه [illegible] هر یک بیست عدد سپستان سی عدد [illegible]
[illegible] بنفشه تخم کاسنی تخم کاهو هر یک سه درم خیارشنبر ده درم ترنجبین ده درم سه رطل آب گرم شبانروز
بخیسانند و طلی ازان بیاشامند **نقوع فواکه** مسهل صفرا بود آلو سیاه [illegible] هر یک بیست عدد و ترنجبین
و نبات هر یک ده درم در [illegible] آب بجوشانند و بکار برند **نقوع** که ادرار بول و طمث کند تخم خربوزه کوفته
هفت درم تخم کرفس انیسون رازیانه هر یک دو درم و نیم بکوبند با سه رطل آب در ظرفی کنند سه روز در آفتاب
دارند چهل درم ازان بیاشامند **نقوع دیگر** مسهل ضعیف است [illegible] امراض تپ [illegible] را مفید
بود و عروق را از فضول پاک کند آلو سیاه سپستان هر یک سی دانه [illegible] بست درم

تمر هندی بیست درم زرد آلو [illegible] سی درم تخم کاسنی تخم کشوث کشنیز هر یک نیم کوفته هر یک سه درم در ظرفی کنند
و آب بر آن ریزند و در آفتاب نهند و شب بجای گرم باید و صبح بعد از سه روز چهل درم نبات یا ترنجبین
بیاشامند **فصل هفتم** در سفوفات مسهل و سه از **صفت** سرداری که صفرا مسهل قوی است سقمونیا یکدانگ
و نیم ریوند چینی دو دانگ یا نیم مثقال بر مطبوخ فواکه انداخته بنوشند سرداری که بلغم که در مطبوخ ترنجبین
کنند مسهل قوی است صفت آن ترید نیم مثقال غاریقون ملح هندی دو دانگ ریوند چینی دو دانگ سقمونیا دو دانگ
سرداری سودا که با مطبوخ افتیمون دهند مسهل قوی است صفت آن غاریقون نیم درم ترید مثقال ملح هندی دو دانگ
سقمونیا یکدانگ و نصف **سفوف ملین** صفت آن ترید سه درم شکر سه درم یک و نیم درم از سفوف بوقت
سحر با آب گرم بنوشند تا اخلاط بلغم بیرون آرد و اشتها پیدا کند ایضا هیچ حنظل [illegible] بخورند سقمونیا
که درد جگر و تهیج برد مسهل میانه است اخلاطش گل سرخ هشت درم زرشک پنج درم سنبل الطیب عصاره غافث
افسنتین و رمی ریوند چینی از هر یکی دو درم قثاء از خراسانی رب السوس دو درم با سکنجبین بخورند
سفوف که بلغم فرود آرد و معده را سود دارد و فضول از تن بیرون آرد و بر سیر و گرسنگی خوردن
روا بود مسهل ضعیف است اخلاط آن صبر یکجز و شکر دو جز شربت چهار درم و اگر شربت [illegible] بخورد
تن پاک شود **سفوف** که معده را سود دارد و گرم خورده در آزار و پاک کند اخلاطش هلیله کابلی
آمله پاک کرده [illegible] کابلی از هر یکی ده درم ترید سفید کوفته بیخته سی درم فانید [illegible] و با شربتی
دو درم **سفوف** که بیمار الجبین [illegible] حجر را که از گرمی بود و سود دارد اخلاطش هلیله زرد ده
درم تخم کشنیز تخم کشوث تخم خیار با درنگ از هر یکی دو درم [illegible] ریوند چینی از هر یک یکدرم سقمونیا
نیم درم و این یک شربت است **فصل هشتم** در لعوقات مسهل **لعوق خیار شنبر** ذات الریه ذات الجنب
را سود دارد اخلاطش فلوس خیار شنبر بیست درم در اندکی آب گرم حل کنند و بپالایند کتیرا
پنج درم صمغ پنج درم سوده با قلا ده درم مغز بادام شیرین کوفته ده درم نبات سوده بدان شیره
و مقداری روغن بپیچانند و بر بنهند و بپزند تا روغن در وی آمیخته شود بکار برند **لعوق سپستان**
مسهل ضعیف است جهت خشونت حلق و سرفه و ذات الریه و ذات الصدر سود مند بود اخلاط آن سپستان
فربه بیست سه دانه [illegible] چهل درم فلوس خیار شنبر ده مثقال فرنج مشک نیم کوفته چهل درم
مجموعه را اندر شش رطل آب بپزد تا دو رطل بماند بعد از آن از دست بمالند و صاف کنند و نیم من قند سفید

بر سر وی کنند بقوام آورده بنوشند این یک شربت است لعوق زوفا مسهل ضعیف است سودمند
بود جهت یبوست و سرفه کهن و سینه و شش را و اخلاط غلیظ را پاک کند صفت آن بی ساز و زوفا خشک از هر یک
هشت درم ابی سار انیسون کوفته کنند و با سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل باز آید از دست بمالند و صاف کنند
و نیم من قند صاف کرده بر سر آن کنند و بقوام آورده بنوشند این یک شربت است فصل نهم سکنجبینات
مسهل سکنجبین ساده که اسهال صفرا کند و تب را زائل گرداند و تشنگی بنشاند و بلغم پاک کند و محرور را
موافق بود ولیکن باه را مضر بود و بالای جبیره میخورند جهت تسکین صفرا و مسهل ضعیف است ضعف و
بستانند قند صاف کرده یک من و سرکه سفید ربع من بر سر آن کنند و نیم من گلاب یا ندارند اول آن بود
در دیگ سنگین بپزند و بقوام آرند و سرکه در اول باید کرد تا چون تمام شود و سرکه خام نشود
سکنجبین که اسهال صفرا کند مسهل ضعیف است اخلاطش سرکه و انگبین یا سرکه با شکر یا انگبین ساده یکی باشد لیکن گلاب
پیشتر کنند مقدار صد درم یا نیم من اگر سکنجبین باشد چهار درم سقمونیا و چهار درم عصارهٔ قثاء الحمار در خرقه
کتان بسته در دیگ افگنند هر ساعت بمالند تا بهی شود و دو درم بیخ بادیان و یک درم بیخ کرفس با آن در افگنند
و بقوام آرند پس خرقه و بیخها از دست بر دارند شربت یک وقیه با گلاب یا با جلاب و اوقیه بر ند جلناه
ده درم است و در یک شربت یعنی خوراک باید ربع دانگ سقمونیا باشد و دانگی عصاره و قثاء الحمار و اگر
عصاره و قثاء الحمار نباشد با رب هلیله کنند و با رب تربد و بیخ بادیان و کرفس اصلاح سقمونیا است صفت
سکنجبین که اسهال بلغم کند اخلاطش سکنجبین بزوری بسازند لیکن سرکه عسل کنند و آن نسبت که
بعسل پرورده باشد و مقدار پنج آثار تخم معصفر پاک کرده بکوبند و حلتیت یعنی شیر و آن با سرکه و آب بیامیزند
و بپزند چنانچه رسم است و در چنین نسبت درم رب بد در خرقه بسته در دیگ افگنند و هر ساعت بمالند با خرقه یکی
کرده پس بر دارند شربت ده درم یا پانزده درم صفت سکنگبین که اسهال کند و خداوند استسقا را سود دارد و
اخلاطش فلفل الخمر ده آثار آب صافی نیم من برگ با فریون تازه یک اوقیه در سرکه و آب فرغار کنند یعنی نگاه دارد
یک هفته پس بجوشانند بآتش نرم بپالایند و یک من شکر طبرزد برو افگنند و بقوام آرند و اگر بعوض آب گلاب
کنند و پنج آستار با کثیر عصاره آبی با آن یار کنند سخت لطف شود و این جمله ده شربت تمام بود
سکنجبین افتیمونی خداوند مالیخولیا را سود دارد و مسهل ضعیف است اخلاط آن افتیمون سی درم
در خرقه پوری بندند جداگانه بسفایج کوفته سی درم در خرقه پوری تیز بندند و یک من شکر و

صد درم غل الحجر و یک من آب در دیگ بکنند و چهار درم خربق سیاه کوفته بیخته در خرقه دیگر بسته فگنند و
با آتش نرم بجوشانند و کف بر دارند تا بر دیگ آن بنحوا هر رسید بعد ازان خرقه افیتمون در فگنند و هر ساعت
خرقها بسته بمالند تا قوت دارد و بیرون می آید چون تمام قوت بازده هر خرقها از وی بر دارند و بفشارند و
نگاه دارند شربت از وی بیست درم نافع بود **فصل دهم** در ایارجات مسهل ایارهٔ فیقرا مسهل بلغم است قوت
امراض سر و معده و قولنج و اوجاع مفاصل و فالج و لقوه را سفید بود صفت آن مصطگی زعفران حب بلسان
سنبل اسارون سلیخه دارفلفل دارچینی عود بلسان هر یکی دو درم صبر سقوطری مثل همه مجموعه بکوبند و باهم
بیامیزند و یکمثقال ازان استعمال کنند **ایارهٔ جالینوس** شحم حنظل غاریقون اصل الغافث بیان
کرده سقمونیا هر یک شانزده درم بسفایج افتیمون مقل مازریون سلیخه فراسیون هر یک سه درم سکبینج
زراوند طویل فلفل دارچینی جاوشیر جندبیدستر فطراسالیون هر یک چهار درم بکوبند دو مثقال ازین
شربتی باشد **ایارهٔ لوغاذیا** مسهل قویست تنقیه بدن از فضلات غلیظ لزجه کند و سکته و فالج و لقوه
و رعشه و جذام و داء الثعلب و داء الفیل و امقید و اوجاع مفاصل و برص و بهق و حمی دوازده و تغییر عقل
و وسواس و امراض کلیه و مثانه را نیک بود صفت آن شحم حنظل پنج درم بصل بیان کرده غاریقون سقمونیا
و حاشا و خربق سیاه تربد فراسیون جعده سلیخه فلفل سفید و سیاه دارفلفل زعفران دارچینی سکبینج بسفایج
جندبیدستر فطراسالیون زراوند فستین سنبل حماما زنجبیل جنطیانا اسطوخودوس هر یکی دو درم افتیمون
کمادریوس مقل صبر سقوطری هر یک سه درم بکوبند بعسل بسرشند شربتی چهار مثقال با جلاب افتیمون بسفایج
زوفا پوست هلیله کابلی گاوزبان اسطوخودوس **ایارهٔ روفس** مسهل قویست داء الثعلب را مفید بود
تنقیه بدن از سودا و بلغم کند شحم حنظل کمادریوس بیست درم صبر سقوطری پنج درم خولنجان ۵ درم سکبینج جاوشیر
هر یک شش درم فطراسالیون زراوند مدحرج فلفل ابیض سلیخه فلفل دارچینی زعفران جعده هر یکی دو درم
چنانچه که گفته شد بسازند شربتی دو مثقال تا چهار مثقال **ایارهٔ شیخ الرئیس** اخراج بلغم و سودا کند و
مسهل قویست خربق سیاه یک درم شحم حنظل مثقالی صبر پنج درم ملح هندی درمی و نیم و غاریقون مثقال حجر ارمنی
نیم مثقال ورق گل درمی فلفل سفید مثقال زنجبیل دو مثقال وج حماما اسارون حاشا حب بلسان بیخ تخم کرفس
و دوقو تخم گندر هر یک سه درم گاوزبان ۵ درم تخم سیاه اصفر تخم تخم فرنجمشک بالنگو تخم نعناع هر یکی دو درم افتیمون
درمی و نیم بکوبند و به عسل بسرشند و شربتی یکمثقال باشد بعد از شش ماه بکار برند **ایارهٔ ارکاغانیس**

مسهل قویست اسهال بلغم و سودا میکند و همه بیماریهای بلغم و سودا وی و غلیظ و خام را سود دارد و آبهای
فرود آمدن آب بدارد و خداوند درد معده و درد شکم و رحم را و در طبیخ سداب سود دارد و خاصه اگر سه قیراط
جند بیدستر بروی یا درست کنند و اگر چهار قیراط عصاره قثاء الحمار با وی ترکیب کنند و با و آب افتیمون
ترکیب نمایند سود دارد و اگر خداوند قوبا را در طبیخ شاهتره داخل کنند نیز سود دارد و اخلاطش شحم حنظل سه
و دو درم فطراسالیون مطبوخ و دوس خربق سیاه کمافیطوس سقمونیا بلبلا اسیا از هر یکی دو درم بسفایج الفار
شکوفه فیون عاقرقرحا صبر جنطیانا فطراسالیون اشق با و شیر از هر یک یک سه قیه چهار دانگ ... دارچینی
سنبل از خربزه کوهی زراوند مدحرج از هر یک دو درم با انگبین سرشته حبها کنند شربت چهار
مثقال شادریطوس مسهل قویست این نام ملکی است که در عهد او ساخته اند و از داروهای شریف و
قدیم است پیش از عهد جالینوس ساخته اند همه انواع سوء المزاج را که از سردی و تری خیزد سود دارد و قولنج بگشاید
و اسهال بهیچ کند و حیض فرود آرد و فراموشی زائل کند و بعضی جذام و استسقا را که از سردی و ضعف جگر
باشد باز دارد و درد معده و جگر و سپرز و کلیه و رحم سود دارد و خداوند صرع یکعدس با آب شهد حل کنند و در بینی
چکانند و خداوند لقوه را همین سود دارد و شربت چهار مثقال در طبیخ افتیمون و غاریقون پس از شش ماه استعمال
کنند اخلاطش صبر سقوطری پانزده درم غاریقون بیست درم زعفران دارچینی و مصطکی روغن بلسان از هر یک
سه درم ریوند چینی یکدرم سنبل جنطیانا رومی فقاح اذخر از هر یک دو درم قسط کمافیطوس افتیمون از هر یک چهار درم
اسارون سلیخه سقمونیا از هر یک شش درم سنبل سه درم و نیم حماما از هر یک یکدرم با انگبین مصفا بسرشند
شربتی از دو چهار درم است **فصل یازدهم** در مطبوخات مسهل مطبوخ فواکه مسهل ضعیفست اسهال صفرا
کند صفت آن سنا مکی هفت درم بنفشه پنج درم گل سرخ پنج درم پوست هلیله زرد چهار درم افسنتین رومی
سه درم تخم خیارین سه درم تخم کاسنی تخم کشوث نیلوفر پوست بیخ کاسنی سه درم پوست بیخ رازیانه سه درم
عناب بیست دانه سپستان سی دانه آلو بخارا ده دانه آلوی سیاه ده دانه مشمش ده دانه تمر هندی پنج مثقال
زرشک ده درم مویز منقی ده درم جوشانیده صاف نموده پس ترنجبین پنج مثقال شیرخشت خراسانی پنج
مثقال طاوس ده مثقال خیارشنبر روغن بادام چرب کرده معجون بنفشه ده مثقال اضافه نموده بنوشند
و اگر قوی تر خواهد سقمونیا مشوی یکدانگ و نیم ریوند دو دانگ یا نیم مثقال هر دو یا یکی از اینها زیاده کنند
بحسب حدس و مرض یا ده اگر در شربت خیارشنبر زیاده کنند شاید و اگر زیاده خواهد سنا مکی

دو مثقال زیاده کنند مطبوخ غاریقون مسهل ضعیف است اسهال بلغم کند صفت آن سنامکی
گل سرخ بنفشه پوست هلیله زرد و بلیله کابلی و هلیله سیاه از هر یک پنجدرم تربد موصوف از یک مثقال
تا دو مثقال بحسب حدس بسفایج فستقی چهار درم قنطوریون دقیق و غلیظ چهار درم افتیمون چهار درم
افسنتین رومی چهار درم گاوزبان سه درم بادرنجبویه سه درم جعده سه درم بیخ رازیانه بیخ کرفس بیخ کبر بیخ
اذخر رازیانه انیسون تخم کرفس از هر یک سه درم تخم کشوث یکدرم زرنباد یکدرم زنجبیل سنبل الطیب از
هر یک یکدرم مقل بیست و یکدانه سپستان سی دانه انجیر مشمش از هر یک ده دانه جوشانیده صاف نموده پس
شیرخشت بیست مثقال ترنجبین بیست مثقال گلقند عسل پنج مثقال معجون بنفشه ده مثقال شربت دینار پنج
مثقال دران حل نموده بنوشند و اگر احتیاج شود نیز دارو بلیغی دهند مطبوخ افتیمون مسهل ضعیف است
اسهال سودا کند و اخلاط سوخته و امراض سوداوی را نافع بود و اخلاط آن سنامکی هفت درم بنفشه دو درم
گل سرخ پنجدرم هلیله سیاه چهار درم هلیله کابلی هلیله زرد از هر یک چهار درم تربد موصوف افتیمون پنجدرم
اسطوخودوس سه درم بسفایج فستقی قنطوریون دقیق شاهتره از هر یک چهار درم رازیانه تخم کاسنی سه درم
تخم کرفس دو درم انیسون پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کاسنی بیخ کرفس بیخ اذخر تخم کشوث از هر یک سه درم
عناب سپستان هر یک بیست دانه مشمش پنج دانه اجاص صغار ده دانه کبار ده دانه انجیر سفید زرشک
تمر هندی از هر یک ده دانه جوشانیده صاف نموده پس ترنجبین ده درم شیرخشت ده درم خمیره بنفشه پانزده درم
گلقند پانزده فلوس خیارشنبر ده درم مدبر حل نموده بنوشند مسهل ضعیف است اسهال بلغم کند سنامکی
گل سرخ بنفشه پوست هلیله زرد و سیاه و هلیله کابلی از هر یک پنجدرم تربد موصوف یکمثقال تا دو مثقال
بحسب حدس بسفایج فستقی چهار درم قنطوریون دقیق و غلیظ افتیمون افسنتین رومی از هر یک چهار درم گاوزبان
بادرنجبویه جعده بیخ رازیانه بیخ کرفس بیخ کبر بیخ اذخر رازیانه انیسون تخم کرفس هر یک سه درم تخم کشوث زرنباد
زنجبیل هر یک یکدرم سنبل الطیب یکدرم مقل بیست و یک دانه سپستان سی دانه انجیر ده دانه مشمش ده دانه
جوشانیده صاف نموده پس شیرخشت و ترنجبین هر یک بیست مثقال گلقند عسل پنج مثقال معجون بنفشه
ده مثقال شربت دینار پنج مثقال دران حل نموده بنوشند و اگر احتیاج شود نیز داروی بلیغی
دهند مطبوخ هلیله مسهل صفرا بود سنامکی پنجدرم بیخ مهک سه درم هلیله زرد و کابلی هر یک
هفت درم تخم کاسنی نیلوفر بنفشه هر یک سه درم مویز طائفی ده دانه عناب ده عدد سپستان آلو سیاه

هر یک بست عدد و خیارشنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم **مطبوخ غاریقون** مسهل سودا و بلغم غلیظ
باشد پوست هلیله زرد ده درم پوست هلیله کابلی و سیاه هر یک هفت درم هلیله آمله هر یک چهار درم مویز طائفی
ده درم آلو سیاه ده عدد گاوزبان بادرنگبویه غافث اسطوخودوس هر یک سه درم بسفایج نیکوفته دو درم
غاریقون یک درم افتیمون دو درم **نوع دیگر** مسهل ضعیف است پوست هلیله کابلی و سیاه تمر هندی
هر یک ده درم هلیله آمله غافث افسنتین گاوزبان بادرنگبویه هر یک چهار درم آلو بست عدد مویز طائفی
هشت درم سناء مکی هفت درم اسطوخودوس کماذریوس بسفایج هر یک سه درم رازیانه انیسون
قرنفل ساذج هر یک درمی فرنجمشک دو درم افتیمون هفت درم بجوشانند و صاف کنند غاریقون
صبر سقوطری هر یک درمی ملح نفطی حجر لاجورد هر یک دو دانگ شحم حنظل دانگی نیم شکر ده درم بر سر آن
بپزند و بیاشامند **مطبوخ خیارشنبر** مسهل ضعیف است اخلاط رقیق و صفرای حاره را دفع کند پوست
هلیله زرد هفت درم تمر هندی مویز طائفی هر یک پانزده درم آلو سیاه عناب هر یک ده عدد ورق گل پنج درم
خیارشنبر پانزده درم **مطبوخ سورنجان** اخلاط محترق بلغم لزج دفع کند و اوجاع مفاصل را مفید بود شاهتره
هفت درم بیخ کرفس سورنجان روباه تربک هر یک پنج درم تربد رازیانه تخم کاسنی بنفشه هر یک سه درم انجیر
عناب هر یک ده دانه سپستان بست عدد گلقند خیارشنبر ترنجبین هر یک ده درم **مطبوخ شاهتره**
خداوند گر و خارش را سود دارد اخلاطش هلیله پانزده درم سناء مکی شاهتره از هر یک پنج درم افتیمون چهار
درم مامیران چینی دو درم افسنتین سه درم گل سرخ تخم کشنه یعنی تخم ساگ سرخ بسفایج از هر یک
سه درم تربد چنانکه رسم است و مقدار ترنگبین ترکیب کنند **فصل دوازدهم** اگر چه اطریفلات
جمیع مسهل است لیکن در سر و ذائقه کلی میکنند **اطریفل افتیمون** مسهل ضعیف است خداوند بیماری سودا را سود
دارد و سیاهی مو سیاه نگاه دارد و یاد منفعت شود اخلاطش آن هلیله کابلی بست درم هلیله آمله هر یک ده درم سناء مکی
افتیمون تربد هر یک پنج درم شیطرج سه درم بسفایج دو درم انیسون نمک نفطی از هر یک دو درم با انگبین
بسرشند شربتی چهار درم **اطریفل شاهتره** خداوند گر و خارش و سعفه را سود دارد مسهل ضعیف است
اخلاطش هلیله زرد و سناء مکی شاهتره ثلث جزو افسنتین رومی یک جزو همه بکوبند و کشمش را کوفته ادویه
مذکوره را قل نموده بسرشند شربت جید بکوز بعضی مردمان شاهتره و سناء مکی از هر یک نیم جزو کنند و
بجای افسنتین ملیده ریوند چینی دو درم و بیت کثیر کنند و بکشمش بسرشند و با بست درم طبیخ عناب

و هند و بعضی دیگر بلیلهٔ زرد و کابلی و بلیله آمله و شاهتره از هر یک جزو کنند و همه بروغن گاو چرب
سازند و بگشنیز بسرشند شربت چهار درم تا پنج درم **فصل سیزدهم** مسهل جوارش سفرجل مسهل ضعیفست
مقوی معده و قولنج را بگشاید و باد را بشکند سفرجل پوسیده یک رطل پاره کنند و در دو من خل یا شراب
یا ستانند بجوشانند و بعد از آن بکوبند و بفشارند و صافی کنند و با رطلی عسل بقوام آرند آنگاه زنجبیل و
دارچینی و دار فلفل از هر یک دو درم اهیل قاقله و زعفران هر یک سه درم مصطگی پنج درم سقمونیا ده درم
تربد سی درم بکوبند و در میان ریزند تا بهم آمیخته شود آنگاه فرو گیرند و در میان آتش نهند تا بریان شود و
آنگاه چهار درم از آن تا یک درم سقمونیا شش درم فلفل پنج درم زنجبیل بکوبند و به عسل بسرشند شربتی از آن یک درم
باشد جوارش کمونی قولنج و اوجاع معده را مفید بود و بورهٔ ارمنی زیرهٔ کرمانی فطراسالیون زنجبیل
فلفل هر یک دو درم و نیم مغز بادام سداب هر یک ده درم سقمونیا بریان کرده پنج درم بکوبند و خرما دانه
بیرون کرده بیست درم شیار زند و در شل خرما بیاسانند تا حل شود پس بپالایند و با عسل بیامیزند و ادویه
بران بسرشند شربتی پنج مثقال باشد جوارش شهریاران مسهل ضعیفست و برودت معده و
کبد را مفید بود و قولنج بگشاید و طبیعت نرم کند شیطرج زنجبیل فلفل دار فلفل قرنفل قاقله صغار و کبار قرفه
سادج نانخواه مصطگی دارچینی سنبل سلیخه تخم کرفس زیاده انیسون هر یک شش درم افتیمون بدر هر یک
دوازده درم سقمونیا قند سفید شصت درم بکوبند و بسرشند شربتی پنج مثقال جوارش طباشیر صفت آن
ورق گل سرخ ترنجبین هر یک شش درم طباشیر کتیرا هر یک دو درم نشاسته سه درم بکوبند و با ترنجبین
معجون سازند **فصل چهاردهم** در شرابهای مسهل شراب ورد مسهل ضعیفست حمیات صفراوی را
مفید بود و تسکین عطش و تلیین طبیعت کند ورق گل سرخ تازه چهار من در خمره و آن ظرفیست تنگ برابر کوزه
کنند و ده من آب گرم بر سر ریزند و بجوشانند تا طعم و بوی گل با آب رود پس صافی کنند و هر یک من آب را
دو من قند بجاشنی نهند بقوام آرند و اگر مقدار آن که صافی کنند چهار من دیگر ورق گل در آب تر نهند و بجوشانند
و صافی کنند پس با قند بقوام آرند آنرا شراب ورد مکرر گویند و اسهال و فائده او بیشتر بود شراب بنفشه
مسهل ضعیفست تپ صفراوی و سعال و ذات الصدر و ذات الجنب را مفید بود و تلیین طبیعت دارد برگ
کنند بنفشهٔ تازه یک من در چهار من آب بجوشانند و صافی کنند و هر یک من آب را دو من قند بجاشنی نهند
و بقوام آرند خمیرهٔ بنفشه صفت آن برگ بنفشه سبک بمالند و نیم من آب را یک من شیرهٔ قند بر سر کنند

و در آفتاب نهند **شراب انار** مسهل میانه است بگیرند آب انار ترش و شیرین از هر یک یک من
تربد سفید تراشیده و نیم من کوفته دو اوقیه تربد را در خرقه بندند و در آب انار افگنند و بجوشانند تا
آب طعم تربد بگیرد و پس خرقه را بمالند و بیفشارند و بیرون اندازند و یک من شکر بروافگنند و کف بردارند و یک درم
سقمونیا در خرقه بندند و یک درم زعفران در شربت افگنند و بمالند تا خرقه تهی گردد شربت یک اوقیه
تا دو اوقیه **شراب آلو** مسهل ضعیف است آلو سیاه صد عدد عناب گرگانی دانه بیرون کرده سی عدد
خرما هندی پاک کرده هر جا خرما هندی است مراد آن تمر هندی است سه اوقیه دو اوقیه تربد جداگانه در خرقه بندند و
همه در پنج من آب صافی بپزند تا دو بهر [illegible] و یک بهر بماند بپالایند و سی اثار ترنجبین و نیم من شکر بروافگنند
و کف بردارند و یک درم سقمونیا و نیم درم زعفران در وی ریزند و نگاه دارند **شراب تربد** مسهل ضعیف است
اسهال بلغم کند بگیرند تربد سفید گزیده تراشیده نیم کوفته صد درم در شیشه کنند و آب صافی بر سر آن کنند
چنانکه پنج انگشت بالا آید و بر او باشند و سه روز در آب نهند و بپالایند دیگر باره آب تازه کنند و سه روز
دیگر در آب نهند همچنین آب تازه میکنند تا تربد را هیچ شیره نماند پس یک من شکر درین آب نهند و بقوام آرند شربت
دو اوقیه تا سه اوقیه و اگر سقمونیا بر نهند بوقت حاجت صواب باشد و اگر بدان بادیان کنند بهتر باشد
و اگر بر تربد بیست درم زنجبیل نیم کوفته یار کنند اسهال بهتر کند **شراب افسنتین** مسهل ضعیف است
معده و ضعف او سپرز را و جگر و صلابت را سود دارد و طبع نرم کند بگیرند شراب کهن سه من انگبین مصفا یک من
شراب را بر آتش نرم کنند و انگبین در وی افگنند تا بگدازد و بگیرند قسط مصطکی اذخر سافج هندی سنبل گل سرخ
صبر غافث [illegible] از هر یکی دو درم افسنتین ده درم زعفران یک درم همه نیم کوفته در خرقه بندند و درین
شراب انگبین افگنند و جوش چندان بدهند بسیار و همه در قرابه کنند و با خرقه دارند و هفت روز در آفتاب
نهند و هر روز آن خرقه را بجنبانند و بران شراب افگنند روز هفتم خرقه بیرون آرند و شراب بوقت
حاجت بکار دارند شربت یک اوقیه باشد **شکر بنفشه پرورده** مسهل ضعیف است غذا ندهد گرم را
سود دارد و سر را نرم کند بنفشه تازه و اقماع او یعنی سبزی ته گل دور کنند بر یک جزو بنفشه دو جزو شکر
کوفته برافگنند و بمالند چنانکه گلشکر را در آفتاب دارند و هر روز بجنبانند تا تمام شود **گلقند** مسهل معتدل
و دافع بلغم بود آنرا دو قسم سازند یک قسم است که در آفتاب تیار میشود صفت آن ورق گل یک من قند سفید
ربع من یا نصف من هر چند کثیر و رقیق بود قوتش بیشتر بود درهم کوفته از غربال گذرانیده چهل روز

را آفتاب گذارند قسمی دیگر آنست که در آتش پزند صفت آن ورق گل یک من قند ربع من در دیگ
کرده آتش دهند و کفچه زنند تا مخلوط شود **فصل پانزدهم** در اقراص مسهله قرص طباشیر
مسهل ضعیف است طبیعت را نرم کند و حمیات محرقه و سعال و تشنگی را مفید بود طباشیر دو درم
ترنجبین تخم خیارین بکوبند هر یک درمی و نیم نشاسته صمغ عربی خشخاش سفید کتیرا هر یک نیم درم بکوبند
و بلعاب اسپغول بسرشند و شربتش یک مثقال باشد قرص بنفشه مسهل صفرا و بلغم بود و صداع و درد را مفید
مسهل ضعیف است بنفشه دو درم تربد یک درم بیخ جهار یک درم هلیله زرد نیم درم سقمونیا بریان
کرده نیم دانگ بکوبند و بآب بسرشند و این شربتی باشد قرص گل مسهل ضعیف است اسهال صفرا
کند بگیرند گل سرخ ده درم رب السوس نیم درم سنبل سه درم سقمونیا سه درم مصطکی دو درم بسرشند
و اقراص سازند شربت و نیم با جلاب یا آب سرد بکار برند قرص مازریون مسهل ضعیف است کسانی را
تب گرم طبع خشک باشد سود دارد و طبع فرود آرد اخلاطش مازریون مدبر آرد جو هلیله زرد شکر طبرزد
در هم است شربت یک مثقال با جلاب یا شربت بنفشه دهند اقراص غاریقون سبز غلیظ را بگذارد
اخلاطش غاریقون پنج درم طباشیر انبرباریس از هر یک دو درم گل سرخ پنج درم عصاره غافث سنبل
نمک مغسول ریوند چینی پوست بیخ کرفس بزر کرفس غار کرده و خشک نموده از هر یک یک درم و نیم اقراص کنند
و از این اقراص دو درم با سکنگبین دهند **فصل شانزدهم** اندر تدبیر شیافها که مجموعه رودها را پاک
می کنند شیاف ماده نزدیک را فرود آرد و فعل آورد و اثر کند اگرچه شیاف را از داروهای قوی
سازند قوت آن بدان حد برسد که از قعر تن با دماغ فضله آورد و درد ببرد و لیکن تمام ترین منفعت او
اندر پشت و کمرگاه و درد سرین و حوالی آن باشد و برای هر شخصی شیاف خرد و بزرگ موافق آن سازند
طریق ساختن شیاف آنست که اجزا را کوفته با قند سیاه و نمک آمیخته معجون سازند بدین طریق است
که قند سیاه را بر آتش گذارند تا قوام آمد بقدر سه ساند اجزا و نمک آمیخته بقدر سه انگشت شیاف ببندند
اما بدانکه داروهایی که اندر شیافها بکار دارند پنج گونه است یکی دارو خشک است و آن کوفتنی است
چون بوره و نمک و برگ سداب خشک و برگ پودنه کوهی خشک و زیره بنفشه و شحم حنظل و سقمونیا و
سرگین موش و عصاره قثاء الحمار دوم با صمغها است که آنرا حل باید کرد چون سکبینج و جاوشیر و اشق و
حلتیت سوم رطوبتها است که سخت دارد با خشک بان تر کنند پس بسرشند چون آبکامه و آب گندنا

وطبخ حلبه و آب ترب و زهره گاو و لعاب تخم کتان و شیر انجیر چهارم حقنه‌هاست که بهر دارو با بدان نشیند
چون انگبین بقوام آورده ترنجبین دارو هاست که آنرا نا کوفته و حل کرده بگیرند و آنرا بشکل و اندازه شیاف
تر اشند چون صابون در چنین و آن مرویست و ترتیب انواع آن و بدانکه بسیار پیچ و جهد بیار آید و اندر حقنه
داخل کنند پس چون خواهد که شیاف بسازد دارو ها کوفتنی را باید کوفت که باید تر کنند یا با انگبین یا فانید و
یا از چنین بسیر شند و اگر باشند صمغها آنرا حل کنند و اگر ریاح غلیظ را مفید بود زهره گاو و بوره و قنا و انجبار هر یک
دو درم بکوبند و بشکر بسرشند لوعد بکار بجر وری مزاج را مفید بود و در عقب مسهلی که تقصیر کند بکار برند
ترنجبین پنج درم بوره ارمنی صابون نطبی نمک هر یک دو درم بکوبند و بشکر بسرشند لوعد بکار قولنج بلغمی را
سفید بود سکبینج مقل شحم حنظل مساوی بکوبند و بشکر بسرشند **فصل ششم** دارو ها حقنه و انواع دارو ها
و چون دارو شیاف باشد لیکن فعل حقنه قوی تر باشد و زودتر بجایگاه رسد و ثفل غلیظ بالای تن
فرود آرد و بدانکه کسی که طبع خشک و نا بالغی باشد که او را بدان سبب داروی مسهل نتوان داد چون ضعیفی
معده پدید آید غثیان و ضعف بسبب دارو خوردن بهر سه خاصه که امعاء را و ثفل را دفع کند چنانچه باید
غرض از داروی مسهل تمام نشود و او را حاجت بحقنه شود کسی که بر سر زخمی افتاده باشد یا اندر دماغ
آماسی باشد حقنه سخت سود مند بود از مسهل از بهر آنکه ماده را از دماغ فرود کند و آنرا که معده ضعیف باشد یا غثیان
آید از دارو پیش از حقنه شربتی که معده را قوت دهد بباید داد تا داروی از معده باز دارد و اگر در درد گرده بود
بیمار را بقفا باز خوابانند و حقنه بکار برد و سر بر بالش بلند نهند چنانکه گردن و پیدا و افراشته باشد
و سرین او نیز بر بالای بالشی باشد و میان پشت او بر زمین و سینه بر بالش نهند و حقنه کنند و بباید که انگشتان
و سر حقنه را بروغن چرب کند و مشک حقنه را آهسته آهسته بفشارد و بیمار باید که دران خود را نگاه دارد تا سعال
و عطسه نکند و اگر دارو که در معده رفته زود بر آید حقنه را اعادت کند باید که داروی حقنه اندک نباشد که بموضع
نرسد و بسیار هم نباشد که سستی و نفخ و بیقراری باشد که زحیر آرد و اگر سخت گرم باشد غشی و اسهال خون
آرد و اگر سخت سرد باشد باد و نفخ کند و اجابت نشود و اگر غلیظ باشد روده را آلوده کند مثانه را زحمت دهد
و بر نیاید و اگر سخت رقیق منفعتی نکند و مقدار معتدل از جوشانیده که برای حقنه طیار کرده اند پنجاه مثقال است
و آب سبوس و نطرون روده را از ثفل پاک کند و طبخ چقندر با زیت هم این فعل کند و هفت درم بوره
یا ده درم فانید گداخته و ده درم روغن تازه قولنجهای صعب را بگشاید و اندر حقنه غذا و ندر و معده

و درد دندانها و بندها و خداوند سده و قولنج ضعیف بلغمی را از قنطوریون چاره نباشد از بهر آنکه همه خلطها را
لطیف کند و از عسل و روغن نیز چاره نیست و از تخمها تخم حلبه و هزار اسفند و تخم سداب و زنیره سخت نافع بود
و اندر بعضی حقنها از آنجا منه نیز چاره نیست و گاه باشد که سرگین کبوتر یا فرفیون یا جند بیدستر دو درم بکار دارند
و از بهر درد سر و شقیقه کهن و مالیخولیا و ترس و از بهر درد چشم و گوش از شحم حنظل چاره نیست اندر حقنه صاحب
مثانه پوره باید کرد و نمک از نیتها محترقه روغن گل با آب نیمگرم حقنه و از بهر خداوند تپ دق کبرسن بلعاب ها
سرد و لشکاب حقنه کنند و از بهر سوزش روده‌ها و ریش آن از طبیخ خشخاش و روغن حقنه سازند و اندر شحم حقنه
افیون و آب کشنیز تر شاید داد از بهر آنکه خدر و سستی تولد کند و باشد که بیم هلاک بود و از بیخ ارزوها بمقدار
شربت بگیرند و باقی چند بن طبیب و اندیشه است که آب تقدیر یعنی بصد مثقال کنند تا بقدر هفتاد مثقال باقی
بماند بعد از آن بکار برند **فصل سیزدهم** اندر استفراغ و طلاها محمد بن زکریا گوید طلاها که شکم را بالند طبع نرم
کند موم روغنی است که از روغن بید انجیر و موم زرد و دردی روغن زیت و مشتج خانه مگس انگبین سازند و
عصاره قثاء الحمار یا شیره سقمونیا یا شحم حنظل یا زهره گاو و این همه یا یکی از اینها با دو شیر بدین
روغن نیم‌سود و طلا کنند و استفراغ تمام حاصل آید و اندر کتاب سکندر نیز گرده هرگاه که خداوند تپ را طبع
خشک باشد یا اندر شکم آماس باشد یا ان سبب طبع باز گرفته شود و روغن تازه با آب نیمگرم و هند و لیسا یکی
از ان با آهستگی اندر ناف و شکم و پهلوها او بمالند طبع گشاده شود **فصل چهاردهم** در ادویه مسهلا اسرار
اطبا جهت بعضی کسان خصوصاً با اهل تنعم کراهت از خوردن مسهلات طبیعت ایشان نفرت داشته باشند
حکما بعضی ادویه دیگر را اعتبار کرده اند که بطلاها و ضمادها شکم نرم گرداند جهت اطفال شائع و جماعت
که عادت بخوردن مسهل نکرده باشند مناسب بجهت طلا مشت نقل میکنند این هر چهار ایستاند یک کف ترمس که
آن با قلا مصری است بکوفته مقشر سازند و آرد کرده و در دیگ مس اندازند و یک من شیر تازه بر وی ریزند آنقدر
که بدو انگشت برآید بالای ترمس بعد از ان کفچه نهند تا بقوام شیر بخورد و بعد روغن گاو داخل کنند تا آنرا انبد ند
و آنرا در خرقه بمالند و اگر بر ران ضماد کنند اسهال صفرا نماید و اگر بر سر معده اندازند سودا برآید و اگر
با بین الورکین ضماد نمایند بلغم خام دفع نماید و چون خواهند که اسهال منقطع گردد خرقه را تر دارند و موضع
ضماد را با آب سرد بشویند و این ضماد از اسرار مکتوم اطبا است جهت اطفال مشائخ و هوک مناسب دارد
ضماد مسلوبه که چون بر معده اندازند قی آرد و اگر بر ناف ضماد کنند اسهال نماید و اگر بر عانه نهند بول آید

صفت برنج کابلی هندی با برنگ گویند وعصاره قثاء الحمار از هر یک سه مثقال خربق سفید مرداسنگ از هر یک چهار مثقال پیه بز پنج درم روغن زیت ده درم موم پنج درم موم را در روغن زیت بگدازند و باقی ادویه را بدان مخلوط سازند و کاغذ را باین ضماد آلوده ساخته بر موضعه مطلوب نهند هلیله مسهل آن هلیله بود که چون در دست گیرند اسهال کند و چون از دست بردارند اسهال نباشد **صفت** چنانست که حکمای هندوستان آنها را جوگی مینامید اختراع کرده اند و این عمل لطیف است در بوته حنظل که یک حنظل داشته باشد آن حنظل بشگافند و دو هلیله کابلی که بزرگ باشد داخل کنند تا چهل روز در زمین سرگین آرند و بجوشانند و همچنین بار دوم در حنظل دیگر کنند و از بوته آن حنظل جدا کنند و بار سوم در حنظل دیگر کنند همچنان در بوته باشد و آنجائی که شگافته باشد بر بالای آن پنبه بگذارند و هر بار که بردارند بگذارند بجوشانند و خشک کنند و اگر تو آنرا بدست گیرد همچنان بود که داروی مسهل خورده باشد و چون خواهد که هلیله را از دست بگذارند و این تجربه بسیار مجرب است و این نقل است از کتاب نزهة القلوب **فصل بیستم** اندر ساختن ماء الجبن که بفارسی آب میگویند بستانند شیر تازه بامثال سکنگبین بجوشانند و بچوب بید انجیر نمی توانند تا بجوشد و بست درم سکنگبین یا ده درم آب غوره نیز درکرده بر وی باشد تا شیر را بسرد و آب شیر از وی جدا شود و در خرقه انداخته بچکانیده بگیرند و از بهر سکنگبین حرارت اگر تخم خرفه در ماء الجبن باید و نیم رطل درم و دو دانگ صندل سوده و حبه کافور اندرین شربت بدهند بغایت مفید است **سفوفی** که ماء الجبن را نافع بود **صفت** هلیله زرد و سفوط گل سرخ کتیرا از هر یک دانگی و نیم سقمونیا افتیمون نیم دانگ و اگر ازین سفوف حب کنند گنجایش دارد خداوند درد جگر و سده را ماء الجبن با آب کاسنی و شاهتره دهند و یا با آب لبلاب **نوع دیگر** ماء الجبن از برای مالیخولیا و کلف و صرع و داء الفیل بدین گونه بسازند بگیرند شیر تازه مقدار دانگی که آنرا نفحه بعربی گویند پنیر مایه اندر وی حل کنند و بجوشانند تا شیر بسته شود و بس مقدار دو درم نمک سفید در وی افکنند و در خرقه انداخته بچکانند و مقدار شکر اندر وی داخل کنند اندر میان وی فرو باین سفوف دهند **صفت** هلیله زرد هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یکی یک دانگ افتیمون اسطوخودوس بسفایج فستقی لسان الثور از هر یک نیم درم نمک نیم دانگ و اگر رنج سخت باشد و نیز سکنجبین بزوری موافق مرض ساخته انداخته ماء الجبن بنا دهند و ترتیب ماء الجبن در هر روز سه نوبت یک رطل بود و سنگ بغدادی و میان هر نوبت فاصله دو ساعت بود با دانگی نمک کار برند و تا یکهفته پی در پی بدهند و باز یکهفته سوده شوند

واگر پر کار نشود و هفته دیگر بدهند محمد بن زکریا گوید سفوفها و داروها مسهل با ترانجبین باحتیاط باید داد و
مقدار آن باندازه باید کرد که اندر اسهال افراط کنند و یا خطر شود و جهت آنکه افراط اسهال شود و آن
با خطر باشد **خاتمه** در لطائف مسائل مسهل اخلاط ثلاثه بطریق کلی و جزوی که اسرار اطباست از حکمیه
مکر پنهان میدارند اما طریق منضجات و مسهلات در امراض چنانچه در حمی غب که پیش از سابع نوع که آن
روز هفتم است هر روز تخم خیارین دو مثقال و شیره تخم کاسنی ده مثقال و شربت عناب و شربت
بنفشه با قرص طباشیر نرم دهد و لعاب بهدانه و لعاب بنگو این را در صفرا که سه روز دهند از عناب
و سپستان و اجاص و تمر هندی و انبرباریس و تخم کاسنی و تخم خیارین و شاهتره و بعد از سه روز بیخ کاسنی و
رازیانه و افسنتین از هر یک ده مثقال زیاده کنند تا پنج روز چون در قاروره نضج ظاهر شود مسهل مناسب
باید داد و در امراض بلغم اول منضج دهد پس مسهل منضج مثل گاوزبان و بالنگو و خوره از هر یک شش مثقال
رازیانه انیسون تخم کرفس از هر یک چهار مثقال مویز منقی ده درم انجیر سفید ده دانه پوست بیخ رازیانه
پوست بیخ کرفس از هر یکی سه مثقال سپستان سی دانه بجوشانند و صاف نمایند و گل انگبین ده مثقال اضافه
نموده سه روز بنوشند روز چهارم با این جوشانده افسنتین رومی بسفایج فستقی از هر یکی اضافه نموده
سه روز بنوشند و زیاده کنند هر آنچه در چهار درم زیاده کرده آگیر ترکی هر یک یک مثقال قنطوریون دقیق
اسطوخودوس یک درم زنجبیل یک درم بعد از نضج مسهل بلغم آنچه مناسب باشد بدهد و اگر نضج نیافته باشد
مسهل بدهد باز منضج مذکور دهد تا آنکه منضج یابد زیرا که ایام را دخلی نیست در دادن مسهلات بواسطه
آنکه عمده نضج است و اگر مسهل داده و پاک نشد پس باز منضج مذکور را اخیره دهند و زیاده کنند بر آن ریوند یک
مثقال دارچینی مثل آن سنبل الطیب مثله تا آنکه نضج یابد و بعد از نضج مسهل دهد و غذا نخود آب در منضجات
امراض شود و باید که بدانند طبیب است که سودا از چهار قسم خلط بهم رسیده بجهت سبب آن محترق شده پس تنها محترق
شده یا بواسطه ترکیب محترق شده پس فرد بدهد بنفشه دو درم شاهتره گاوزبان بالنگو و بادرنجبویه و آن عنب الثعلب
ست هندی مکوی گویند تخم کاسنی تخم خیارین از هر کدام دو درم عناب بیست دانه سپستان سی دانه
فلوس خیارشنبر و آن خوبانی هفت دانه انجیر سفید ده دانه مویز منقی ده درم تمر هندی زرشک پنج درم
آلوی بخارا ده دانه آلو سیاه ده دانه بجوشانند و صاف نمایند و شیرین ساخته بشربت بنفشه یا گاوزبان
از هر یک پنج مثقال بنوشند و غذای زیرباج دهند و بعد از سه روز افتیمون در کتان بسته چهار مثقال

افسنتین رومی چهار مثقال جعده اسطوخودوس از هر یک سه مثقال اضافه نمایند و بعد از نضج
مناسب بدو سودا را بجنبد و جه دفع کند هرچه نضج یافت دفع نماید بدانچه که بودن آن در باقی اخرا
زیاده بکند و با نضج نباید البته در سودا مسهل بدهد بواسطه آنکه آنچه لطیف است برطرف شود و آنچه کثیف
باقی بماند پس نضج دادن و دفع کردن آن مشکل است و کما تقدم سودا را بآن چیز تشبیه کرده اند که هرچه
صاحب آن جدا میکنند و آن قسم سوداوی که از بلغم محترق شده باشد یا بنفسه محترق باشد در انجا جو
بدهد اگر در کار شود اکتفا نکنند بر تمری و اجاص و آن آلوی است فقط و سوداوی که محترق از صفرا باشد
در نضج آن حبوبات بسیار نافع است و بعد از نضج در سودا مسهلات از قسم حبوبات با مبدرقات آن جهد
بندند بعد از آنکه نیم شبت یا شربت تمام مسهل بدهد اگر شفای تمام حاصل شود یک روز فرصت داده بعد از
در دادن منضجات مشغول شود والسلام خاتمه صد معدن جواهر و الا بها ستائش و هزار دریا در گران ابحا
نیایش نثار توفیق ایزدی باد که این تجارب سودمند و این ضوابط افلاطون پسند که در نهادی سخنور
دیوانی مشهور مستعدان آسوده خاطران این فن و دانشوران فارغبال این علم را تالیف الیمن
گذشته است بهنگامی که از نیرنگ و زنگار روزگار ریو رنگ چرخ کهن گذار سخن چون حنظل بر زبان ناگوار و معنی جوا
مصیبت بر طبیعت دشوار بود دلشو یدآن در بیاض اوراق اتفاق افتاد تمام شد

خاتمة الطبع

محمدت حکیمی که اضداد و متخالف را باهم امتزاج داده و منقبت طبیبی که بازاله امراض باطن دست
گشاده صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین الی یوم الدین اما بعد پوشیده مباد
که درین زمان فرخی عنوان کتاب وهاج ام العلاج تصنیف لطیف حق آگاه
حکیم امان الله بمطبع فیض منبع جناب نامی جمهور منشی نول کشور صاحب
واقع کانپور در ماه اپریل سنه ۱۸۸۰ عیسوی بطبع رسیده فائده بخش خاص و عام
گردیده چون اصل کتاب بسبب نایابی جز یک نسخه مندرس بدست
نیفتاده لهذا خامه تصحیح قدم به جاده تبعیت منقول عنه
نهاده العذر مسئول عند کرام الناس مولی لها